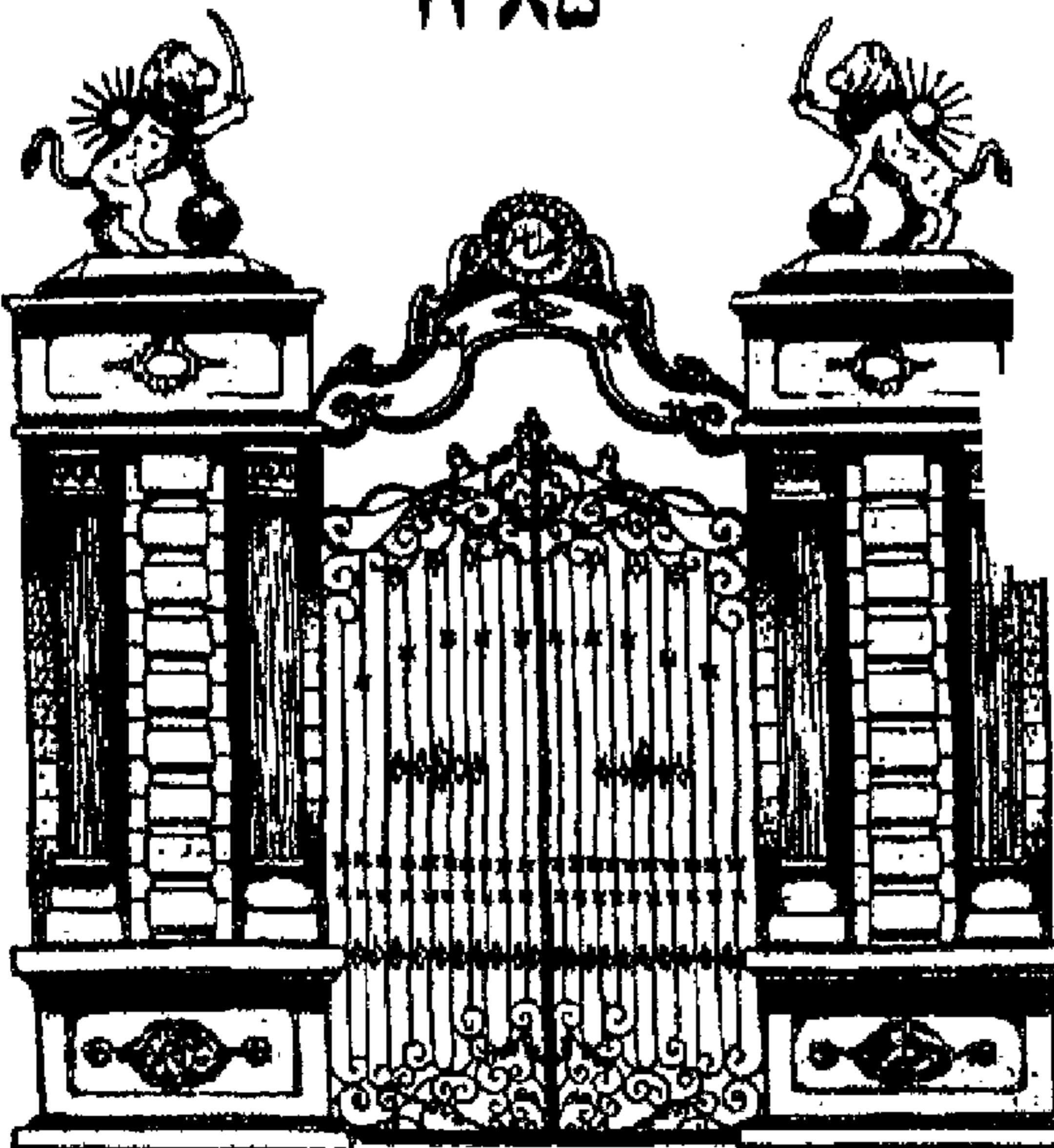


یکصد مین سالگرد

۱۳۸۵



ایرج پزشکزاد

مروی در ایران

# انقلاب مشروطیت ایران

IRAJ PEZESHKZAD

THE  
CONSTITUTIONAL  
REVOLUTION  
OF 1906  
IN IRAN

100th ANNIVERSARY

2006



مروی درایران

# انقلاب مشروطیت ایران

یکصد مین سالگرد

۱۳۸۵

ایرج پژشک زاد

نام کتاب - مروری در انقلاب مشروطیت ایران

نویسنده - ایرج پزشک زاد

ناشر - نشر البرز

چاپ دوم - قابستان ۱۳۸۵

Alborz Verlag

Gutleut Str. 150, 60327 Frankfurt/Mein  
Germany

Tel.: (+49) 069- 24248001, Fax: (+49) 069- 24248002  
e - Mail: pakhsheiran@yahoo.com

## فهرست

۷	یادآوری
۹	طلیعه انقلاب
۳۹	اولین پیروزی
۶۱	آغاز کارشکنی‌ها
۷۹	نبرد قانون اساسی
۱۰۵	مجلس رو در روی شاه
۱۲۹	استبداد صغیر و پیروزی دوباره ملت
۱۶۱	منابع و مأخذ

## یادآوری

شک نیست که مشروطیت ایران، اگر فه بزرگ‌ترین، لااقل یکی از بزرگ‌ترین و قایع تاریخ ایران است.

اما از چنین واقعه بزرگی چه می‌دانیم؟ چه قدر مجال و امکان تفحص و تفکر درباره آن را داشته‌ایم؟ و اگر داشته‌ایم چه منابع و مدارکی در اختیارمان بوده است؟

پاسخ روشن است: متأسفانه بسیار کم و بسیار پراکنده. درحالی که جوانان ما در دنیای امروز، بیش از همیشه نیازمندند که این بزرگ‌ترین جنبش ملی تاریخ‌خان را بشناسند.

ما، به مناسب سالگرد مشروطیت ایران، برای استفاده کسانی که مایلند – تا وقتی مشکلات زندگی و گرفتاری‌های شغلی‌شان اجازه مراجعه به تأیفات پراکنده را نداده – حداقل اطلاعات درباره جنبش مشروطیت را داشته باشند، و نیز به عنوان ادای احترامی به خاطره بنیانگذاران معزز آن، کوشیده‌ایم که به زبانی ساده براساس تأیفات و تحقیقات موجود فشرده‌ای از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران را در این تألیف بیاوریم.

درواقع این مختصر یک روزشمار و قایع انقلاب مشروطیت ایران، از آغاز تا پایان استبداد صغیر و افتتاح مجلس دوم، است و بیش از این ادعایی ندارد.

## طلیعه انقلاب

در جست وجوی ریشه‌های اجنبی مشروطیت ایران باید لااقل تا زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه، ولی‌عهد آزاده و روشن‌بین ایران و وزیر دانا و وطن‌دوست او قائم مقام، پیش برویم و افکار ترقی خواهانه بزرگمرد تاریخ معاصر ایران میرزا تقی‌خان امیرکبیر و پس از او برنامه‌های اصلاحی میرزا حسین‌خان سپهسالار را پی بگیریم. ولی از آن‌جا که هدف مانها یک مرور کوتاه بر انقلاب مشروطیت است، بررسی را از سال‌های بلافاصله قبل از انقلاب آغاز می‌کنیم. ولی یادآوری این نکته را لازم می‌دانیم که اگر مشروطیت ایران بسیاری را غافلگیر کرد، یک واقعه اتفاقی و غیرمتربقه نبود. برپایی ناگهانی و پر درخشش بنایی بود که چند نسل، آرام آرام، با خون دل خوردن، به پی‌ریزی آن پرداخته بودند.

#

از پایان «عصر سپهسالار» که به عنوان دوره جدید تاریخی، معرف ترقی خواهی و حکومت قانون بود، تا اعلام مشروطیت – ۱۲۸۵ – و آغاز حکومت ملی، یعنی در مدت ربع قرن دولت ایران راه فهرابی

## بحران مالی و قرض‌های خارجی

امین‌الدوله برای سر و سامان دادن به اوضاع آشفتهٔ مالی کوشید از افکار عالم به تدریج از دست می‌داد، هیچ اصلاح اجتماعی سرنگرفت، ظلم و ستم حکام ولایات غیرقابل تحمل شده بود و نفوذ امپریالیسم خارجی به اوج خود رسید. با وجود آن‌که فکر ترقی در حوزهٔ دستگاه حکومت هیچ‌گاه نمرد، هر کوشش اصلاح طلبانه‌ای باطل گشت. دولت به فکر استقرارض از بانک‌های انگلیس افتاد ولی جواب مساعدی نشید. ناچار به بانک شاهنشاهی روآورد که در طرح قرارنامه استقرارض شرایط سختی پیشنهاد کرد. اگر سیاست انگلیس در وام دادن به ایران دو دل بود، روس فعل بود و هدفش مشخص، ولی امین‌الدوله که از مصیبت استقرارض از روس آگاه بود زیر بار نرفت.

با کنار رفتن امین‌الدوله از صدارت و روی کار آمدن مجدد امین‌السلطان (۱۲۷۷ شمسی)، وام گرفتن از روس به مرحله عمل رسید. ۲۲ میلیون منات طلا با ربع صدی پنج به مدت هفتاد و پنج سال از بانک استقرارضی روس وام گرفتند و درآمد کل گمرک، جز گمرک فارس و بنادر خلیج فارس، وثیقه آن سپرده شد. دو سال بعد قرض دومی به مبلغ ۱۰ میلیون منات از همان بانک گرفته شد. سپس به طرف انگلیس روآوردن. بانک شاهنشاهی مبلغ ۲۰۰ هزار لیره با ربع صدی پنج به مدت بیست سال به ایران قرض داد و سال بعد در زمامداری عین‌الدوله یکصد هزار لیره دیگر بر آن مبلغ اضافه گردید و عایدی شیلات دریایی خزر به گرو گذاشته شد که اگر کفایت نکند اقساط از درآمد پست و تلگراف و یا از محل گمرک فارس و بنادر خلیج فارس پرداخته شود.

قرض از روس و انگلیس با توجه به شرایط قرض و نحوه خرج آن، از نظر سیاسی و اقتصادی عوارض نکبت‌باری داشت. از نظر سیاسی

بر ۱۹ دی ۱۹۰۵، اقتصادی اش تحلیل می‌رفت، اعتبار سیاسی اش را در افکار عالم به تدریج از دست می‌داد، هیچ اصلاح اجتماعی سرنگرفت، ظلم و ستم حکام ولایات غیرقابل تحمل شده بود و نفوذ امپریالیسم خارجی به اوج خود رسید. با وجود آن‌که فکر ترقی در حوزهٔ دستگاه حکومت هیچ‌گاه نمرد، هر کوشش اصلاح طلبانه‌ای باطل گشت. دولت در هیأت مجموع به جای این‌که پیش برود، واپس رو بود.

در مقابل آن، با افزایش هوشیاری اجتماعی، اعتراضات عام انگلیزشی می‌گرفت و جلوه‌های گوناگونی در پی داشت. در آغاز سلطنت مظفر الدین شاه، در دوران صدارت میرزا علی خان امین‌الدوله، دولت به برخی کارهای اصلاحی دست زد: تأسیس هیأت وزرای مستول، برپا کردن مجلس عمومی اصلاحات با شناختن حق افراد در تقدیم نقشهٔ اصلاحات، اصلاح مالی و نشر معارف، به علاوه با کاهش فشار حکومت، آزادی نسبی پیش آمد که از آثار مهم آن رواج مطبوعات نو بود.

پس از این مرحله، دولت با بحران مالی و سیاسی تازه‌ای رو به رو شد. همان اندازه که قرضهای خارجی بر نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای استعماری افزود، روح ناسیونالیسم را برانگیزاند. همان اندازه که دولت در اجرای نقشه‌های رiform مالی فرمودند، به ورشکستگی تهدید گردید و از قدرت و اعتبار سیاسی اش کاسته شد. در این لحظات بحرانی – و فعل و افعال عوامل گوناگون – اعتراض و مقاومت عمومی در برابر دولت قوت روزافزونی می‌گرفت: حرکت ملی در جهت تغییر مطالقات به مشروطیت تشکل پذیرفت.

این دوره بیست و چند ساله تا عصر مشروطگی، روی هم، از بارورترین مراحل تفکر اجتماعی و سیاسی جدید ایران است.

شصت هزار لیره – می‌رسید. ولی این طرح هم به جایی نرسید و جنبشی از طرف ملایان علیه امین‌السلطان شروع شد. راه تحصیل قرضن دیگر هم نمی‌ماند لذا امین‌السلطان (در تاریخ ۱۲۸۲ شمسی) استعفا داد و عین‌الدوله به جای او به صدارت منصوب شد. عین‌الدوله برای اصلاح امور مالی کوشش‌هایی کرد.

ولی نقشه‌های اصلاح مالی هیچ‌کدام به ثمر نرسید. تا نظام سیاست و روح حکمرانی تغییر نمی‌کرد هر کوششی بی‌حاصل بود. رقم کسر بودجه در چهار سال بلا فاصله قبل از صدور فرمان مشروطیت، به‌طور متوسط به یک میلیون و نیم تادو میلیون تومان در سال می‌رسید. وضع بی‌پولی مردم نیز رو به شدت می‌رفت. برای نمونه گذرنامه

مکه که سالی نزدیک صد و پنجاه هزار تومان عاید خزانه دولت می‌کرد به بیست و پنج هزار تومان تقلیل یافت. میزان بیکاری و تنگdestی طبقه پیشهور و عمله زحمتکش را از هجوم آن‌ها به مهاجرت به قفقاز و عثمانی در جست‌وجویی کار، می‌توان دریافت. در احصایه رسمی رقم این مهاجران در سال ۱۲۸۳ شمسی نزدیک پنجاه و پنج هزار نفر و سال بعد سیصد هزار نفر ثبت شده است.

### بیداری مردم

بیداری مردم حاصل تلاش روشنفکران یا به اصطلاح دقیق‌تر، تربیت‌یافته‌گان جدید بود که بیشتر در زمرة خدمتگزاران دولت به شمار می‌رفتند. این گروه که در طول نسل پیش بار آمده بودند عده‌شان خیلی بیشتر از آن بود که در بد و امر به نظر می‌آمد. نباید فراموش کرد که علاوه بر تحصیل کرده‌گان فرنگستان، دارالفنون که به همت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در سال ۱۲۲۰ شمسی افتتاح شده بود، نقش عمده‌ای در بالا

محدو دیتی بر محدودیت‌های سابق از نظر حاکمیت دولت، افزود و از نظر اقتصادی، از آن‌جایی که همه آن پول‌ها خرج سفر کاروان شاه و درباریان به فرنگ شد، مملکت را قدمی دیگر به ورشکستگی کامل نزدیک کرد.

### تلاش برای اصلاح مالی

تشدید بحران مالی شاه و صدراعظم را وادر ساخت که از «مسیو ژوز» رئیس مستشاران بلژیکی گمرک – که در زمان امین‌الدوله استخدام شده بودند – بخواهند که طرحی در اصول اصلاح مالی تهیه کنند.

ولی طرح نوز با مخالفت درباریان که آن را مخالف منافع خود می‌پنداشتند، برخورد کرد و به شاه قبول نهادند که تعین بودجه ثابت قدرت پادشاه را محدود می‌کند و مایه رنجش و شورش روحانیون می‌شود. امیربهادر جنگ، وزیر دربار، گفت که حضرت امام حسین را به خواب دیده و آن حضرت فرموده: رفورم مالیاتی کار مصیت‌باری است. و یکی دیگر از درباریان گفت که شب در خواب ندایی از جانب حضرت علی شنیده که فرمایشات حضرت امام حسین درباره رفورم مالیاتی را تأکید فرموده‌اند.

طرح نوز علاوه بر مخالفت درباریان، مخالفت روحانیون را نیز برانگیخت. از علمای نجف تلگراف‌ها رسید که این طرح باعث رواج بابی‌گری و استخدام روزافزون فرنگیان و ارمنیان در دستگاه حکومت می‌شود.

نوز طرح دیگری بی‌نام و نشان تنظیم کرد که براساس آن میزان مالیات اراضی به دو برابر – یعنی از هشت‌صد هزار لیره به یک‌صد و

مثل آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، ملکم خان، آقاخان کرمانی و اثر مهم حاجی زین العابدین مراغه‌ای؛ «سیاحت‌نامه ابراهیم بیک»، در بیدار کردن افکار عمومی نباید از نظر دور داشت. به خصوص کتاب اخیر که از نظر مسائل ایران، مهم‌ترین اثر انتقادی دوره جنبش ملی است و ظاهراً در قاهره یا استانبول چاپ و پنهانی در ایران منتشر شده بود، سیاحت‌نامه ابراهیم بیک انتقاد همه‌جانبه‌ای است بر هیأت جامعه ایران که سیاست، اقتصاد، روحانیت، تعلیمات، اخلاق، اعتقادات و تقریباً همه متعلقات اجتماعی را نقادی می‌کند.

این کتاب در جلسات انجمن‌های مخفی – که تعداد زیاد آنها و فعالیت‌های شان در خور بحث جداگانه‌ای است – خوانده می‌شد. به‌هرحال از دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه به بعد – فکر آزادی و مشروطگی، و حمله به اصول مطلقیت مظاهر مهمی دارد در این دوره بر جسته‌ترین متفکران و مبلغان سیاسی مثل ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا یوسف‌خان، سخت فعال بودند. همفکران ایشان که شریک عقاید لیبرال و اصلاح طلبانه آنها بودند هویت اجتماعی و سیاسی مستقلی داشتند. حتی دستگاه چاپ فراهم ساخته و روزنامه قانون ملکم خان را که از لندن می‌رسید، از نو در تهران چاپ و منتشر می‌کردند.

اصولاً از گذشته، به خصوص از زمان صدارت امیرکبیر و پس از او و میرزا حسین‌خان سپهسالار، به تدریج تعدادی چاپخانه به ایران وارد شده بود ولی روزنامه‌های دولتی مثل وقایع اتفاقیه، روزنامه دولت ایوان، روزنامه دانش، روزنامه شرف و غیره یا روزنامه‌های مطبوع در تبریز تحت سانسور و فشار دولتی بودند.

آن دسته از روزنامه‌هایی که در بیداری افکار عمومی مؤثر افتادند،

بردن سطح فرهنگ جامعه بازی کرد. به موجب آماری که دکتر صدیق در «تاریخ فرهنگ ایران» ارائه کرده است دارالفنون ظرف چهل سال فعالیت بیش از ۱۱۰۰ فارغ‌التحصیل به جامعه داده بود.

از طرف دیگر مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۲۷۸ به همت میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و به مدیریت فرزندش میرزا حسن‌خان (مشیرالدوله ثانی - پیرنیا) برای تعلیم و تربیت دیپلمات‌ها تأسیس شده بود و چند دوره فارغ‌التحصیلان آن که به مأموریت‌های خارج اعزام شده بودند به طوری که خواهیم دید نقش مهمی در روشن کردن افکار عام داشتند. به‌هرحال این‌و نوشه‌های اجتماعی و سیاسی جدید را که نقش قابل توجهی در آگاه ساختن مردم ایفا کرد، همان گروه تحصیل کرده‌گان به وجود آوردند.

کسانی که با تکیه بر بی‌سودای و ناآگاهی اکثریت عظیم مردم، می‌کوشند این جنبش ملی را به‌ نحوی تخطه کنند از این واقعیت غافلند که ایدئولوژی‌های نهضت‌های اجتماعی را – که جامعه‌ها را تکان داده‌اند – همیشه اقلیتی از صاحب‌نظران و اندیشه‌سازان پرورانده‌اند و آن‌جهه مردم عادی و عامی برای دنباله‌روی آن‌ها لازم داشته‌اند حس تمیز و تشخیص خیرخواه از بدخواه بوده است نه سواد. قرینه‌های وجود این حس تشخیص را در تمام طول انقلاب مشروطیت تا پس از صدور فرمان و به خصوص در دوران مجلس اول که ترقی خواهان و ملایان رودرروی هم قرار گرفتند، در دست داریم. توسعه مدارس جدید از زمان صدارت امین‌الدوله که از طریق برپا کردن «انجمن معارف» و ایجاد مدرسه‌های ملی جدید با همکاری احتمام‌السلطنه و میرزا حسن رشیده صورت گرفت، نیز نقش مهمی در روشن کردن افکار مردم داشتند. نقش ادبیات انتقادی و سیاسی را

برای تغییر نظام حکومت در تلاش و تقلای فکری بودند، به امکان یک جنبش مردمی امیدوار ساخت.

دوم آن‌که این واقعه بر نفوذ دستگاه روحانی به عنوان عامل سیاسی در برابر قدرت دولت افزود. البته باید هم صداباً آدمیت بگوییم که «این مرجعیت روحانی ذاتی نبود، از عوارض ورشکستگی معنوی قدرت سیاسی بود که به تصحیح اصول حکومت و رفع مایه فساد و شکایت مردم بر نیامد». ولی در هر حال افزایش نفوذ و نیروی روحانیون در این مرحله پیش از آغاز بحران سیاسی، پیش‌آمد خیری بود و ترقی خواهان به عنوان یک نیروی ذخیره به آن امید بستند. نیروی ذخیره برای به حرکت در آوردن توده مردم، فقط به این عنوان نه بیش، زیرا آن‌ها در کمال روشن‌بینی دخالت آخوندها در سیاست را تحمل نداشتند. در آغاز جنبش مشروطیت از زبان احتشام‌السلطنه می‌شنویم: «...اگر موفقیتی حاصل گردد فقط به دست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرفته به دست چهار نفر معمم از همه‌جانبی خبر چه طرفی بسته می‌شود... اگر مساعدتی به آن‌ها می‌شود، برای پیشرفت مقصود است تا وقت معین».

### تأثیر حوادث خارجی

گذشته از ورشکستگی نظام حکمرانی آمیخته با بحران مالی که به ایدئولوژی مشروطه‌خواهی انگیزش بخشید، تأثیر عاطفی برخی حادثه‌های تاریخ همزمان را در برانگیختن احساس عمومی نباید نادیده گرفت. از آن جمله است شکست روس از ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که بر اثر آن شکست حادث شده بود. در گزارش کاردار سفارت انگلیس در تهران به وزیر خارجه انگلیس، در تاریخ

در خارج از ایران چاپ می‌شدند؛ مثل روزنامه اختر چاپ استانبول، قانون چاپ لندن، ثریا و پرورش در قاهره، جبل العین در کلکته.

امروز، برای ما، تأثیر مندرجات این جراید در اذهان عمومی مردم آن زمان، با توجه به بسیاری اکثریت عظیمی از مردم عجیب می‌نماید. اما فعالیت دامنه‌دار آزادی خواهان درس خوانده را در این زمینه نباید فراموش کرد.

ترقی خواهان و تحصیل کردگان، به تقلید از آزادی خواهان انقلاب کبیر فرانسه وظیفه‌ای برای خود تعیین کرده بودند که خواندن مطالب این روزنامه‌ها در مجتمع و انجمن‌ها و کمیته‌ها بود. می‌دانیم که در سال‌های آغازین انقلاب فرانسه یکی از وسائل مؤثر آگاهی دادن به مردم این بود که افراد با سواد شب‌ها، روزنامه‌های انقلابی را مثل روزنامه «دوست ملت» که «مارا» می‌نوشت یا «پر دوش» که «اپر» منتشر می‌کرد، در محافل و مجتمع و حتی در میدان‌های شهر برای مردم عامی می‌خوانندند.

### نیروهای بالقوه

شورش مردم در سال ۱۲۷۰، در قضیه معروف به رژی، برای برهم‌زدن انحصار نامه دخانیات یک تجربه مهم تاریخی است و از دو جهت باید آن را از عوامل مهم اثرگذارنده در جنبش مشروطیت به حساب آورد.

اول آن‌که در این جنبش – که نخستین حرکت ملی ایران بود – مردم به کارسازی یک اقدام دسته‌جمعی پی برداشت و این شعور بر نیروی متفق ملی، علاوه بر اعتماد به نفسی که در خود آن‌ها در مقابل حکومت زورگو و حتی قدرت استعماری، به وجود آورد، آزادی خواهانی را که

این دومین نقشهٔ حرکت جمعی بود در جهت شورش سیاسی، و با هدف معینی برای تأسیس دولت ملی. نخستین طرح چنین چنینی را ملکم خان با همفکری میرزا آقاخان کرمانی ۹ سال پیش از آن پرداخته بود.

نقشه‌های حرکت جمعی که پس از این، در دورهٔ تشکیل نهضت ملی به‌اجرا درآمدند، کمتر خصلت انقلابی داشتند.

در فاصله سال‌های ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲، مسأله استقرار خارجی، تکیه‌گاه پرخاش عمومی بر دولت بود. به‌دبیال آن در سال ۱۲۸۳ حمله برآمده و دولت روس در وضعی گرفتار گشته بس دشوار و خطیر. به یقین می‌دانم که شکست روس از ژاپن تأثیری این‌جا گذارد و محونشدنی و هیچ‌کس نمی‌تواند نتیجهٔ نهایی آن را پیش‌بینی کند.

از اواسط زمستان ۱۲۸۳ کوشش مصممی در کار بود که آشوبی علیه «مسیو نوز» و دستگاه مستشاران بلژیکی گمرک برپا شود. محرك عمدۀ‌اش ظاهراً نظام‌السلطنه بود که داعیه وزارت گمرکات را داشت و در نهان از جانب رؤسای روحاوی به این کار ترغیب می‌شد.

اما مبارزه با «مسیو نوز» بلژیکی با هدف‌های گوناگونی دنبال می‌شد و در واقع یک توطئه سیاسی بود که عناصر گوناگون با انگیزه‌های مغایر در آن دخالت داشتند: یکی کرسی وزارت می‌خواست، ملایی معامله گر آن را وسیلهٔ تحریک دینی و دادوستد قرار داده بود — علمای نیکخواه دیگری هم بودند که تحریک دینی را نمی‌پسندیدند و اصرار داشتند که به‌جای مأموران بلژیکی عناصر ایرانی به‌جای آن‌ها بگذارند. جمعی نیز به‌این‌که مشاغل گمرک و پست به خارجیان سپرده شده احساس رشک و حسد می‌کردند. علاوه بر این‌ها دو گروه دیگر با هدف معین سیاسی در این پیکار مشارکت داشتند: یکی دشمنان متعدد رژیم قهر و فشار

۲۷ فوریه ۱۹۰۶ می‌خوانیم: «پیروزی‌های ژاپن بدون شببه از حرمت اروپاییان در بین ایرانیان کاسته است، ایرانیانی که ژاپنی‌ها را همراهان مشرق زمینی خویش می‌شمارند و از تفاوت عظیمی که میان خوی ملی این دو ملت وجود دارد خبر ندارند.»

و همین مأمور در گزارش دیگری به تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۰۵ می‌نویسد:

«ایرانی شهری آگاه است که ملت روس به تحصیل آزادی خویش برآمده و دولت روس در وضعی گرفتار گشته بس دشوار و خطیر. به یقین می‌دانم که شکست روس از ژاپن تأثیری این‌جا گذارد و محونشدنی و هیچ‌کس نمی‌تواند نتیجهٔ نهایی آن را پیش‌بینی کند.»

### آغاز حرکت

نشانهٔ طغیان عمومی از اوایل سال ۱۲۸۰ هجری شمسی (۱۳۱۹ هـ.) در سال هشتم سلطنت مظفر الدین شاه، به‌چشم می‌خورد. در مرداد ماه به‌دبیال نشر اوراق انقلابی در تهران، جمعی در حدود هفتاد نفر دستگیر شدند که در میان آن‌ها از اجزای دولت و دربار، معلم و ملا وجود داشتند. این اوراق حکایت می‌کرد که نقشهٔ برپا کردن شورشی را ریخته بودند. به‌قراری که معلوم شد شورشیان می‌خواستند گرانی ارزاق را بهانه کنند، مردم را بشورانند و روز ۱۲ شهریور به‌سوی قصر سلطنتی روان شوند و عزل صدراعظم و استقرار حکومت ملی را بخواهند. به‌تعییر «مسیو نوز»، رئیس مستشاران بلژیکی گمرک شورشیان ایرانی بر آن بودند که شیوهٔ انقلابیان فرانسه را در حمله به کاخ و روسای به کار بندند ولی این توطئه به موقع کشف شد.

«همه علماء و طلاب که در این محضر جمع هستند شکایت دینی دارند و اصرار می‌کنند حکم قتل این ملعون و حرامزاده بسی و جدان را بدhem. من لزومی به چنین حکمی نمی‌بینم، عملی که او در جسارت نسبت به پیغمبر ما علماً مرتکب گشته او را مستوجب این می‌سازد که هر مسلمانی او را بکشد. هیچ لازم به فتوا دادن نیست... کشتن سگ ساده‌ای ابدأً مشکل نیست. فعلًاً آرام باشید و مشغول عزاداری تا جواب عریضه‌ای که به شاه نوشته شده و عزل و اخراج آن مرد خواسته شده، برسل.»

اما در آن شب چند پیشوای روحانی هیجان مردم را آرام کردند و در این بین دستخطی از شاه به بهبهانی رسید که از او دلجویی کرده بود. به علاوه عین‌الدوله پولی فرستاد که بین طلابی که علیه نوزداد سخن داده بودند، تقسیم شد.

روزهای محرم به پایان رسید و هیاهو هم فروخوابید. ولی سید عبدالله بهبهانی از پا نشسته بود. و به منظور عزل عین‌الدوله، در صدد یافتن یار و یاور نیرومندی بود.

در نخستین روزهای سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳ ه. ق.) ملاقاتی بین سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی اتفاق افتاد و دو سید برای ادامه مبارزه دست اتفاق و اتحاد به یکدیگر دادند.

در این ایام شاه آماده سومین سفر خود به اروپا می‌شد. ولی پیش از حرکت آن‌ها شورش کوچکی برخاست. به این معنی که بازارگانان که از بدرفتاری کارگران گمرک به تنگ آمده بودند، نامه‌ای به عین‌الدوله نوشته‌اند، ولی نتیجه‌ای نگرفتند. عاقبت به پیشنهاد سعد الدوله وزیر

صدراعظم، عین‌الدوله؛ دوم عناصر معارض پنهان که هدف‌شان خسربه زدن به سلسله قاجاریه از طریق تاختن به دستگاه حاکم بود. در پایان سال ۱۲۸۳ (در ماه محرم ۱۳۲۲ ه. ق.) مبارزه علیه نوز، در آشوب طلاب، به اوج رسید. رهبری اصلی را سید عبدالله بهبهانی داشت که از هواخواهان باطنی امین‌السلطان صدراعظم سابق و از دشمنان علنی صدراعظم فعلی، عین‌الدوله بود.

دستاویز حمله کلی به «مسیو نوز»، پیمان گمرکی منعقد بین ایران و روسیه و تعریف نوین گمرکی تنظیم شده از روی آن بود. این پیمان که به وسیله نوز تدوین شده بود در سال ۱۲۸۰ پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا توشیح و در سال ۱۲۸۱ مبادله شده بود ولی اجرای آن به پایان سال ۱۲۸۳ بر می‌گشت.

کسری در «تاریخ مشروطیت ایران» این پیمان و تعرفه را یکسره به زیان ایران می‌داند. ولی فریدون آدمیت در «ایدئولوژی نهضت مشروطه ایران» آن‌ها بی‌راکه این قرارداد را بدتر از پیمان گلستان و ترکمانچای و به خسر کلی ایران معرفی کرده‌اند، با استدلالی اقتصادی، عاری از داشت اقتصادی می‌شمارد و اصولاً نوز و همکاران او را به خیرخواهی ایران می‌شناسد.

به هر حال مخالفان نوز یک عکس کهنه از مسیو نوز در یک مهمانی خصوصی به دست آورده بودند که نوز برای تفریح، لباس آخوندی به تن کرده بود. این عکس را تکثیر و در شهر پخش کردند.

در شب تاسوعاً، سید عبدالله فرصت مناسبی برای حمله به نوز یافت. به منبر رفت و نوز را «حرامزاده» و «ملعون» خواند. قسمتی از سخنان او چنین است:

## آشوب کرمان

در کرمان شیخ برینی در منبرهای بدگویی از کریم خانیان (شیخیه) پرداخت. حاکم، شاهزاده رکن الدین میرزا، شیخ را از شهر بیرون کرد و لی بر اثر آشوب مردم ناچار شد او را اجازه برگشت بدهد. در این میان حاجی محمد رضا نامی از آخوندهای کرمان، بعد از سال‌ها از نجف برگشت و با شیخ برینی هم دست شد و به اتفاق، به طمع دست انداختن روی مسجدی که با موقوفات زیاد در دست کریم خانیان بود، مردم را به طرف آن بهراه انداختند. حاکم چند تفنگچی در مسجد گماشت که مانع شوند در نتیجه شلیک تفنگچی‌ها، چند نفر از مهاجمان کشته و مجروح شدند. خبر به تهران رسید. شاه هنوز در فرنگ و محمد علی میرزا ولی‌عهد نایب‌السلطنه بود. ولی‌عهد حاکم را عوض کرد و شاهزاده ظفرالسلطنه را به جای او فرستاد و لی چون حاجی میرزا محمد رضا همچنان به آشوب و فتنه ادامه داد و شورش بهراه انداخت حاکم جدید دستور داد اور اگر فتند و با سه آخوند دیگر پاهاشان را به چوب و فلک بستند و به رفسنجان تبعید کردند. وقتی خبر واقعه بعد از مدتی به تهران رسید، دو سید (سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی) که در انتظار فرصتی برای شوراندن مردم علیه عین‌الدوله بودند و ماه رمضان هم رسیده بود، در منبرها ضمن حمله به عین‌الدوله، به خاطر ظلمی که به حاجی محمد رضا شده بود از مردم اشک‌ها گرفتند. دولت حاکم جدید را هم احضار کرد.

## ویران کردن بانک روس

بانک روس یک مدرسه خرابه و یک گورستان متروک را در پشت بازار کفش‌دوزها خریده بود که ساختمانی در آن بسازد. علماء به نام

تجارت، قرار شد جلسه‌ای با حضور بازرگانان و نوز در دربار تشکیل شود که به جایی نرسید و بر اثر تندری‌های زبانی نوز، جلسه بهم خورد. در نتیجه روز ۵ اردیبهشت ۱۲۸۴ (۱۹ صفر) تیمچه‌ها و کاروانسراها و بازار بزازان بسته شد و صاحبان آن‌ها به حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند. البته این‌ها با طباطبائی و بهبهانی بی‌ارتباط نبودند و قرینه‌ها از تحریکات سعد الدوله وزیر تجارت در دست است.

ولی محمد علی میرزا ولی‌عهد که در نبودن پدرش باید نایب‌السلطنه می‌شد، به تهران آمد و با وعده و وعید آن‌ها را راضی کرد که موقتاً دست از مخالفت بردارند. شاه و همراهان ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۴ رفتند و بعد از حدود ۴ ماه اقامت در اروپا بازگشته‌اند.

## موضوع عدالتخانه

ولی از این موقع یک سلسله حادثه‌های بی‌دریی شهری، که معمولاً در جریان جنبش‌های سیاسی پیش می‌آید، به وقوع پیوست و به رویارویی مردم با دولت و بست نشستن روحانیون، از جمله سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی، در حضرت عبدالعظیم و در نهایت به صدور دستخط شاه مبنی بر تأسیس عدالتخانه، انجامید. اهم این حوادث عبارتند از آشوب کرمان و چوب و فلک چند آخوند به دست حاکم کرمان، ویران کردن ساختمان بانک روس، چوب زدن علاء‌الدوله به پای بازرگانان و واقعه مسجد شاه.

جا دارد درباره هر یک از این وقایع که با حوادث بعدی در ارتباط هستند، توضیح مختصری بدھیم.

ظفرالسلطنه به پاهای حاجی میرزا محمد رضا در کرمان، غفلت نکردند.

### چوب زدن علاءالدوله به بازرگانان

در این ایام به علت پیش آمد جنگ روس و ژاپن و ناامنی راههای روسیه، قندکه از روسیه وارد می شد، گران شد و از یک من ۵ قران به ۷ و حتی ۸ قران رسید. علاءالدوله حاکم تهران برای ارزان کردن قند و ضمناً ترساندن چشم بازرگانان، روز ۲۰ آذر ماه، هفده نفر از بازرگانان را به اداره حکومتی احضار کرد و با این که بعضی از آنان تاجر قند نبودند، به چوب و فلکشان بست.

بعد حاجی سید هاشم قندی را که از بازرگانان بسیار محترم قند و مردی سالخورده بود، آوردند. علاءالدوله از او خواست که قند را ارزان کند. حاجی سید هاشم گفت که ممکن نیست چون قند از روسیه کم می رسد. حاکم به او فشار آورد که تعهد کتبی بسپارد قند را به قیمت سابق بفروشد. حاجی سید هاشم گفت: که چنین تعهدی نمی توانم بنویسم ولی صد صندوق قند دارم حاضرم به شما پیشکش کنم و دست از تجارت قند بردارم.

در این میان سعدالدوله وزیر تجارت، به وسیله متین خود به علاءالدوله پیغام فرستاد که حاجی سید هاشم آدم بسیار محترم و آبرومندی است و باید با او محترمانه رفتار شود.

علاءالدوله برآثافت و چون در این ضمیم یک تاجر دیگر قند هم که همین موقع وارد شده بود به او تعظیم نکرده بود، دستور داد پای هر دو را به فلک بستند و چوب زدند و چون پسر حاجی سید هاشم برای پدرش بی تابی می کرد دستور داد بعد از آن دو، پسر راهم به فلک بستند

این که موقوفات از کار افتاده را می توان فروخت و از بهای آن موقوفات فایده رسانی خرید، از فروختن و قباله دادن زمین این مدرسه و گورستان امتناعی نمی کردند.

واسطه بانک برای خرید زمین ابتدا به سید طباطبایی مراجعه کرده و جواب رد شنیده بود ولی حاج شیخ فضل الله نوری زمین را به بهای هفتتصد و پنجاه تومان فروخت. بانک بعضی خانه های اطراف راهم خرید و خراب کرده و مشغول ساختمان بود. سید طباطبایی به وزیر خارجه و وزیر داخله نامه اعتراضی نوشت ولی آنها رونوشت قبالهای را که حاج شیخ فضل الله نوری صادر کرده بود، پیش او فرستادند و گفتند که کاری نمی شود کرد.

طباطبایی و بهبهانی که در انتظار فرصت بودند و ظاهرآ در جلسه ای در شب ۲۵ رمضان برای ایجاد سروصدایی تازه اتفاق کرده بودند، از این موقعیت بهره جستند.

روز ۴ آذر (۲۷ رمضان) در مسجد نزدیک ساختمان، حاج سید محمد واعظ (که بعد از این نیز از او سخن خواهیم داشت)، منبر رفت و به عنوان این که دارند اموات مارا گوربه گور می کنند مردم را برای آخرين وداع و خواندن فاتحه، به طرف ساختمان بانک بهراه انداخت. دویست نفر کارگران ساختمان وقتی انبوه مردم را دیدند فرار کردند و جمعیت به دست عمله هایی که قبل از برای تخریب مزد گرفته بودند، ساختمان نیمه تمام بانک را با خاک یکسان کردند.

بانک تقاضای ۲۰ هزار تومان خسارت کرد. شاه دستور داد خسارت بانک را پردازند ولی به علماء کاری نداشته باشند. در باقی مانده روزهای ماه رمضان آخروندها لحظه ای از حمله به عین الدوله و شرح ستمگری های شعاع الدوله در فارس و موضوع چوب زدن

دولتی‌ها فرار گذاشته بود که وقتی هوا تاریک شود چراغ‌های مسجد را روشن نکنند و فراشان برای اخراج مردم به زور، آماده حمله باشند. هوا تاریک می‌شود. سید جمال‌الدین در میان عظ نامی از شاه برد به این صورت که: «شاه اگر مسلمان باشد با علمای اعلام همکاری خواهد کرد...»

ناگهان امام جمعه برآشت که: «ای سید بی‌دین، بایی، چرا به شاه اهانت می‌کنی؟» و به دنبال آن فریاد کشید: «بکشید این بایی را... بزنید... آی بچه‌ها کجا باید؟»

نوكران و فراشان دولتی که منتظر این دستور بودند، با چوب و چماق و غداره به میان مردم ریختند و چون هوا هم تاریک شده و چراغ‌ها خاموش بود، آشوب غریبی شد. طلبه‌ها علمارا به هر زحمتی بود بیرون بردند ولی مردم کتک بسیار خوردند و عده‌ای مجروح شدند. این ۲۱ آذر بود.

کوچ به حضرت عبدالعظیم یا مهاجرت صغیری علماء در مجالسی که همان شب داشتند، تصمیم به کوچیدن گرفتند. روز ۲۲ آذر ۱۲۸۴ سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبائی، حاجی شیخ مرتضی، صدرالعلماء، سید جمال‌الدین افجهانی، میرزا مصطفی، شیخ محمدصادق کاشانی، سید محمد رضا قمی با خانواده‌های خود به طرف حضرت عبدالعظیم حرکت کردند.

از این طرف عین‌الدوله دستور داد که بازارها را باز کنند و هر کس باز نکردد کاشش را تاراج کنند. فراش‌ها به بازار رفتند و به زور دکان‌هارا باز کردند.

عین‌الدوله از طرف دیگر به تشویق امام جمعه و حاج شیخ فضل الله

و پانصد چوب زدند. سعدالدوله وقتی خبر را شنید نزد صدراعظم رفت و شکایت این ماجرا را برد ولی عین‌الدوله پاسخ داد که با نظر خود او بوده است.

### واقعه مسجد شاه

روز بعد بازرگانان که بر اثر شنیدن خبر این واقعه بازارها را بسته و در مسجد شاه گرد آمده و به ظاهر از طرف امام جمعه مورد تشویق قرار گرفته بودند، برای آوردن علمای مسجد، آدم فرستادند. غیر از حاج شیخ فضل‌الله نوری که رونشان نداد، مردم بقیه را آورندند و امام جمعه از همه به خوبی استقبال کرد.

پیدا بود که امام جمعه نیت سویی داشت و می‌خواست به نوعی از دو سید آبروریزی کند و این نیت خود را ظاهراً به عین‌الدوله هم خبر داده بود.

این نکته باید یادآوری شود که امام جمعه و حاج شیخ فضل‌الله نوری از پیش افتادن دو سید و جمع شدن مردم به دور آن‌ها سخت دلتنگ بودند و از دشمنی و بدخواهی در حق آنان کوتاهی نمی‌کردند. حاج شیخ فضل‌الله نوری از توطئه امام جمعه خبر داشت. از این جهت رونشان نداد و به مسجد نیامد ولی دیگران آمدند و شور کردند که عزل علاءالدوله را از شاه بخواهند. همین طور مجلسی برای رسیدگی به دادخواهی مردم تقاضا کنند.

عصر خواستند واعظی را به منبر بفرستند. سید جمال‌الدین اصفهانی را در نظر گرفتند. او زیر بار نمی‌رفت. عاقبت به اصرار امام جمعه پذیرفت. همین امر باعث سوء‌ظن بعضی‌ها شد و قایع بعدی نشان داد که سوء‌ظن درباره امام جمعه به جا بوده است. امام جمعه با

**واسطه کاری سفیر عثمانی**  
در این میان به پیشنهاد و خواهش ملک المتكلمين، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، به علت سابقه دوستی اش با شمس الدین بیک سفیر کبیر عثمانی، چند بار با او ملاقات و او را راضی کرد که واسطه صلح بشود. سفیر عثمانی گفته بود اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من وساطت خواهم کرد ولی اگر مسائل شخصی باشد معذورم. حاج میرزا یحیی صحبت‌هایش با سفیر عثمانی را به وسیله برادر خود به اطلاع آقایان متحصین رسانید و بعد از رفت و آمد هایی، آقایان تقاضاهای خود را روی کاغذ آوردند و نزد حاجی میرزا یحیی فرستادند.

صورت درخواست‌های آقایان به شرح زیر بود:

- ۱- عزل علامه الدوله از حکومت تهران.
- ۲- عزل نوز از ریاست گمرکات و غیره.
- ۳- امنیت دادن به متحصینین بعد از آمدن به شهر.
- ۴- برگرداندن تولیت مدرسه خان مرلوی به اولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی.
- ۵- تنبیه عسکر گاریچی راه قم به واسطه شرارتبی که کرده.
- ۶- تجلیل از حاجی محمد رضا که از طرف حاکم کرمان به او بی احترامی شده بود.
- ۷- برداشتن قیمت تمیر دولتی از مستمریات روحانیون.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از حقارت پیشنهادات و کوتاه فکری آقایان علما متحیر ماند. در این باره در کتاب «خاطرات یحیی» عیناً می‌نویسد:

پرداخت. تولیت مدارسی را که با کوچ کنندگان بود، به امام جمعه و دیگر آخوندهای دولت خواه و اگذار کرد و همان روز دختر شاه را برای امام جمعه عقد کردند.

تعداد متحصین حضرت عبدالعظیم از علماء، بازارگانان و طلبه‌ها به دو هزار نفر رسید. روزها واعظان منبر می‌رفتند و از مظالم عین‌الدوله سخن می‌گفتند. مخارج آن‌ها را حاجی محمد تقی بنکدار و برادرش حاجی حسن و سایر بازارگانان می‌پرداختند. هواخواهان امین‌السلطان صدراعظم سابق هم کمک‌هایی می‌کردند. بعضی درباریان هم گاه پول‌هایی می‌فرستادند. شیخ مهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله نوری هم از پدرش روگردانیده و به این‌ها پیوسته بود.

عین‌الدوله نگران شده بود. ابتدا سعی کرد از طریق تطمیع، بین علمای متحصین جدایی بیندازد ولی موفق نشد. امیربهادر جنگ را با دویست سوار و چند کالسکه فرستاد، به این عنوان که شاه پس آقایان علماء فرستاده است. ولی علماء رضایت ندادند. بعد از مدتی گفت و گو دو سید نرم شدند و رضایت دادند که به شهر برگردند. ولی پسران آن‌ها نگذاشتند. امیربهادر تصمیم گرفت کار خود را شبانه انجام دهد و لی چون خبر هیاهو و آشوب در حضرت عبدالعظیم، به شهر رسیده و مردم بازارها را بسته بودند، شاه تلقنی به امیربهادر دستور داد که برگردد. عین‌الدوله پیغام داد که آقایان از طرف خود نماینده‌ای بفرستند تا درخواست‌هایشان را به عرض شاه برسانند ولی چون نمی‌خواست که مذاکره‌ای بدون حضور او انجام شود، این تدبیر هم با آن که اقدامی در جهت آن شد، به نتیجه نرسید. دو سید در هر حال می‌خواستند مطمئن باشند که خواست‌های آن‌ها به گوش شاه خواهد رسید.

برقراری اصول حریت»، «مبازه با مخالفین آزادی»، ترغیب شاه در «اعطای فرمان مشروطیت»، برآنداختن حکومت عین‌الدوله، و «قلع و قمع» دارودسته مخالفین آزادی. یکی از ناظران خارجی وجهه نظر روشنفکران را توجیه می‌کند. ضمن اشاره به حالت نارضامندی عمومی و هشیاری نسبی طبقات مختلف، تأکید می‌نماید که: «در جمع ناراضیان کسانی هستند که نسبت به آن‌چه لازمه اجرای رفورم حکومت است، اندیشه روشنی دارند». بازمی‌آورد: «طبقه تحصیل کردگان در امکان تأسیس حکومتی می‌اندیشند که برای مردم منشأ خیر گردد... اما تا حدی که آگاهی دارم نقشه عمدہ‌ای در بر آنداختن حکومت فعلی در میان نیست...» گفتنی است که در آغاز ۱۳۲۳ (۱۲۸۴ شمسی) در تهران، شیراز، اصفهان و یزد کمیته‌های تشکیل شد که افرادی را به ناحیه‌های مختلف گسیل دارند، و به مردم «تعلیم سیاسی» پذهنده، به علاوه این نقشه در میان بود که با سفر شاه به فرنگستان در سرتاسر کشور آشوب برپا دارند.

همچنین، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره انتظارات علمای متخصص از مردم تهران و در ضمن نقش پشت پرده عناصر آزادیخواه در جهت دادن به حرکت ملایان در آن ایام، نکته‌ای را یادآوری می‌کند که نقل می‌کنیم: «...انتظار می‌کشند خلق تهران به آن‌ها همراهی کامل بنمایند اما مردم تهران از طرفی به‌واسطه سردی زمستان و از طرف دیگر به‌واسطه منع حکومت از اجتماع نمودن در آن مکان مقدس از یاری کردن آن‌ها خودداری می‌کنند خصوصاً که چندان دلخوشی هم از آقایان مهاجر ندارند و فقط از قصه بیرون کردن آن‌ها از مسجد دلتگ شده به طرف مقابل آن‌ها بد می‌گویند ولی چیزی که به جان آن‌ها

«دیدن مطالب آقایان نگارنده را به حیرت فرمی‌برد. یکی به‌واسطه بی‌فکری و کوتاه‌نظری ایشان و دیگر متغير می‌مانم که من به سفيرکبیر گفتم مطالب آقایان نوعی است و همه در راه اصلاح حال عامه و صلاح ملک و ملت است چگونه می‌شود این مطالب را به او گفت و از او مساعدت خواست که به شاه برساند. اما ناچار بودم نتیجه اقدام خود را به سفير اطلاع بدهم.»

بعد توضیح می‌دهد که وقتی به دیدن سفير عثمانی می‌رود خوشبختانه مهمانی بر او وارد می‌شود. سفير اجازه می‌خواهد مهمان را پذیرفته و روانه کند و بعد با حاجی میرزا یحیی به صحبت بشنیند. او از این فرصت استفاده می‌کند و به جای بند ۷، سر خود روی کاغذ دیگری، تأسیس عدالتخانه را اضافه می‌کند.

در اینجا حاشیه‌رفتنی را لازم می‌بینیم. فریدون آدمیت در «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» این تقاضاهای ملایان را با خواسته‌های روشنفکران مقایسه می‌کند:

«مقایسه حرکت روحانی و حرکت روشنفکری در همین مرحله تشكل نهضت شایان توجه است: روشنفکران که تغییر نظام سیاست را می‌خواستند، برای طرح پیشنهادی مجتهدان اعتباری نمی‌شناخستند، به عدالتخانه دولتی هم اعتقادی نداشتند. مشروطه‌خواهان که در ۱۳۱۹ (۱۲۸۰ شمسی) نقشه قیام عمومی را کشیدند و خواستار «پارلمان ملی» بودند، اکنون هم در همان جهت قدم بر می‌داشتند. گذشته از مجمع‌های سیاسی که فعالیت دامنه‌داری داشتند - گروهی از همان طبقه ترقی خواه مرام و مقصد خود را در ۲۶ ذی‌حججه ۱۳۲۲ (۲ اسفند ۱۲۸۴) از این قرار مشخص کردند: مجاهدت در «تحصیل فرمان مشروطیت و

اطاعت می‌کند ولی مقدماتی لازم است که ظرف دو سه روز انجام خواهد شد. در این روزهادر حضرت عبدالعظیم شیخ محمد واعظ (که از او سخن داشته‌ایم و خواهیم داشت) منبر می‌رفت و از ستمگری حکمرانان و خودکامگی عین‌الدوله و بدینختی‌های مردم می‌گفت ولی هنوز نامی از مشروطه و آزادی بر زبان کسی از آن جماعت جاری نمی‌شد.

### دستخط عدالتخانه

در این میان باز به علت بدرفتاری علاء‌الدوله با یکی از بازرگانان که به تازیانه بسته شد مردم دوباره دکان‌ها را بستند و خبر آن در شهر پیچید. شاه به عین‌الدوله گفت آقایان را تا فردا به شهر بیاورید و گرنه من خودم می‌روم و آن‌ها را می‌آورم. عین‌الدوله به وسیله تلفن به حضرت عبدالعظیم خبر داد که درخواست‌های آقایان پذیرفته شده است. ولی مردم زیاد باور نداشتند. عاقبت عین‌الدوله براساس درخواست‌های آقایان علماء، عرضه‌ای به شاه نوشت و درخواست‌های آنان را نقل کرد. شاه بالای نامه عین‌الدوله پذیرفته شدن درخواست‌هارا نوشت و سپس برای عدالتخانه دستخط جداگانه‌ای صادر کرد.

عین دستخط مظفرالدین شاه راجع به عدالتخانه چنین است:

### جناب اشرف اتابک اعظم

چنان‌که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصرایح مقرر می‌فرماییم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام

می‌رسد این است که بیداران تهران موقع را مقتضی دانسته و در زیر پرده نازکی با آن‌ها همراهی می‌کنند اوراق و کتابچه‌های نوشته می‌رسانند و تأکید می‌کنند جز صحبت عدل و امنیت و قانون صحبتی ندارید که پیشمانی دارد و وجهه نقدی هم از طرف بعضی اشخاص به آن‌ها می‌رسد که ایشان را مجبور می‌کند به افکار صاحبان آن وجهه همراهی نمایند و رضای خاطر آن‌ها را منظور دارند به علاوه شب‌هادر شهر حوزه‌های متعدد از اشخاص منور الفکر منعقد می‌شود و از قول آقایان عریضه‌های شاه می‌نویستند و منتشر می‌سازند طوری که به دست آقایان هم رسیده بخوانند و تکلیف خود را در مذاکرات بدانند از جمله در یکی از آن عرایض به شاه می‌نویستند ما پاره سؤالات داریم که جواب‌های آن‌ها مقدر است از روزی که سلطنت قاجاریه رسیده تاکنون در این یکصد و چند سال چند نفر صدراعظم روی کار آمده است و هر یک که به مسند صدارت رسیده است روز اول چه مبلغ دارایی داشته و از دولت چه مواجب گرفته مدت صدارتش چه قدر بوده در این مدت مخارج چه داشته و روزی که معزول شده دارای چه اندازه مکنت بوده است و اگر اضافه داشته این اضافه از کجا آمده است بدیهی است این اقدامات پراهمیت متحصّنین در انتظار مردم می‌افزاید زیرا که توجه داشتن آن‌ها را به مصالح مملکت می‌فهماند...»

به هر حال سفیر عثمانی متن اصلاح شده مستدعیات آقایان را نزد مشیرالدوله وزیر خارجه فرستاد و او نزد شاه برد و در حضور صدراعظم برایش خواند. شاه که ظاهرآتا آن روز از خواسته‌های آن‌ها اطلاعی نداشته است گفت به سفیر عثمانی بنویسید که خواسته‌های آقایان پذیرفته شده و خود آن‌ها با عزت به تهران برگردانیده خواهند شد. و در این زمینه دستور به عین‌الدوله داد. عین‌الدوله جواب داد که

### در انتظار اجرای دستخط

بهمن ماه ۱۲۸۴ به خوبی می‌گذشت و مردم در انتظار افتتاح عدالتخانه موعود دلخوش داشتند. ولی مسأله این بود که عین‌الدوله که به اجبار دستخط شاه را به دست مردم داده بود نیت و فای بـه عهد نداشت. از درخواست‌های علماء تنها عزل علـاءالدولـه را از حکومـت تهرـان عملـی کرد و دیگـر وعدـهـا را نـه قصـد انجـام دـاشـت.

### انزواـی شـاه

در این جابرای درک اهمیت نیروهای موجود در صحنه و درجه اثر و تقویـذ آنـهـا در جـریـان وـقـایـع، بـایـد اـشارـهـایـ بهـ وضعـ مـزاـجـیـ مـظـفـرـالـدـینـ شـاهـ کـهـ اـزـ اـثـرـاتـ مـهـمـ آـنـ دـسـتـانـدـازـیـ خـودـسـرـانـهـ عـینـالـدـولـهـ بـرـ تمامـ اـمـورـ مـمـلـکـتـ وـ تـرـکـتـازـیـ اـطـرـافـیـانـ شـاهـ بـودـ،ـ بـکـنـیـمـ.

تقریباً همه وقایع نگاران و کسانی که از نزدیک این پادشاه قاجار را شناخته و تأثـراتـ خـودـ رـاـ بهـ وـسـیـلـهـ اـیـ منـعـکـسـ سـاختـهـانـدـ،ـ اـتفـاقـ نـظرـ دـارـنـدـ کـهـ اوـ پـادـشـاهـیـ بـهـ غـایـتـ نـیـکـنـفسـ وـ لـیـ سـادـهـ وـ ضـعـیـفـ الـارـادـهـ وـ بـهـ عـلـتـ بـیـمارـیـ طـوـلـانـیـ،ـ درـ آـنـ اـیـامـ،ـ درـ حـصـارـ اـنـزواـیـ تـقـرـیـباـ کـاملـیـ محـصـورـ بـودـ استـ.

شاه به سختی بیمار بوده است. دکتر اسکات طبیب سفارت انگلیس در تاریخ ۱۹ مه ۱۹۰۶ (۲۹ اردیبهشت ۱۲۸۵) به کاردار سفارت انگلیس در باره وضع مزاجی شاه گزارش می‌دهد:

«اعلیحضرت خیلی عصبی و هیستریک و حمله‌ای و تلقین‌پذیر می‌باشد... وقتی کسی را مثل صدراعظم می‌بیند دستپاچه می‌شود و به سنگینی و لکنت زبان دچار می‌گردد.»

و خودکاردار سفارت (ایولین گرانت داف) که او را دو ماه و نیم بعد

مالک محروسه ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچ یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاست به طوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداری‌های بـیـوجهـ قـطـعاـ وـ جـدـآـ منـعـ باـشـدـ.ـ البـتهـ بـهـ هـمـینـ تـرتـیـبـ کـتابـچـهـ نـوـشـتـهـ مـطـابـقـ قـوانـینـ شـرعـ مـطـاعـ فـصـولـ آـنـ رـاـ تـرتـیـبـ وـ بـهـ عـرـضـ بـرـسـانـیدـ تـاـ درـ تـامـ وـ لـایـاتـ دـایـرـ وـ تـرـتـیـباتـ مـجـلسـ آـنـ هـمـ بـرـ وجـهـ صـحـيـحـ دـادـهـ شـوـدـ وـ الـبـتهـ اـينـ قـبـيلـ مـسـتـدـعـيـاتـ عـلـمـاءـ اـعـلامـ کـهـ باـعـثـ مـزـيدـ دـعاـگـوـيـيـ مـاـ اـسـتـ هـمـ وـ قـوـتـ مـقـبـولـ خـواـهـدـ بـودـ هـمـینـ دـسـتـخـطـ ماـ رـاـ هـمـ بـهـ عـمـومـ وـ لـايـتـ اـبـلـاغـ کـنـيدـ.

«شهر ذی القعده ۱۳۲۲»

روز ۲۲ دی ماه ۱۲۸۴ (۱۶ ذیقعده) برای مراجعت متحصّنین به شهر، انتخاب شد. عدمای از رجال با کالسکه‌های سلطنتی به استقبال آن‌ها رفتند.

پیش از ظهر حاجی شیخ محمد واعظ در میان صحن بالای منبر رفت و دستخط شاه را خواند و مردم فریاد «ازنده‌باد شاه» و «ازنده‌باد ملت ایران» کشیدند. ناظم‌الاسلام کرمانی نویسنده «تاریخ بیداری ایرانیان» می‌نویسد که اولین بار بود که صدای «ازنده‌باد ملت ایران» شنیده شد. از مراسم بازگشت و دید و بازدیدها و دیدار سیدین با شاه می‌گذریم. تنها قابل یادآوری است که از مذاکرات دو مجتهد با شاه برمی‌آید که واقعاً بسیاری از وقایع را اطرافیان از چشم شاه پنهان می‌داشتند.

شب شهر را چراغانی کردند و مردم دسته به دیدار دو سید و دیگران می‌رفتند.

از طرفی قرائتی حکایت از این دارد که کم و بیش با مشروطه گرایشی پیدا کرده بود.

گرانت داف، کاردار سفارت انگلیس، در گزارشی که ۲۳ مه ۱۹۰۶ درباره مجلس مشاوره باع شاه—که ذکر آن خواهد رفت—به سر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس داده است، می‌نویسد: که به محض پایان این جلسه وزیر دربار به حضور شاه می‌رود و با هیجان می‌گوید که برخی از مشاهده حال و وضع ظاهری شاه یکه خوردند. اعلیحضرت ایستاده به میزی تکیه کرده بود و یکی از حاجیین دربار مرتباً او را باد می‌زد. شاه مثل همیشه شخصاً با یکایک نمایندگان صحبت نکرد. بلکه یکی از اعضای دربار با عجله از جلو حضار گذشته و چند کلمه‌ای به عنوان احوال پرسی از رئیسی هیأت‌های نمایندگی سیاسی زمزمه کرد. چنین

و همان حاجی مخبر السلطنه، همان‌جا، چند سطر بعد از مطلب مذکور در فوق، می‌نویسد:

«من از روی علم شهادت می‌دهم که استقرار مجلس از اول تا آخر آرزوی مظفر الدین شاه بود، تهور اجرانداشت تا صورتاً مجبور شد، البته بر کماهی امر و قوف نداشت.»

به‌هرحال، در اواخر بهمن ماه اتفاق غیرمنتظره‌ای روی داد. به‌دستور صدراعظم، ناگهان و بی‌مقدمه سعد الدله وزیر تجارت را (بعدها از او سخن خواهیم داشت) که به علت جانبداری از بازرگانان قند مورد توجه مردم بود و دکتر محمد خان—طبیب صدراعظم سابق— را گرفتند و به خواری از شهر تبعید کردند. در منابع ایرانی درباره علت تبعید سعد الدله چیزی دیده نمی‌شود. ولی در گزارش سفارت انگلیس به وزارت خارجه انگلیس اظهار اطلاع شده که مسیو نوز با کمک سفارت روسیه موجبات این تبعید را فراهم آورد. در ماه اسفند نیز سید جمال الدین واعظ را به قم تبعید کردند که در

در مراسم سال‌روز ولادتش دیده است، به وزیر امور خارجه انگلیس این طور گزارش می‌دهد:

«جشن سال‌روز تولد اعلیحضرت همایون شاه، طبق معمول روز پنجم اوت در صاحبقرانیه کاخ بیلاقی شاه برگزار شد. این مراسم چند دقیقه‌ای بیش به طول نینجامید و همه اعضاً کور دیپلماتیک از مشاهده حال و وضع ظاهری شاه یکه خوردند. اعلیحضرت ایستاده به میزی تکیه کرده بود و یکی از حاجیین دربار مرتباً او را باد می‌زد. شاه مثل همیشه شخصاً با یکایک نمایندگان صحبت نکرد. بلکه یکی از اعضای دربار با عجله از جلو حضار گذشته و چند کلمه‌ای به عنوان احوال پرسی از رئیسی هیأت‌های نمایندگی سیاسی زمزمه کرد. چنین پیدا بود که اعلیحضرت قادر به سخن گفتن نبود. صورت یکسو کج شده و به دشواری نفس می‌کشید و یکی از نمایندگان حارجی بعداً گفت و درست هم گفت که «به حال احتضار است» به‌طوری که شنیده‌ام اعلیحضرت علاوه بر بیماری‌های دیگر به مریض استسقا نیز مبتلا هستند و به‌طور کلی این بیماری تمام بدن را تازدیکی آرنج‌ها فراگرفته است. خبرهای بعدی حاکی است که این بیماری فرونشسته و اکنون تنها در یک پای ایشان وجود دارد...»

از طرف دیگر، شهادت یک شاهد عینی را در دست داریم. حاجی مخبر السلطنه هدایت در کتاب «حکایات و خطرات» می‌نویسد:

«دو روز قبل از فوت، بنادر شاه را پاشویه کنند، طاس و طشت حاضر شد، حال شاه تنفس‌آور است، پاها جوش کرده و از همه بدن ادرار خارج می‌شود. از چند نفر که حاضر بودند و اولی به تصرف کسی رغبت نکرد. من نخجالت کشیدم، دست بالا کردم و پای شاه را شستم...»

ماه محرم در پایتخت نباشد.

در دهه محرم، عینالدوله مجالس روضه‌خوانی برپا کرد و کوشید که میان دو سید جدایی بیندازد ولی موفق نشد. در این میان مردم شبناههای انتقادی منتشر می‌کردند. اما نکته جالب توجه این که بسیاری از این شبناههای انتقاد نسبت به تساهل و تکاهم علماء بود.

آدمیت در این باره می‌نویسد:

«نکته با معنی و مهم‌تر این که در این مرحله حساس تاریخی، افکار عام را در جهت حرکت جمعی روشنگران ساختند، و دستگاه روحانی تحت فشار همین افکار عمومی به اقدام برآمد. حقیقتی که بدان توجه نشده است، توضیع آن‌که: اجرای دستخط شاه در ایجاد عدالتخانه همچنان مجمل ماند، و حوزه اسلامی و علماساکت ماندند. اینک اوراق گوناگون در شهر منتشر گشت بلکه در بدگویی از ریاست روحانی، خطاب به علماء گفتند: عدالت خواهی شما چه شد؟ عدالتخانه شما کجا رفت؟ پس ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید، حالا که به ریاست رسیدید ما را فراموش کردید، عقیده عام سید طباطبائی را به مسلک آزادی می‌شناخت اما سایر اعضای حوزه اسلامی کم‌تر مقصد آزادی خواهی داشتند... ولی آن مردمی که یا خود به حال انتظار بوده‌اند و یا اصلاح‌خواهان آنان را تکان می‌دادند، دستبردار نبودند.»

## اولین پیروزی

اسفند ماه به پایان رسید و سال ۱۲۸۵ که از سال‌های تاریخی ایران شد، فرار رسید.

در اواخر فروردین به وساطت احتمام‌السلطنه – که شاهزاده‌ای نیکنام و آزادیخواه شمرده می‌شد و تازه از سفارت آلمان برگشته بود – ملاقاتی بین سید طباطبائی و عینالدوله دست داد. عینالدوله به قرآن قسم خورد که بهزودی ترتیب افتتاح عدالتخانه را بدهد.

طباطبائی به این سوگند دلگرم شد ولی در همان روزها داستان جلسه با غشه پیش آمد و معلوم شد که همه این قول و قرارها و قسم‌ها دروغ بوده است.

## جلسه مشورتی با غشه

در این ایام در شبناههای بسیاری که مرتباً منتشر می‌شد و اعلاناتی که به دیوارها الصاق می‌گردید بر تفاضای تأسیس عدالتخانه پافشاری می‌شد. عینالدوله در جستجوی راهی بود که از اجرای دستخط شاه و تشکیل عدالتخانه سر باز بزند ولی نمی‌خواست همه گناه را به گردن

صلاح دولت بر اجراء دستخط است. چه اگر دستخط اعیلحضرت را اجرا ندارید دیگر ملت اعتماد به قول و دستخط شاه نمی‌کند و نیز شرف دولت می‌رود، چه ملت آن‌هم رؤسای آن‌ها و روحانیون تقاضای عدالتخانه می‌کنند. تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن به طور صحیح ضرری بر دولت وارد خواهد آورد. اگر دولت بر طبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است.

وزیر دربار (امیر بهادر) گفت:

خیر چنین نیست، صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است، البته باید این دستخط اجراء نشود. چه اگر عدالتخانه برپاشود آن وقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود و نیز دیگر هیچ حاکمی نمی‌تواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهد شد.

احتشام‌السلطنه گفت:

جناب وزیر دربار، دیگر بس است. دخل تاکی، ظلم تاچه وقت، مردم را ذلیل و رعیت را به چه اندازه فقیر می‌خواهید؟ دخل و جمع مال حدی دارد، خوب است قدری به حال رعیت رحم کنید، ملت را با دولت طرف نکنید، رعیت را از شاه دلخور نخواهد، علماء و روحانیین را دشمن شاه قرار ندهید.

حاجب‌الدوله گفت:

اگر عدالتخانه برپاشود سلطنت منفرض خواهد شد.

ناصرالملک وزیر مالیه گفت:

بلی چنین است، امروز صلاح نیست، هنوز در ایران وقت تأسیس مجلس نیست، عدالتخانه منافقی با این سلطنت است.

وزیر دربار گفت:

بگیرد. به این جهت روز ۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۵ جلسه‌ای مرکب از رجال درباری و وزیران در باغشاه تشکیل داد و به نظر می‌رسد که به وزیران در جهت پیشبرد فکر خود سفارش‌های لازم را کرده بود.

این جلسه اهمیت خاصی دارد زیرا مذاکرات آن انتشار وسیعی از طریق شبکه‌ها یافت و مردم آقایان علماء را برای اقدام جدی‌تر تحت فشار گذاشتند. به این مناسبت خلاصه‌ای از مذاکرات را به نقل از «تاریخ بیداری ایرانیان»، می‌آوریم:

«عین‌الدوله جلسه را این‌طور آغاز کرد:

همه می‌دانید که اعیل‌حضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده، اگرچه گفته‌ام نظامنامه عدله را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح آن می‌باشند، لکن من تا به امروز به مسامحه و ممتازله گذرانیده‌ام و اجرای دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاها می‌خواهند به عهده تعویق انداخته‌ام. لکن آقایان از این کار دست برنمی‌دارند و هر روز مکاتیب و پیغامات آن‌ها می‌رسد، مردم هم از نوشتن اعلانات و شبکه‌ها منصرف نمی‌شوند، آیا صلاح می‌دانید دستخط اعیل‌حضرت را به موقع اجرا گذارده و بر طبق آن رفتار و یا صریح جواب گفته آن‌ها را مأیوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت کنیم اگرچه به استعمال قوای دولتی باشد؟

اهل مجلس خاموش شده جوابی ندادند. مجددًا عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست.

احتشام‌السلطنه که از رجال متدين و متمول بود هیچ وقت ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را مقدم بر غرض شخصی می‌داشت، مدتها هم در خارجه به عنوان سفيری و وزیر مختاری به سر برده در جواب گفت:

### نامیدی از اصلاحات

چند روز بعد احشام‌السلطنه را به بهانه و عنوان سرکشی به کارهای مرزی روانه کردستان کردند. ولی اظهارات او که به خارج درز کرده بود، بلافاصله به وسیله شبناهه‌ها به اطلاع مردم رسید و از جانب مردم نامه‌های ژلاتینی، مبنی بر سرزنش کوتاهی و مسامحه، خطاب به آقایان علماء منتشر شد و دو سید، سخت تحت فشار قرار گرفتند. در نتیجه تکمیل کنید، دولت را صاحب اعتبار و مایه کنید، قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند. دیگر دخل بس است. ظلم کفایت است، شاه را بدنام نکنید، دولت را مقتضع نسازید.

امیر بهادر روی به اتابک نمود و گفت:

«... می‌دانید اصلاح تمام این‌ها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علما...»

کسری، بر این اساس که در نامه طباطبایی به جای «عدل‌التخانه» یاد از «مجلس» و «اتحاد دولت و ملت» شده است، نتیجه می‌گیرد که این دو سید یک‌گام دیگری پیش نهاده و کم کم پرده از روی خواست آخرين خود که مجلس شورا و مشروطه بود، بر می‌داشتند.

ولی باید توجه داشت که سید طباطبایی در این نامه به «قسم قرآن» عین‌الدوله استناد می‌کند:

«... عهد چه شد؟ قرآن چه شد؟ عهد ما برای این‌کار، یعنی تأسیس مجلس بود والا مابه الاشتراک نداشتیم... اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضریم و همراهیم، اقدام نفرمودید، یکتنه اقدام خواهیم کرد...»

عین‌الدوله دید مقصودش به عمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود، گفت:

«من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم».

جناب احشام‌السلطنه شما که از قاجاریه می‌باشید نباید راضی شوید به رفتن سلطنت از این خانواده.

احشام‌السلطنه گفت:

«والله قوت دولت و ترقی سلطنت با اتفاق و همراهی ملت است، امروز کوکب اقبال دولت طلوع نمود، که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است قدر بدانید، با ملت متفق شوید، دست بهم داده نواقص را تکمیل کنید، دولت را صاحب اعتبار و مایه کنید، قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند. دیگر دخل بس است. ظلم کفایت است، شاه را بدنام نکنید، دولت را مقتضع نسازید.

امیر بهادر روی به اتابک نمود و گفت:

«احشام‌السلطنه خیال دارد شاه را ضعیف کند.

احشام‌السلطنه گفت:

«من میل دارم پادشاه و ولی نعمت خود را مانند امپراطور آلمان و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار ببینم، لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمایید.

امیر بهادر گفت:

«من تا جان دارم نمی‌گذارم عدل‌التخانه برپا شود، خوب است شما که احشام‌السلطنه می‌باشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید. آقای من، پادشاه من این‌گونه خدمات را لازم ندارد.

عین‌الدوله دید مقصودش به عمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود، گفت:

«من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم».

دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد شکرها به جا آوردیم و به شکرانه مرحمت چراغانی کرده جشن بزرگی گرفته شد به انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روز می گذرانیم اثربن ظاهر نشد همه را به طفره گذرانیده بلکه صریحاً می گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است نمی دانند سلطنت صحیح بی زوال با بودن مجلس است بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است. اعلیحضرت اسی کرور نقوس را که اولاد پادشاه اند اسیر استبداد یک نفر نفرماید برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید مطلب زیاد است فعل بیش از این مصدع نمی شوم مستدعیم این عرضه را به دقت ملاحظه بفرمایید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای بفرمایید تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که به منزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند.

پاسخ این نامه رسید. مضمون این بود که به صدر اعظم می سپاریم که خواسته‌ای شمارا انجام دهد. شما هم اشرار را به نصیحت ساکت و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که قهر و غضب ماعمول را شامل شود.

علماء دانستند که جواب از خود عین‌الدوله است و نامه آن‌ها به شاه نرسیده است. در هر حال نتیجه این نامه‌نگاری سید طباطبائی این شد که مخاصمه بین علماء و عین‌الدوله بازتر شد و صدر اعظم تصمیم به ایستادگی بیشتر گرفت.

از طرف دیگر عین‌الدوله در این موقع که بیماری شدید، شاه را به کلی از جریان امور دور کرده بود و هر روز احتمال مرگش می رفت، به فکر افتاده بود که دست محمدعلی میرزا و لیعهد را از تاج و تخت کوتاه کند و یکی از برادران او را به تخت بنشاند تا خود همیشه

قید احتیاط تلقی شود.

به هر حال، به طوری که نظام‌الاسلام در «تاریخ بیداری ایرانیان» می‌نویسد، عین‌الدوله کلمه «یکننه» را در نامه طباطبائی، اشتباها «یکشنبه» خواند و به تصور این که روز یکشنبه سورشی در پیش باشد چند فوج سرباز را از لشکرگاه به داخل شهر آورد و به شاه گفت: ملایان می خواهند روز یکشنبه سورش کنند.

از طرف دیگر در میان مردم هیاهو افتاد که روز یکشنبه «جهاد» خواهد شد. عین‌الدوله پیغام‌هایی از بیم و امید به دو سید فرستاد که آن‌ها را آرام کنند. روز یکشنبه آمد و رفت و اتفاقی نیفتاد ولی مردم متوجه شدند که دولت از نیروی آن‌ها و حشت دارد.

در این اوان خبر سورشی که در فروردین ماه در مشهد اتفاق افتاده و به تیراندازی فراشان دولتی و کشته شدن چند نفر منجر شده بود، (در اردیبهشت ماه) به تهران رسید و علما به عنوان این که به حرم مطهری حرمتی شده است، از موضوع برای شوراندن مردم استفاده کردند و سید طباطبائی بالای منبر گریه کرد.

سید طباطبائی پس از نامید شدن از عین‌الدوله - بر اثر شبنامه‌ها و خطابه‌های متعددی که از طرف مردم، در خانه‌های علماء‌نداخته می‌شد - نامه‌ای به شخص شاه نوشت و از آن‌جا که عین‌الدوله قدغن کرده بود که کسی جز خود او عرضه به شاه ندهد، آن را در شش نسخه فرستاد که یکی از آن‌ها از سد صدر اعظم بگذرد و به دست شاه برسد.

در این نامه پس از شرحی در اثبات خیرخواهی و شاهدوستی خود، به توصیف بدینخانه‌ها و گرفتاری‌های مردم پرداخته و در پایان افزوده بود:

«در زاویه حضرت عبدالعظیم سی روز با کمال سختی گذرانیدیم تا

از این واقعه جمعی ترسیدند و جمعی خشمگین و در مبارزه استوارتر شدند.

در این میان چون ماه جمادی الاول رسیده بود مردم طبق معمول، روزهای سیزده و چهارده و پانزده را به روضه‌خوانی و عزاداری رحلت حضرت فاطمه پرداختند. روز چهاردهم سید طباطبائی منبر رفت. از شاه تعریف و تمجید کرد ولی گفت که او بیمار است و سخنان مردم را به او نمی‌رسانند. سپس گفت:

«می‌گویند ما شاه را نمی‌خواهیم، ما مثروطه طلب و جمهوری خواهیم و با این‌ها می‌خواهند شاه را از ما برنجانند. ولی ما تنها عدالتخانه می‌خواهیم، مجلسی که جمعی در آن باشند و به درد مردم و رعیت برسند.»

سپس به بیدادگری دولتیان پرداخت و از سرگذشت دلسوز مهدی گاوکش گفت و صدراعظم را بانی و باعث ظلم معرفی کرد و در پایان افزود:

«اگر یک سال یا ده سال طول بکشد ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما مجلس می‌خواهیم که در آن مجلس شاه و گذا در حدود قانون مساوی باشند.»

وقتی خبر این حمله تند طباطبائی به استبداد، به گوش صدراعظم رسید به فکر چاره دیگری افتاد. ناصرالملک را که درس خوانده انگلستان بود و به عنوان مردی دانشمند شناخته می‌شد واداشت که نامه‌ای به طباطبائی بنویسد.

نامه طولانی ناصرالملک به طباطبائی را می‌توان در این چند کلمه خلاصه کرد:

مشروعه برای ایران هنوز زود است. باید مردم را باسوساد کرد و برای

صدراعظم بماند.

نتیجه مثبتی که از این ماجرا گرفته شد این بود که ولی‌عهد با عین‌الدوله سخت دشمن شد و به طرف مجاهدین و علماء متهمیل گردید.

در این ایام - خرداد ماه ۱۲۸۵ - دو سید قرار گذاشتند که شب‌ها هر کدام در یک مسجد منبر برond. منبر رفتن طباطبائی و بهبهانی این شایعه را در میان مردم به وجود آورد که دو سید به‌زودی اعلان جهاد خواهند داد.

### قدرت‌نمایی صدراعظم

این شایعه آنقدر قوت گرفت که عین‌الدوله به وحشت افتاد و به فوج‌های قشون در خارج شهر آماده باش داد که اگر حرکتی دیده شد مقابله کنند. از طرفی برای جلوگیری از این مجالس وعظ شبانه دستور منع عبور و مرور صادر کرد که از سه ساعت از شب رفته، بعد از شبپور خاموشی، هر کسی در معابر باشد بازداشت و زندانی شود. ضمناً برای این‌که چشم تندروان را بترساند در تاریخ ۲۵ خرداد دستور داد حاجی میرزا حسن رشیدیه بنیان‌گذار مدرسه و دو نفر دیگر از کسانی را که از او انتقاد می‌کردند دستگیر و به کلات نادری تبعید کردند.

قدرت‌نمایی دیگر صدراعظم ضرب و جرح مهدی گاوکش بود. مهدی گاوکش سرسته مشدی‌ها و جوانان محله سرپولک و از هواخواهان سید بهبهانی بود. چون در قهوه‌خانه می‌نشست و علناً از عین‌الدوله بدگویی می‌کرد، به دستور صدراعظم فراشان شبانه به خانه او ریختند. او و خانواده‌اش را به سختی مضروب و مجروح کردند و روز بعد که خود او را نزد عین‌الدوله بردنده تازیانه بسیار زدند.

احمدخان ایستاد و به او پرخاش کرد که تو مگر مسلمان نیستی، چرا فرمان شلیک دادی؟ احمدخان سخت عصبانی شد به سربازی دستور شلیک داد، سرباز دست به دست کرد. احمدخان تفنگ او را گرفت و خود به طرف سید عبدالحمید شلیک کرد. گلوه به سینه او خورد و از پشت بیرون رفت. مردم او را برداشتند و همه به مدرسه رفتد، سید در آن جا جان داد.

حاجی شیخ محمد واعظ خون او را به سر و رو مالید و شیون بلند کرد. مردو زن به شیون پرداختند. مأمورین خواستند جنازه سید را بپرند ولی مردم از دست آن‌ها درآوردند و به طرف مسجد جمعه برداشتند. خبر در شهر پیچید. بازار و تیمچه‌ها بسته شد و انبوه جمعیت به طرف مسجد جمعه بهراه افتاد. دو سید، هر کدام با دسته بزرگی به آن‌جا آمدند. شورش عظیمی پایتخت را فرا گرفته بود. مردم دنبال علماء می‌رفتند و آن‌ها را به مسجد می‌آوردند. حتی حاجی شیخ فضل الله عین‌الدوله حرکت دادند. وقتی نزدیک مسجد و مدرسه حاجی ابوالحسن معمار رسیدند، طلبه‌های مدرسه با همدستی مردم بازارچه، جلو آن‌ها را گرفتند.

احمدخان یاور برای پرهیز از برخورد با مردم، حاجی شیخ محمد را از خر پیاده کرد و به قراولخانه‌ای که در آن نزدیکی بود، برداشت. مردم اطراف قراولخانه جمع شدند. خبر به سید بهبهانی رسید، پسر خود را برای نجات شیخ فرستاد. با رسیدن پسر بهبهانی مردم قوت قلب گرفتند. آن‌خوند ادیب‌الذکرین کرمانی مردم را شورانید به قراولخانه ریختند و بازور حاجی شیخ محمد را به دوش گرفته و روانه شدند.

احمدخان یاور فرمان شلیک داد، سربازان شلیک هوایی کردند. تنها یک تیر به ران ادیب‌الذکرین خورد ولی او بلند شد و فرار کرد. در این میان طلبه‌ای به نام سید عبدالحمید که از درس بر می‌گشت چلوی

مشروطه آماده ساخت. نیمه تیر ماه ۱۲۸۵ رسیده بود. محیط آماده شورش بود. مردم و دولت رو به روی یکدیگر جبهه گرفته بودند.

### مرحلة نهایی واقعه مسجد جمعه

در این روزها حاجی شیخ محمد واعظ — که نقش او را در خراب کردن ساختمان بانک روس دیدیم — زبان خود را نگه نمی‌داشت و در منبرها علناً به نکوهش اعمال عین‌الدوله می‌پرداخت. عین‌الدوله دستور داد او را بگیرند.

روز ۱۹ تیر ماه (۱۸ جمادی‌الاول) وقتی حاجی شیخ محمد سوارخر، در کوی سرپولک می‌رفت، احمدخان یاور با یک دسته از سربازان رسید و سربازان اطراف را گرفتند و او را به طرف خانه عین‌الدوله حرکت دادند. وقتی نزدیک مسجد و مدرسه حاجی ابوالحسن معمار رسیدند، طلبه‌های مدرسه با همدستی مردم بازارچه، جلو آن‌ها را گرفتند.

احمدخان یاور برای پرهیز از برخورد با مردم، حاجی شیخ محمد را از خر پیاده کرد و به قراولخانه‌ای که در آن نزدیکی بود، برداشت. مردم اطراف قراولخانه جمع شدند. خبر به سید بهبهانی رسید، پسر خود را برای نجات شیخ فرستاد. با رسیدن پسر بهبهانی مردم قوت قلب گرفتند. آن‌خوند ادیب‌الذکرین کرمانی مردم را شورانید به قراولخانه ریختند و بازور حاجی شیخ محمد را به دوش گرفته و روانه شدند. احمدخان یاور فرمان شلیک داد، سربازان شلیک هوایی کردند. تنها یک تیر به ران ادیب‌الذکرین خورد ولی او بلند شد و فرار کرد. در این میان طلبه‌ای به نام سید عبدالحمید که از درس بر می‌گشت چلوی

اویین پیروزی / ۵۱

بستند و یک دسته تفنگچی بالای شمسالعماره که مشرف بر مسجد بود گماشتند و آب روانی را که از مسجد می‌گذشت برگرداندند. پیدا بود که عینالدوله در سرکوبی قصد تعلل نداشت. دو سید از هجوم سربازان به داخل مسجد و اخراج مردم به زور و یادلسربدی دیر یازود مردم بدون آب و آذوقه، نگران بودند. در صدد چاره‌جویی برآمدند. چون در این میان نامه‌ای از خود شاه با دست پسرش عضیدالسلطان، رسید دو سید همان را عنوان کردند و از مردم خواستند که پراکنده شوند. پس از اصرار زیاد، عاقبت مردم رضایت دادند و نزدیک غروب به خانه‌های خود رفتند.

در مسجد فقط علماء و بستگان آنها و تعدادی طلبه و افراد چندی باقی ماندند.

روز بعد که شنبه ۲۲ تیرماه بود بازارها باز شد و مردم سرکار خود رفته‌اند اما سرباز و قزاق و توپچی همچنان بر جا بودند. به دستور عینالدوله دیگر کسی را نمی‌گذاشتند به مسجد داخل شود و از بردن نان و آب و غذای مسجد جلوگیری می‌کردند.

روز ۲۳ تیر که وضع بر متحصّنین مسجد سخت شده بود، دو سید، در مقابل پیغام عینالدوله، جواب دادند که یکی از این سه راه را انتخاب کند: «یا عدالتخانه برپا کنید، یا مارا بکشید و به دیگران کاری نداشته باشید، یا به ما راه بدھید از شهر بیرون برویم.»

پس از آمد و رفت میانجی‌ها، عاقبت دولت شق سوم را پذیرفت.

### تحصین در قم و در سفارت انگلیس

شب همان روز سیدین بهبهانی و طباطبائی، و صدرالعلماء و بعضی دیگر از شهر بیرون آمدند و به عنوان سفر به عتبات به راه افتادند. ملایان

روز بعد مردم تمام شهر را در اشغال نظامی یافته‌ند زیرا عینالدوله از قیام مسلحانه می‌ترسید. خود او با یک دسته سواره از نیاوران به شهر آمد. تصمیم به مقابله سخت با شورش داشت. به علماء پیغام فرستاد که شما به خانه‌هایتان بروید تا مخواستهای شمارا عملی کنیم. ولی آن‌ها پاسخ دادند که مقصود ما مجلس عدل است که دیگر کسی به کسی ظلم و تعدی نکند، چون عینالدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرا نمی‌کند پس خائن به دولت و ملت است و باید از وزارت معزول شود. روز پنجم شنبه بیستم تیرماه، علی رغم تهدید به غارت، جز نانوایان کسی دکان باز نکرده بود. مردم در اطراف مسجد جمع شده بودند. عصر مردم داخل مسجد جنازه سید عبدالحمید را بر دوش گرفته‌ند و با نوحه «محمد یا محمد، برس فریاد امت یا محمد»، در بازار دور زدند و دوباره به مسجد برگرداندند. یکی از سردسته‌های نوحه خوانان میرزا مهدی پسر شیخ فضل الله نوری بود.

جمعه انبوه جمعیت در مسجد و اطراف آن افزایش یافت، حتی در پشت بام‌ها دیگر جای خالی نمانده بود. از آن طرف دولت هم به عده سربازان و توپچی‌ها افزوده بود.

باز جمعیت داخل مسجد از پیراهن و عمامه خونی سید عبدالحمید دو بیرق ساخته علی رغم منع سید بهبهانی عازم حرکت از مسجد شدند. دسته اول در بازار، به چهارسو نرسیده با تیراندازی سربازان مواجه شد. چند نفر تیرخورده و به زمین افتادند دیگران آشفته و در هم به مسجد عقب نشستند. از کشته شدگان دو نفر را توانستند به مسجد بیاورند. بقیه کشته شدگان و مجرروحین را سربازان برداشتند. تعداد کشته شدگان را دولتیان ۱۲ نفر و دیگران بیش از ۱۰۰ نفر نوشتند. دولتیان یک میر پنج را با ۵۰ توپچی فرستادند در پشت بام بازار سنگر

اشاره خواهیم داشت و ذهن کسانی را که از سر چهل یا تحت تلقینات بدخواهان، این انتخاب را حجتی بر «دست انگلیس در نهضت مشروطیت ایران» می‌دانند، روشن خواهیم کرد.

روز ۳۱ تیر تعداد بستنشینان از ۸۵۰ نفر متجاوز شد و به تدریج تا چند روز بعد به ۱۳ هزار نفر رسید. وقایع نگاران می‌نویستند که متجاوز از پانصد چادر زده بودند و تمام اصناف حتی پینه‌دوز و گرد و فروش و کاسه‌بندزن که ضعیفترین اصنافند، در آن جا خیمه زده بودند.

مخراج بستنشینان را بازگنان و پیشه‌وران از کيسه خود می‌دادند و حاجی محمد تقی بنکدار سرنشته دار بود.

بستنشینان سفارت در روزهای اول که از ترس جان به سفارت رفته بودند و احساس قدرتی نمی‌کردند درخواست‌های خود را از طریق کاردار سفارت انگلیس، مبنی بر: معاودت علمای مهاجر، تأمین عدم شکنجه و مجازات، افتتاح عدالتخانه، قصاص قاتل دو سید بزرگوار، برای دولت فرستادند.

عین‌الدوله به این درخواست‌ها جواب سرپالا داد.

### درخواست مشروطه

ولی تا پاسخ بررس و وضع بسیار متحول شده بود. تعداد افراد بستنشین بسیار زیاد شده بود و از طرف دیگر زبان‌ها به خواستن مشروطه باز شده بود.

نکته قابل توجه این است که از نخستین روزهای بستنشینی روش‌نگران مشروطه خواه وظیفه خود دانستند که به‌طور مستمر افراد عادی مردم را تعلیم بدھند. از جلسات درس و خطابه صدیق حضرت در باغ سفارت گزارش‌های معتبری در دست است. بی‌مناسبت نیست

و طلبه‌های دیگری هم در راه به آن‌ها پیوستند. حاجی شیخ فضل الله نوری که دیر کرده بود در کهریزک به قافله پیوست. روی هم رفته حدود هزار نفر بودند. روز ۳۰ تیر ماه به قم رسیدند و همان‌جا ماندند. در تهران سربازان و فزاق‌ها و توپچی‌ها کماکان در شهر بودند و آرامش ظاهری برقرار بود. به‌نظر می‌رسید که شورش ریشه‌کن شده است ولی آتش زیر خاکستر همچنان می‌سوخت. دیگر روهای باز شده بود و نام مشروطه بر زبان‌ها می‌رفت.

از طرفی آن گروه از بازگنان و اصناف که از آغاز بادو سید همراهی و همگامی کرده و شناخته شده بودند — مثل حاجی محمد تقی بنکدار و حاجی حسن برادر او و بعضی دیگر — چون در تهران مانده و به قم نرفته بودند از عین‌الدوله و خشم او سخت نگران جان و مال خود شدند. این‌ها از ترس، به‌فکر بستنشستن در سفارت انگلیس افتادند. دو روز بعد از رفتن علمای قم، افرادی به قله‌ک رفته و از کارکنان سفارت پرسیدند که اگر ما به سفارتخانه پناه بپریم راه خواهید داد یا نه. سفارتیان جواب دادند که راه داده نخواهد شد ولی زیاد سخت نگرفتند. این بود که عصر روز ۲۷ تیر ماه (۱۶ جمادی‌الاول) ابتدا چهل نفر از بازگنان و طلبه‌ها به باغ شهری سفارت رفته و بست نشستند. از روز بعد افراد دیگری به آن‌ها پیوستند. هر گروهی از اصناف و طبقات مختلف برای خود چادری در باغ سفارت افراشتند و از بازار دیگری‌ها بزرگ‌آوردن و آشپزخانه به راه انداختند.

عجب این‌که دولتی که چند روز پیش از آن اطراف مسجد را محاصره کرده بود و از دخول مردم به مسجد جلوگیری می‌کرد، نکرد که در اطراف سفارت سر باز بگذارد و مردم را از داخل شدن مانع گردد. ما، به موقع به علت انتخاب سفارت انگلیس برای بست نشستن

تمام حرف‌ها تمام است.»

نتیجه این‌که بستنشیان عاقبت آشکارا مشروطه و پارلمان طلبیدند. درخواست‌های تازه آن‌ها که به‌وسیله کاردار سفارت برای شاه فرستاده شد به شرح زیر بود:

بازگشت علماء، عزل عین‌الدوله، افتتاح دارالشوری، قصاص قاتلین شهدای وطن و عودت تبعیدشدگان.

درحالی‌که تقاضاهای اختصاصی طلاب متحصّن که خصمیه گزارش شماره ۱۳۵، مورخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۰۶، سفارت انگلیس به مشیرالدوله، وزیر امور خارجه تسلیم شده، عبارت بوده است از می‌آورد: «اجرای زاکون محمدی که سر بود تمام قوانین است و الیوم مندرس گشته و از میان رفته... تا این گلخان ایران گلشن در گلشن شود و مایه حسرت و رشک سایر دول گردد.»

کاردار سفارت این تقاضاهارا پیش شاه برد. شاه دستور داد که جلسه‌ای روز هفتم مرداد با حضور وزیر خارجه برای مطالعه موضوع تشکیل شود. ولی خواهیم دید که چنین جلسه‌ای تشکیل نشد و قبل از آن روز عین‌الدوله مستعفی گردید.

در این ایام محمدعلی میرزا ولی‌عهد که تنها به‌خاطر دشمنی با عین‌الدوله به‌طرف متحصّنین قم متمایل شده بود، علمای تبریز را واداشت که در حمایت از علما تلگرافی به شاه و تلگراف‌هایی به علمای دیگر شهرها مخابره کنند و خودش نیز تلگرافی به پدرش مخابره کرد. ولی بعد از روز ششم مرداد که شاه عین‌الدوله را معزول کرد دیگر ساكت شد چون منظورش جز این نبود.

شاه به تلگراف ولی‌عهد جواب داد که دستور داده است مشیرالدوله وزیر خارجه، برای برگرداندن علمای مهاجر با نهایت احترام، به قم

چند سطری از نوشته فریدون آدمیت از کتاب «ایدنولوژی نهضت مشروطیت» را نقل کنیم: «مدارک ماروشن می‌دارند که مایه فکری بستیان تعليمات سیاسی منظمی بود که از محافل مختلف روشنگری به آنان می‌رسید. حیدرخان (عممو اوغلی) در خاطرات شخصی می‌گوید: «از آنجایی که متحصّنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع مشروطیت نداشته و ترتیب آن را مسبوق نبودند، فلهذا هیأتی از عالمان مملکت همیشه دستور العمل‌های باطنی خودشان را به آن‌ها تلقین می‌نمودند که من هم جزء آن هیأت مشغول کار بودم.» گواهی حیدرخان مورد تأیید گزارش رسمی است. وزیر مختار انگلیس آورده: «در میان بستیان که بیشتر از اصناف و پیشه‌وران و طلاب تشکیل می‌شدند، کسان نامداری نبودند. تصور می‌رود راجع به خواست‌هایشان (از دولت) از افراد درس‌خوانده و با اطلاعی مانند صنیع‌الدوله دستور می‌گرفتند». جای دیگر توضیح می‌دهد: نمایندگان بستیان که سراغ صنیع‌الدوله رفتند و کمک فکری او را طلبیدند، او فقط طرح کلی و مبهم که منظور عامه را از حکومت مشروطه و رفورم تأمین می‌ساخت، به دستشان داد. بدیهی است مجمع‌ها و گروه‌های سیاسی و سایر عناصر مترقبی همگی فعال و دست‌اندرکار بودند. در این باره وزیر رسائل می‌نویسد: افرادی «قانون دان» به جماعت بستیان پیوستند که قانون فرانسوی برای آنان می‌خواندند و ترجمه می‌کردند، و خواهان همان قانون فرنگی بودند. این تعالیم تأثیر شگرف داشت. یازد وزیر رسائل تأیید می‌کند: بستیان حالا همه اهل پلتیک و قانون شده‌اند، و حرف‌ها می‌زنند که انسان مات می‌ماند. مثلًا می‌گویند: معنی تحت‌اللفظ شاه این است: نماینده ملت، و در صورتی که ملت کسی را نخواسته باشد، آن شخص را در هیچ دول نخواهند شناخت و دیگر

شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مدافعت لازم را به عمل آورده و به هیأت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحة همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که به صحة ملوکانه رسیده و به عنوان الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می‌داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایید تا قاطبه اهالی از نیات حسنة ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کهاینچنان مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگویی دوام این دولت و این نعمت بی‌زوال باشد، در قصر صاحبقرانیه به تاریخ چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما».

این روز، سال روز ولادت شاه بود و بستنشیان چراغانی کردند و بیرقهای شیروخور شد آویختند. (۵ اوت ۱۹۰۶)

ولی وقتی فرمان مشروطه چاپ و به دیوارها الصاق شد، بستنشیان آن را نپسندیدند. و از دیوارها کنده و پاره کردند زیرا در آن نام «ملت» برده نشده بود و از طرفی معتقد بودند که جمله‌های آن روشن نیست.

شب شانزدهم مرداد جلسه‌ای با حضور سران بستنشیان در خانه

برود ولی بیش از این وعده‌ای در جهت انجام خواستهای مردم نداده بود.

روز ۶ تیر ناصرالله خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه به جای عینالدوله به صدارت منصوب شد و رفتن به قم و بازگرداندن علماء بر عهده عضدالملک رئیس ایل قاجار محول گردید. مردم چون می‌ترسیدند که علماء و ساخت عضدالملک را پذیرفته و قبل از حصول نتیجه به تهران برگردند تلگراف‌هایی به آن‌ها مخابره کردند و آنان را از تسلیم و تمکین بر حذر داشتند.

### صدور فرمان مشروطیت

می‌توان گفت که شاه تا این هنگام از این پیشامدها اطلاع درستی نداشت ولی در این موقع که به واقعیت پی‌می‌برد، از در سازگاری درآمد و روز یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴) فرمان مشروطه را صادر کرد که عیناً نقل می‌کنیم:

«جناب اشرف صدراعظم

از آن‌جا که حضرت باریتعالی جل شانه سرور شنۀ ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تثیید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافة تهران تشکیل و تنظیم

بود برای این کار معین کردند.

### مجلس موقتی

روز شنبه ۲۶ مرداد (۱۴ جمادی الثانی) بر حسب دعوت نامه‌ای که از طرف عضدالملک ارسال شد جمع کثیری از رجال، اعیان، اشراف، علماء، بازرگانان و اصناف، در حدود یک هزار نفر در ساختمان مدرسه نظام حضور یافتند. این جلسه برای افتتاح مجلس موقتی بود که بایستی نظامنامه انتخابات را بنویسد و کارهایی را که برای تشکیل دارالشورا لازم بود انجام دهد.

نکته‌ای را حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره جریان این مجلس آورده است که نقل می‌کنیم:

«... از آن جا که علماء اصرار دارند این کار به اسم آن‌ها تمام شود لذا خطابه‌ای که به مشروطیت و دولت و انتخاب و کلای ملت تصریح دارد، نوشته‌اند و آقا سید عبدالله (بهبهانی) مصمم است از طرف آقایان خطابه را در مجلس بخواند ولی صدراعظم پیش‌دستی کرده اظهار می‌کند خطابه‌ای دارم باید بخوانم و بر من خیزد شروع به خواندن می‌نماید. آقایان از پیش‌دستی صدراعظم ملول می‌شوند ولی جز سکوت چاره‌ای ندارند.»

مشیرالدوله تشکیل شد و گفت و گو به عمل آمد. نتیجه جلسه این بود که شاه فرمان مجددی در تکمیل فرمان اولیه صادر کرد:

### به جناب اشرف صدراعظم

در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای آن که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همیون ما واقف باشند امروز مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس فصول و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین به‌طوری که شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به شرف عرض و امضای همایونی ماموش و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد.»

مردم این را پذیرفتند و به جشن و شادمانی مشغول شدند. همان روز از سفارت آغاز خارج شدند کردند. سه شب در شهر جشن و چراغانی بود. از آن طرف علماء از صدور فرمان اطلاع یافتند از قم به راه افتادند. روز ۲۳ مرداد به حضرت عبدالعظیم رسیدند و روز بعد با کالسکه‌های دولتی به تهران وارد شدند.

بلافاصله مشیرالدوله دستوری خطاب به رئیس بیوتات دولتی صادر کرد که عمارت وسط باغ بهارستان را که بنادمه میرزا حسین خان سپهسالار بود، برای مجلس شورای ملی آماده نماید.

این عمارت بعد از درگذشت سپهسالار به تصرف دولت درآمده و مهمانخانه دولتی بود. ولی آقایان علماء یادآوری کردند که باید از ورثه سپهسالار اجازه گرفته شود. چون بعضی از آن‌ها در تهران نبودند، لذا موقتاً از بهارستان صرف نظر شد و مدرسه نظام قدیم را که در ارگ واقع

## آغاز کارشکنی‌ها

قبل از این‌که به نقل دنباله وقایع بعد از صدور فرمان مشروطیت پردازیم، بی‌مناسبت نیست به افسانه‌هایی که درباره تأثیر عامل خارجی در حرکت مشروطه‌خواهی – به استناد بست نشستن مردم در سفارتخانه انگلیس – ساخته و پرداخته شده، اشاره‌ای بکنیم.

خلاصه کلام این مدعیان «مشروطیت تحفه انگلستان به ملت ایران» را از زبان محمود محمود، نویسنده «تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم»، می‌شنویم که می‌گوید انگلستان برای اعمال نظرات استعماری خود در ایران همیشه با دو مانع بزرگ رو به رو بود: «اول دربار، دوم روس‌ها، مانع اول را با مشروطیت ایران، دومی را با معاهده ۱۹۰۷ از میان پرداشتند».

واقعیت تاریخی این است که دولت انگلستان بالاگرفتن نهضت آزادی‌خواهی را در ایران احساس می‌کرد و از دخالت نظامی روسیه به بهانه سرکوبی جنبش ملی قریب الوقوع، پریشان خاطر بود.

درواقع مسئله برای دولت انگلیس این بود که اگر این حرکت اجتماعی به نهضت مشروطه‌خواهی یا شورش و طغیان انقلاب بکشد

وزیر خارجه جواب می‌دهد: ما نمی‌توانیم به هیچ وجه به هیجان انقلابی کمک کنیم یا آن‌ها را ترغیب کنیم.

\* هارдинگ می‌پرسد: اگر مخالفت علماء با دولت محدود به مشروطه‌خواهی باشد، تا چه اندازه می‌توانیم کمک مالی به آن‌ها بکنیم؟

وزیر خارجه جواب می‌دهد: ما نمی‌توانیم داخل هیچ دسته‌بندی و فتنه‌جویی علیه شاه بشویم.

\* هارдинگ می‌پرسد: اگر روحانیون برای جلوگیری از تشدید انقیاد ایران به دست روس از ما مصلحت‌اندیشی کنند می‌توانند به کمک ما امیدوار باشند؟ و چه نوع کمکی به آن‌ها می‌توانیم بدهیم؟

وزیر خارجه جواب می‌دهد: تکرار می‌کنم ما به هیچ عنوانی نباید به دسیسه کاری علیه شاه دست ببریم. هر اقدامی هم که بکنیم نباید به صورت هم‌دلی با روحانیون باشد. اگر ممکن باشد در جهت خدمت به ایران و اگر نشد در جهت حفظ موضع خودمان در «منطقه منافع».

به طوری که ملاحظه می‌شود، حرکت مشروطیت، هنوز مستشکل نشده مسائلی را به وجود آورده بود، نه در جهت کمک به نهضت، که جواب همه سؤالات منفی و متضمن دستور عدم دخالت بود. و می‌بینیم که محور همه مسائل مطالعه راجع به عکس العمل روس نسبت به حرکت ملی و چگونگی مقابله با آن بود.

صورت گفت و شنود وزیر مختار و وزیر امور خارجه انگلیس کاملاً نشان می‌دهد که این‌ها به حرکت اجتماعی و سیاسی ایران پی برده بودند اما تصور روشنی از ماهیت و قوت آن نداشتند. هارдинگ تصور مبهمی از حرکت در اعتراض طبقات روحانی داشت و اهمیت عنصر دیگر مخالف، یعنی آزادی خواهان مترقبی را نمی‌شناخت. در حالی که

و دولت روسیه برای سرکوبی حرکت ملی ایران به تقاضای دولت ایران یارآساً مداخله نظامی کند چه باید کرد؟

نظر کاملأ روشن دولت انگلیس را در یک گزارش هارдинگ وزیر مختار انگلیس که لرد لنس‌داون وزیر خارجه انگلیس، در حاشیه آن نظرات از پیش ابراز شده خود را تأیید کرده است، در می‌بایس.

هارдинگ در سفر خود به لندن با وزیر امور خارجه گفت و گوی مفصلی راجع به ایران کرده بود که خلاصه آن را به صورت یک گزارش «خیلی سری» برای تأیید کتبی لنس‌داون در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۰۲، نزد او فرستاد.

در هر مورد هارдинگ می‌نویسد: من چنین سوالی کردم، شما چنین نظری دادید – که اگر تصادفاً نظر وزیر خارجه را دقیقاً نگرفته باشد، خود وزیر اصلاح نماید. وزیر خارجه در مورد هر سؤال او توضیحات لازم را در حاشیه نوشته است.

برای احتراز از اطالة کلام، قسمتی از موارد این گفت و گورا به صورت سؤال و جواب نقل می‌کنیم:

\* هارдинگ می‌پرسد: اگر شورشی بشود و لشکر روس برای سرکوبی حرکت ملی وارد خاک ایران بشود، ما چه می‌کنیم؟

وزیر خارجه جواب می‌دهد: ما هم بنادر جنوب ایران و سیستان را اشغال می‌کنیم تا با مذاکره با روسیه قدرت و استقلال ایران را از نو برقرار کنیم.

\* هارдинگ می‌پرسد: اگر عنصر مخالف از ما کمک بخواهد تا چه اندازه آماده‌ایم آن‌ها را در جهت شورش مشروطه‌خواهی یا انقلاب ترغیب کنیم که ایران روسی نشود؟

اما اشاره کاردار به کمک خواستن ملایان، به دنبال نامه‌ای بود که سید عبدالله بهبهانی در ۱۸ تیر ماه ۱۲۸۵ به او نوشت و استمداد کرده بود. کاردار طبق دستور وزارت امور خارجه انگلیس جواب داد که دولت انگلستان نمی‌تواند به هیچ نهضتی علیه حکومت ایران کمک کند.

بستنشیان معتقد بودند که مظفرالدین شاه خود موافق قانون و مجلس است ولی عین‌الدوله و امیر بهادر و دیگر درباریان، شاه مریض و افلیج را احاطه کرده بودند و نمی‌گذاشتند نامه‌ها و پیغام‌ها از خارج به او برسد و اگر اتفاقاً سروصدایی از جریان وقایع به خواست‌های مردم به گوشش می‌رسید، به او تلقین می‌کردند که: ما اگر امروز مشروطه بدهیم فردا جمهوری می‌خواهند و شاه را از میان بر می‌دارند.

خواست اساسی این جماعت، که به سفارت انگلیس متول شده بودند، جز این نبود که کاردار سفارت میان آن‌ها و شاه باشد، به او دل بدهد و از ترس و نگرانی بیرون‌نش بیاورد.

بستنشیان در سفارتخانه خارجی برای حفظ جان هم مسئله تازه‌ای نبود. تجار و اصناف و کسبه‌ای که وحشت و غصب عین‌الدوله و خشونت قزاق‌ها بر سر شان سایه‌انداخته بود، در میان سه سفارتخانه بزرگ آن زمان سفارت انگلیس را انتخاب کردند. زیرا آن موقع به علت لشکرکشی و تجاوز عثمانی به مرزهای ایران و آغاز دشمنی، سفارتخانه آن کشور جای امنی نمی‌توانست باشد و روس‌ها که آن موقع مشغول سرکوبی آزادی خواهان داخلی خود بودند، میزبانان مناسبی برای مردم معرض به نظر نمی‌رسیدند، درحالی که انگلستان یکی از اولین کانون‌های دمکراسی بود و به نام و صفت مشروطه‌خواهی شناخته شده بودند. تازه و قتی مردم در سفارت بست نشستند، سفارت نسبت به هدف مشروطه‌خواهی بستیان سیاست عدم

وقایع بعدی نشان داد که تنظیم حرکت ملی تنها به دست ملاها نبود بلکه نهضت مشروطه‌خواهی را روشنفکران تنظیم کردند و ملاها را به طرف آن کشیدند.

به این ترتیب جهت کلی سیاست انگلستان نسبت به نهضت مشروطه‌خواهی مشخص شد و در مرحله بعد که حرکت ملی شروع شد، همان سیاست به کار بسته شد.

در تیر ماه ۱۲۸۵، قبل از این‌که مردم به سفارتخانه انگلیس رو بیاورند، کاردار سفارت، «گرانت داف»، از وزارت خارجه انگلیس، تلگرافی، راجع به دو مسئله کسب تکلیف کرد:

۱- آیا ممکن است درباره عزل عین‌الدوله که در حکومتش امید بهبودی نمی‌رود، باروس کنار بیاییم؟

۲- آیا تصویب می‌کنید، به ملایان که کمک خواسته‌اند، اعلام کنیم که سفارت به هیچ وجه نمی‌تواند جنبشی علیه دولت را پشتیبانی کند؟

که می‌بینیم سؤال دوم دقیقاً در جهت همان سیاست قبلی است. جواب وزیر امور خارجه، سر ادوارد گری، به سؤال اول منفی بود: دشواری‌هایی پیش می‌آورد که نه روس و نه مطالب آن‌ها نیستیم.

پاسخ سؤال دوم مثبت بود. پیشنهاد کاردار را تصویب کرد: اعلام کنید.

در ضمن این تلگراف کاردار انگلیس، اشاره‌ای هم به احتمال بست نشستن علماء در سفارتخانه شده بود. وزیر خارجه ابتدا موضوع را به سکوت برگزار کرد و بعد تأیید کرد. در نتیجه وقتی مردم به سفارت پناه برداشتند به آن‌ها راه دادند و وزارت خارجه هم آن را به مأخذ عرف و عادت جاری تصویب کرد.

پشتیبانی بالفعل انگلیس از حرکت مشروطه‌خواهی بیش از این نبود.

و روحانیون از این عمل – که تا آن موقع رسم نبود – سخت ناراحت شدند. در پایان جلسه نیز مردم مدتی کف زدند و فریاد زنده باد ملت، زنده باد شاهنشاه ایران کشیدند.

هیأتی که از طرف این مجلس برای تدوین نظامنامه انتخابات تعیین شد، منحصراً از روش‌فکران و تربیت‌یافته‌گان جدید مرکب بود و روحانیون در آن نقشی نداشتند.

اعضاء این هیأت عبارت بودند از: مرتضی قلی صنیع‌الدوله، محتمم‌السلطنه (حسن اسفندیاری)، مشیر‌الملک (حسن پیرنیا)، مژتمن‌الملک (حسین پیرنیا) و حاجی مخبر‌السلطنه (مهدي قلی هدایت).

این افراد همگی از تحصیل کردگان آلمان و فرانسه بودند. ضمناً محمدخان صدیق حضرت معلم مدرسه علوم سیاسی با آنان همکاری داشت.

تدوین طرح نظامنامه انتخابات تا ۱۰ شهریور ماه به طول انجامید. پس از پایان کار، نسخه‌های متعدد از آن نوشته شد که به نظر عموم بررسد. این طرح در چند جلسه عمومی مرکب از رجال و اعیان و تجار و کسبه و نمایندگان دولت و با حضور افراد عامه شهر خوانده شد و هر کس حق سخن گفتن داشت.

علماء نظر بر این داشتند که به وسیله نظامنامه انتخابات تا حد امکان جلو و رود عنصر ترقی خواه را به مجلس بگیرند. در مقابل آزادی خواهان می‌خواستند قدرت ملایان را مهار کنند. وقتی طرح نظامنامه در مجلس موقتی خوانده شد، سید عبدالله بهبهانی به آن اعتراض کرد و اختلاف اصولی آشکار شد ولی رجال متجدد و تجار و افراد آزادی‌خواه جبهه واحدی ساختند و از طرح نظامنامه که به اصطلاح

مداخله پیش گرفت. به کاردار دستور رسیده بود که بین بستیان و دولت راجع به هدف سیاسی آن‌ها مطلقاً دخالتی نکند، دستورات وزیر امور خارجه به کاردار روشن بود:

«دولت انگلیس نمی‌تواند در نهضت سیاسی اصلاح‌طلبی ایران وارد بشود و مسئولیتی به عهده بگیرد حتی بین بستیان و دولت نمی‌توانیم حسن توسط کنیم، این‌که با پناهندگی موافقت شد بر حسب عرف و عادت جاری بوده است و حالا که بر اثر این اقدام بستیان صدراعظم تغییر کرده آن‌ها را متقاعد کنید که از سفارتخانه بیرون بروند.»

### برخورد ترقی خواهان و ملایان

تعارض ترقی خواهان و ملایان، که از نخستین مرحله حرکت مشروطه خواهی شروع شده ولی زیر پرده مانده بود، از هنگام تشکیل مجلس موقتی، که برای نوشتن نظامنامه انتخابات تشکیل شده بود، آشکار گشت و پس از آن نیز استمرار یافت. در جلسه افتتاحیه مجلس موقتی ۲۶ مرداد ۱۲۸۵، – پس از پایان خطابه صدراعظم، مشیر‌الدوله، چون به علت از دحام تماشچی، همه حاضران خطابه را درست نشینیده بودند، سلطان‌المتكلمين، واعظ معروف، متن آن را دویاره خوند. سپس خواست خطابه علماء را بخوانند. صدراعظم ابتدا اجازه نداد ولی بعد از اصرار آقایان، قلم به دست گرفت و مطالبی از آن را که رجزخوانی و تکیه زیاده از حد بر نقش علماء در حصول موفقیت بود، خط زد و بقیه را اجازه داد بخوانند.

حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد که در این جلسه، حاضران، به تقلید آزادی‌خواهان و تجار اروپا دیده، چند بار کف زدند

۱۹ نظامنامه، به محضور انتخابات نمایندگان تهران مجلس شورای ملی تشکیل می‌شد و تأخیر ورود نمایندگان ولایات سبب تعطیل مجلس نمی‌گردید و این تدبیری هوشمندانه بود زیرا به طوری که بعد خواهیم دید، انتخابات نمایندگان سایر شهرها با اشکالاتی روبرو شد و تا انفال مجلس اول انتخابات این دوره کامل نشد و از آنجاکه به موجب نظامنامه، رأی دهنده‌گان مجبور نبودند حتماً از صنف و طبقه خودشان انتخاب کنند، برخی از اصناف افرادی را از میان روشنفکران و ترقی خواهان به نمایندگی خود برگزیدند و یک اقلیت از تحصیل کرده‌گان و تربیت یافته‌گان جدید توائیستند و ظیفه رهبری و هدایت نمایندگان را عهده‌دار شوند.

تارویز ۱۱ مهر ماه، ۵۴ نفر از نمایندگان پایتخت انتخاب شدند. علما خواستند روز پانزدهم شعبان که عید مولود حضرت حجت است، به عنوان افتتاح مجلس ملی تعیین شود. اما آزادی خواهان متعدد استدلال کرده بودند بهتر است این جشن ملی با عید مذهبی تداخل نشود، بلکه عید مشخصی باشد. حتی در این قضیه میان روشنفکران و شریعتمداران تعارض بود. سه روز بعد برای افتتاح مجلس در نظر گرفته شد.

### افتتاح مجلس

روز یکشنبه ۱۴ مهر ماه ۱۲۸۵ اولین مجلس شورای ملی ایران با نطق مظفرالدین شاه افتتاح شد.

در این روز به دعوت رسمی صدراعظم، مشیرالدوله، مجلسی در عمارت سلطنتی، در اتاق برلیان کاخ گلستان منعقد شد. دولتیان و سفرای خارجی بالباس رسمی و البته نمایندگان منتخب حضور یافته

بودند. «فرنگی‌مآبان» بود، پشتیبانی کردند. باید گفت که سید لباسپایی هم با این گروه همکاری داشت و کوشش بهبهانی در این که نظامنامه دیگری با نظر او فراهم شود، بسیار فایده ماند. او دریافت که مخالفت وی در این باره از اعتبارش خواهد کاست. خاصه این که مردم به خانه او رفتند و بنای پرخاش و بدگویی از وی را گذاشتند. بهبهانی ناچار کوتاه آمد.

نظامنامه انتخابات در جلسه ۱۱ شهریور ۱۲۸۵ تصویب شد و شاه آن را در تاریخ ۱۷ شهریور توشیح کرد.

### انتخابات مجلس

این نظامنامه انتخابات طبقاتی بود. مردم به شش طبقه: شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلبه‌ها، اعیان، بازرگانان، زمین‌داران و کشاورزان و اصناف تقسیم شده بودند که هر طبقه نمایندگان جداگانه‌ای انتخاب کنند. تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی را ۱۵۶ نفر در نظر گرفته بود که از این رقم ۶۰ وکیل به پایتخت اختصاص داشت و باقیمانده میان ایالات و ولایات تقسیم گردیده بود. در ضمن مجلس اختیار قانونی داشت که در صورت ضرورت بر رقم کل تا ۲۰۰ نفر بیفزاید.

برای تهران، نمایندگان به این ترتیب تقسیم شده بودند: شاهزادگان و قاجاریان ۴ نفر، علما و طلبه‌ها ۴ نفر، بازرگانان ۱۰ نفر، زمین‌داران و کشاورزان ۱۰ نفر، اصناف ۳۶ نفر.

به این ترتیب بیشتر نمایندگان تهران از جبهه واحد روشنفکران و بازاریان و اصناف بودند و علما و طلبه‌ها جمعاً بیش از ۴ نماینده نداشتند.

یکی از نکات مهم و مؤثر در پیشرفت کار این بود که به موجب ماده

ورای ایام گذشته باشد. این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم. تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت به طوری که دلخواه من است مستحکم شود، و امیدوارم انساء الله تعالیٰ به این آرزو نایل شوم... باز لازم است خاطر شمارا به این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به خودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نقوص است که شما را انتخاب کردند...»

پس از پایان نطق شاه موزیک نواخته شد و از میدان توپخانه یک صد و ده تیر توب شلیک گردید. آن شب در تهران و شهرهای دیگر به نام گشایش پارلمان ایران، چراغانی کردند و عامه مردم از این واقعه مهم مطلع شدند.

### قانون اساسی

روز بعد اولین جلسه مجلس تشکیل شد و صنیع الدوّله را به ریاست انتخاب کردند. دو سه جلسه اولیه مجلس در همان مدرسه نظام منعقد گردید ولی طی نامه‌ای از شاه درخواست محلی برای مجلس شد. به دستور شاه کاخ بهارستان را که میرزا حسین خان سپهسالار کنار مسجد و مدرسه خود ساخته بود، به مجلس دادند. نظامنامه داخلی مجلس نیز به وسیله همان هیأتی که طرح نظامنامه انتخابات را نوشته بود تهیه شد.

همین‌که مجلس ملی به کار پرداخت، از دولت مطالبه قانون اساسی را کرد. دستخط مظفرالدین شاه در جلسه ۸ آبان به مجلس رسید که اعلام کرده بود: «کتابچه قانون اساسی را همین دو روزه ملاحظه و عودت» خواهد داد. قرار بود طرح قانون اساسی به مجلس فرستاده

بودند. جمعی از علماء و تجار و اعیان هم حاضر بودند. حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، که خود در آن مجلس حضور داشته است، ورود شاه را به مجلس، این طور توصیف می‌کند: «شاه ورود می‌کند. مانند مردۀ متحرک او را به زحمت می‌اورند روی صندلی سلام می‌نشانند و این آخر کرسی نشینی اوست. بعد از به جا آوردن هراسم و موزیک سلام که با حضور علماء زده می‌شود و خطبه و غیره، شاه با صدای بسیار ضعیف، که نگارنده و بعضی که نزدیک نشسته‌اند می‌گویند: ده سال است آرزوی این روز را داشتم، الحمد لله که به مقصود خود رسیدم. علماء دعا می‌کنند. شاه پاکتی را که به دست صدراعظم است، بار عشة شدید به دست گرفته و به دست نظام‌الملک که مخاطب سلام است و پیش رو ایستاده می‌دهد و می‌گویند این نطق ما است بخوان. نظام‌الملک ورقه را از پاکت درآورده صورت نطق شاه را می‌خواند.»

کسری نطق شاه را به عنوان این‌که «دراز است» نقل نمی‌کنند ولی ما بی‌مناسب نمی‌دانیم که قسمتی از آن را که مستحق ثبت در تاریخ مشروطیت ایران است از «تاریخ بیداری ایرانیان» بیاوریم: «... خردمند دانا آن کس است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی المثل در عهد کیخسرو آین جهان‌داری وضع اداره امور دولت و حفظ ثغور مملکت به طرزی بوده که آن عهد و زمان اقتضای نموده. ولی آن اصول و قواعد ملک‌داری به کار امروزه مانمی‌خورد. چه هر عصری اقتضایی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنان‌که نمی‌توان مثلاً امروز لباس‌های قدیم و کلاه‌های یک ذرعی را دیگر باره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشکر متداول نمود. كذلك اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت‌داری هم باید امروز،

این کمیسیون تشکیل شد و بعد از مباحثات طولانی ده ماده طرح قانون اساسی را حک و اصلاح کردند.

مهم‌ترین اصلاح در مورد قوانین مالی و بودجه بود که مجلس شورای ملی نظرش را قبول‌اند که این قوانین همیشه باید به تصویب مجلس شوری بررسد و بعد به سنا فرستاده شود و اگر سنا در این مقام چیزی اظهار دارد مجلس ملی در قبول و رد آن مختار است. اما در مورد مجلس سنا، چون به اصرار محمدعلی میرزا ولی‌عهد تشکیل سنا پیش‌بینی شده بود، مجلس با آن مخالفتی نکرد ولی معتقد بود که از جمع شصت نفری نمایندگان سنا دو سومش را مردم انتخاب کنند و بقیه را دولت بگمارد. دولت اصل نصف را می‌خواست که عاقبت مجلس پذیرفت. در مورد حق انحلال مجلس، نمایندگان اصرار داشتند که دوره اول مجلس مستثنی باشد. دولت قبول داشت ولی می‌خواست در دستخط جداگانه‌ای باشد نه در متن قانون اساسی. ظاهراً مجلس مجبور شد نظر دولت را پذیرد.

تغییر مهم دیگر مربوط به سوگند نمایندگان بود که به موجب طرح دولت نمایندگان مجلس سوگند یاد می‌کنند که «نسبت به متبع معظم خود اعلیحضرت شاهنشاهی راستگو و صادق باشیم و نسبت به اساس سلطنت خیانت نکنیم».

این عبارت چنین اصلاح گردید:

«ما و کلای ملت سوگند یاد می‌کنیم، مادامی که دولت علیه پادشاه متبع ما با مقتضیات این نظامنامه همراهی و مساعدت داشته و از اساس مجلس ما تقویت فرمایند، ما نیز نسبت به سلطنت اعلیحضرت خیانت ننموده و نسبت به متبع معظم خود صادق و راستگو باشیم.»  
يعنى در الواقع تعهد اخلاقی مطلق مبدل شد به سوگند مشروط که

شود تا پس از تصویب مجلس مجددأ برای توسيع شاه ارسال گردد. ولی مدت‌ها گذشت و خبری نشد.

لازم به توضیح است که دولت نوشتن طرح قانون اساسی را بر عهده برادران پیرنیا و مؤیدالسلطنه گذاشته بود، که در همکاری شان با ملیون ترددی نبود. اما وقتی طرح تمام شد، انجمنی در دربار مأموریت یافت که آن را مطالعه کند. این انجمن دو ایراد اصلی گرفت: یکی نسبت به اختیار مطلق مجلس ملی در انشای قوانین و دیگر راجع به مصون بودن نخستین دوره مجلس از انحلال، در ضمن به تأسیس مجلس سنا اصرار ورزیدند. ولی‌عهد محمدعلی میرزا هم که بر اثر شدت بیماری شاه به پایتخت آمده بود – ۲۵ آذرماه – شریک آن ایراد‌ها شد. اما، به ملاحظاتی، به مخالفت آشکار با قانون اساسی پرنیامد.

روز ۱۹ آذر لوحه سر در مجلس را که به عنوان «دارالشورای ملی ایران» و «عدل مظفر» بود، طی مراسم باشکوهی نصب نمودند.

مجلس که آگاه بود چرا دولت در فرستادن قانون اساسی امروز و فردا می‌کند، به اعتراض برخاست. هیأتی از نمایندگان تعیین شده با دولت در این باب مذاکره کند. عاقبت طرح قانون اساسی به مجلس رسید و از ۴ دیماه، مورد بحث و انتقاد نمایندگان قرار گرفت. مخصوصاً حک و اصلاحاتی که در طرح اصلی شده بود مورد توجه بود. طرح اصلی ناظر بود بر مختار بودن مجلس در انشای قوانین و به عبارت دیگر مجلس ملی تنها مقام قانونگذار به شمار می‌رفت ولی طرح اصلاح شده تصویب مجلس سنا را هم متساویاً لازم می‌شناخت. در پایان بحث و جدال پرس و صدا و پرشوری، تصمیم گرفته شد کمیسیونی مرکب از چند نماینده مجلس و نمایندگان تمام الاختیار دولت رفع اختلاف کنند و رأی شان قاطع باشد.

یکی از اولین برخوردهای قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه، به مناسبت موضوع بانک ملی و تنظیم بودجه دولت پیش آمد. مجلس می‌خواست دولت درباره بودجه توضیح بدهد ولی وزیران به مجلس نمی‌آمدند و خود را پاسخگوی مجلس نمی‌شناختند. در قانون اساسی هم چیزی در این باره ذکر نشده بود. عاقبت، پس از بحث و جدال بسیار، مجلس نامه‌ای به صدراعظم نوشت که وزیران را به مجلس معرفی کند. در نتیجه روز ۱۰ بهمن ماه، هشت وزیر به مجلس آمدند. ولی وزیران پاسخ‌دهی در برابر مجلس را به گردن نگرفتند و نبودن قانون را بهانه آوردند و از طرفی دولت نمی‌خواست به محدودیت تعداد وزیران مسئول گردن بگذارد.

پیدا بود که محمدعلی شاه قصد داشت آن‌چه پدرش داده بود پس بگیرد. می‌گفت مجلس برای وضع قوانین است دیگر چه کار به کار دولت دارد.

وقتی خبر این مخالفت‌های دربار با مجلس به تبریز رسید، از روز ۱۴ بهمن در آن شهر مردم دست به اعتصاب زدند و سیل تلگراف‌های اعتراض به طرف پایتخت سرازیر شد. نهایندگان مجلس با صدراعظم به گفت‌وگو نشستند ولی نتیجه‌ای حاصل نشد و صدراعظم گفت: «دولت به شما مشروطه نداده، مجلسی که دارید برای وضع قوانین است» در این ایام مردم تهران هم به حرکت درآمده بودند و در اطراف مجلس شورای ملی اجتماع می‌کردند. فاصله‌ی (حاجی مخبرالسلطنه) داشتند، به‌نام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را دعوت نکرده بودند. صنیع‌الدوله و سعد‌الدوله هم که حضور داشتند، به‌نام اعیان دعوت شده بودند.

محمدعلی شاه پیغام آورد:

«حالا که شما اصرار در لفظ مشروطه دارید شاه می‌فرماید من با مشروعه موافقم که البته امور باید بر طبق شرع انور باشد و جامع تر از

بازمای بذکمانی مجلس بود نسبت به پادشاه بعدی، محمدعلی شاه. بیماری شدید شاه عامل مؤثری بود که مجلس در مطالعه طرح قانون اساسی شیوه‌سازش و اصلاح و مدارا را پیش گیرد. نگرانی این بود که مبادا با مرگ زودرس شاه کار قانون اساسی بی‌سرانجام بماند. قانون اساسی در ۸ دیماه ۱۲۸۵ (چهاردهم ذیقعده ۱۳۲۴) به امضای شاه و ولی‌عهد رسید.

دو روز بعد صدراعظم، مشیرالدوله، در میان فریادهای شادی مردم، با قانون اساسی به مجلس آمد و مجلس به احترام قانون اساسی پیاختاست.

مصطفی‌الدین شاه، ده روز بعد، ۱۸ دیماه، درگذشت. درباره تجلیل مردم از این پادشاه بسیار نوشته‌اند. ماکوتاهترین روایت را از حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی نقل می‌کنیم:

«از طرف ملت در تمام مملکت سوگواری پرحرارتی در مرگ او به جای آورده می‌شود که نظریش کمتر دیده شده است.»

محمدعلی شاه روز ۲۸ دیماه ۱۲۸۵ تاجگذاری کرد.

**کج تابی محمدعلی شاه با مشروطیت**

کج تابی علنی محمدعلی شاه با مجلس از همین روز آغاز شد. در مراسم تاجگذاری که وزیران و اعیان و سفیران خارجی حضور داشتند، به‌نام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را دعوت نکرده بودند. صنیع‌الدوله و سعد‌الدوله هم که حضور داشتند، به‌نام اعیان دعوت شده بودند.

این نکته از چشم مجلسیان پنهان نماند و دانستند که محمدعلی شاه هیچ سر سازگاری با مجلس را ندارد.

دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون به شمار می‌آید...»

بعد از این هاجرا بود که اندیشه تکمیل نوافع قانون اساسی به وسیله نوشتمن یک متمم، جداً مورد توجه و اقدام مجلس ملی قرار گرفت.

کلمه مشروطه است.»

تقی زاده، نماینده آذربایجان در مجلس اول، خاطرات خود را از عکس العمل نمایندگان مجلس درباره این پیشنهاد شاه، چنین نقل می‌کند:

«فوراً بر اثر این زرنگی نبض جمعی از مقاومت‌کنندگان ساقط شد و مخصوصاً علماء فوراً رضا دادند و گفتند «تم الخلاف» و این بهترین راه حل است و کسی را از مشروطه طلبان متجدد مجلس جرأت مقاومت با علماء در این باب نبود، لیکن یک مرتبه مشهدی باقر مرحوم فریاد سختی کشید و به این مضمون حرف زد و گفت: آقایان قربان جد شما بروم، ما اصناف و یخه چرکین‌ها و مردم عوام این اصطلاحات غلیظ عربی را نمی‌فهمیم. ما این چیزی را که به زحمت و خون دل و این همه مجاهدت گرفته‌ایم اسمش مشروطه است و ما با این لفظ پردازی، مشروطه خودمان را از دست نمی‌دهیم. وكلای اصناف هم با او همراهی کردند و علماء که ملاحظه کلی از اصناف و عوام داشتند و نمی‌توانستند آن‌ها را که هسته امت و اصحاب بودند برجانند، موافقت کردند و لفظ مشروطه و در واقع روح و معنی آن نیز مستقر شد.»

این اولین برخورد سخت مجلس با دریار، در نتیجه پافشاری مجلس و حمایت عامه مردم، به نفع مجلس پایان یافت. روز ۲۲ بهمن شاه دستخطی خطاب به صدراعظم صادر کرد که در آن مدعی شد که امضای قانون اساسی را، خود او از پدرس گرفته است. در این نامه آمده است:

«... و این بدیهی است از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور، انارالله بر هانه شرف صدور یافت و امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد،

## نبرد قانون اساسی

صدرور دستخط محمدعلی شاه، در ۲۲ بهمن ۱۲۸۵، که ضمن آن صریحاً اعلام داشته بود از روز صدور فرمان مشروطه «ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون» به شمار می‌آید، پیروزی بزرگی برای مشروطه بود و فکر تکمیل قانون اساسی به وسیله یک متمم، که در ارتباط با قضیه مسئولیت پارلمانی دستگاه اجرایی به میان آمده بود، به طور جدی پی گرفته شد.

موضوع در جلسه روز بعد مجلس عنوان شد. سعدالدوله پیشنهاد کرد که مجلس هیأتی را برای نوشتن متمم قانون اساسی تعیین نماید که آن را بنویستند و بیاورند در مجلس مذاکره و تصحیح شود. عاقبت به تصویب مجلس یک کمیسیون به ریاست سعدالدوله و مرکب از افراد زیر به تدوین متمم قانون اساسی مأمور شد:

حاجی امین‌الضرب، سید نصرالله تقوی، تقی‌زاده، مستشار‌الدوله،  
محقق‌الدوله و صدیق حضرت.

کمیسیون متمم قانون اساسی نماینده افکار مترقی بود. گذشته از سعدالدوله – صدیق حضرت و محقق‌الدوله معلمین مدرسه علوم

ایران بوده است و خدمات ارجدار آن حقاً باید در تاریخ معاصر ایران ثبت شود.

### جلوه‌گاه سیاست ملی

این مجلس جلوه‌گاه سیاست ملی بود. از بازترین جلوه‌های این ناسیونالیسم و وجهه نظر ضداستعمار غربی است. رأی عام مجلس در رد کردن قرض خارجی – تأکید مجلس به رهانیدن مملکت از زیر بار قرض‌های پیشین – رسیدگی به کار امتیازنامه‌های سابق – منع امتیازنامه‌های خارجی – منع فروش امتیازنامه‌های داخلی به بیگانگان و حمله مجلس به قزاقخانه – جهت عمومی سیاست مجلس را در مقاومت با استعمار خارجی می‌نمایاند، مقاومتی که از هشیاری نسبت به حاکمیت ملی نشأت می‌گرفت. تمام تأکید و پافشاری مجلس به اصلاح اقتصادی و مالی از جهتی معطوف به پیکار بانفوذ اقتصادی و سیاسی روس و انگلیس بود، و از جهتی دیگر شرط قوام حکومت ملی شناخته گردیده بود.

اما از آنجاکه نظر مأموری بر فعالیت مجلس اول به عنوان قوه مؤسس است، از این اقدامات پراج – که خود درخور بررسی مفصل جداگانه‌ای است – با اشاره‌ای فهرست وار می‌گذریم.

مجلس در بحرانی‌ترین اوضاع اقتصادی و مالی به وجود آمد. دولت بارگران قرض خارجی و داخلی را به گردن داشت: سه میلیون لیره به روس و هشتصد هزار لیره به انگلیس مقرض بود. نزدیک به یک میلیون لیره به بازرگانان و توانگران داخلی قرض داشت. خزانه سود وام روس را به هر شکلی بود می‌پرداخت. اما اقساط قرض انگلیس پس افتاده بود و از طرفی دولت برای پرداخت هزینه‌های

سیاسی – که در اصول حقوق اساسی خبرگی داشتند، سایر اعضای کمیسیون نیز به تفاوت با اصول سیاست مشروطیت آشنا بودند.

نظر کمیسیون، تنظیم قانون اساسی مشروطیت کامل پارلمانی بود. این‌که قانون اساسی بلژیک مورد ملاحظه خاص قرار گرفت، به تصادف نبود. سایر ممالکی هم که پیش از این و پس از آن به تدوین قانون اساسی مشروطیت برآمدند – معمولاً قانون اساسی بلژیک را به عنوان سرمشق جمع و جور متعادل خوبی به کار برده‌اند. تردید نیست که اعلامیه حقوق بشر و قوانین فرانسه نیز مورد توجه بوده است.

وسایل کار نیز مهیا بود زیرا قبل از تشکیل کمیسیون تدوین قانون اساسی، کمیسیون دیگری برای ترجمه قوانین مملکتی برپا شده بود که مجموعه قوانین کشورهای مختلف را در دسترس داشت و پانزده مترجم به ترجمه قوانین پرداخته بودند؛ در نتیجه کمیسیون متمم قانون اساسی هم از نظر مایه فکری و خبرگی اعضا بش و هم از جهت فراهم بودن ابزار کار و دسترسی به قوانین مختلف، روی هم رفته مجهز بوده است.

کار کمیسیون متمم قانون اساسی از ۲۵ بهمن ۱۲۸۵ تا اواخر فروردین ۱۲۸۶ به طول انجامید ولی بحث و گفت و گو درباره طرح متمم نزدیک شش ماه ادامه یافت و تنها در تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۲۸۶ بود که به توشیح محمدعلی شاه رسید.

لازم به یادآوری است که در قلمرو حقوق اساسی مجلس اول حقوق ذاتی خود را به عنوان یک مجلس ملی اجرا کرد و از طرفی با اصلاح و تصویب قانون اساسی و نوشتمن متمم آن، اختیارات یک مجلس مؤسسان را در تنظیم اصول مشروطیت به عهده داشت.

این مجلس یکی از برجسته‌ترین و خدمتگزارترین مجالس مقتنة

## مليون در حلقة محاصرة دشمنان

تنظيم بودجه و تدبیر مالی و کوتاه کردن دست افراد متزاوزی مثل کامران میرزا نایب‌السلطنه و ظل‌السلطان از دستگاه حکومت، مخالفت با قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، و اقدامات ارجдар دیگری را در صفحات تاریخ مجلس اول می‌توان نوشت. ولی همان‌طورکه مذکور شدیم مافعالیت‌های مجلس اول را به عنوان قوه مؤسس و مبارزاتش را برای قبولاندن متمم قانون اساسی و مستحکم کردن پایه‌های حاکمیت ملی، پی می‌گیریم.

تا امروز، هستندکسانی که بعضی از مواد متمم قانون اساسی مثل اصل دوم را که مربوط به نظارت روحانیون بر وضع قوانین است، بر رهبران فکری مجلس اول خرد می‌گیرند. به این مناسبت قبل از بررسی فراز و نشیب این مبارزة شایسته آنان با مخالفین، بینیم جو حاکم چه بوده است و اینان در چه شرایطی موفق شدند کار متمم قانون اساسی را به سامان برسانند.

ترقی خواهانی که در مجلس به تدوین متمم قانون اساسی کمر همت بسته بودند، در این موقع در حلقة تنگ محاصره دشمنانی قرار داشتند که به خاطر حفظ امتیازات خود با تمام امکانات در امحاء مشروطیت می‌کوشیدند. اهم این دشمنان عبارت بودند از: جبهه متحد دو قدرت استعماری، شاه و اطرافیان، روحانیون.

### ۱- جبهه متحد دو قدرت استعماری

همان‌طورکه دیدیم در آغاز حرکت مشروطه‌خواهی، سران نهضت ملی، در جو هراس از تعرض نظامی دولت روس به قدرت مقابل و رقیب آن، یعنی انگلیس روی آوردند و آن عامل را، در حد خود، در

روز مرد سخت در زحمت بود.

یکی از اولین جلوه‌های ملی‌گرایی مجلس اول، مخالفت با قرض مشترک روس و انگلیس بود، یک ماه بعد از شروع به کار مجلس - روز ۱۸ آبان ۱۲۸۵ - دولت لایحه وام مشترک را به مجلس برد. دو دولت پیشنهاد کرده بودند که «بالاستراک» مبلغ ۲۰ کرور (۱۰ میلیون) تومان با ربح صدی هفت به ایران وام بدهند. که گمرک شمال به گرو روس می‌رفت و پستخانه و تلگرافخانه به گرو انگلیس که اگر آن گروگان کافی نبود گمرک خلیج فارس هم ضمیمه گرو انگلیس می‌شد.

این پیشنهاد روح مقاومت ملی را برانگیخت. مجلس که آن موقع تقریباً فقط از نمایندگان تهران تشکیل می‌شد، به اتفاق آراء طرح قرارداد وام خارجی را رد کرد - بازرگانان چند رقم وجه به دولت پرداختند که لنگی در کار پیش نیاید و هیأت تجار لایحه تأسیس بانک ملی را به مجلس دادند و اعلان «بانک ملی ایران» منتشر شد. قانون امتیازنامه بانک ملی کمی بعد به اتفاق آراء تصویب شد و عامة مردم به خرید سهام بانک روآوردند. مجلس در برایر امتیازهای خارجی نیز سخت حساس بود و اگر دستش می‌رسید همه آن امتیازنامه‌ها را برهم می‌زد. اما توانایی چنین کاری را نداشت. همین اندازه توانست که صدای اعتراض خود را بلند کند و به مطالعه و انتقاد مواد امتیازنامه‌ها، از جمله امتیاز نفت دارسی و امتیاز بانک شاهنشاهی و امتیازنامه شیلات برآمد و تصمیم گرفت که دادن پا انتقال هیچ امتیازنامه شیلات برآمد و تصمیم گرفت که دادن پا انتقال هیچ امتیاز بعد از تاریخ صدور فرمان مشروطیت، بدون تصویب مجلس مجاز نیست.

مخالف سر سخت مشروطه بوده‌اند و تغییر عقیده نداده‌اند. طایفه سوم درباریان و خلوتیان شخصی محمدعلی شاه که در عالم چاکری با آن‌چه ولی نعمت‌شان مخالف است، مخالفند.

تنظيم حركت عمومي منظور داشتند ولی هیچ‌گاه به سياست انگلیس، که به ملاحظه رقابت با حريفه، با مشروطیت مخالفت و ضدیتی نکرد، اعتماد زیادي نداشتند و نسبت به سازشکاری میان دو رقیب سخت حساس و نگران آن بودند.

در آغاز حکومت ملي این سازش بین دو قدرت عملی شد. مذاکرات مربوط به قرارداد بین دو دولت روس و انگلیس، برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ، که از مدت‌ها پیش شروع شده بود در تاریخ ۸ شهریور ۱۲۸۶ (۱۹۰۷ آوت ۱۳۱) به امضاء قرارداد منجر شد و یکباره دو رقیب در برابر مجلس ملي ایران در جبهه متحده قرار گرفتند. یکی طرفداران مجلس شورای ملي اسلامی، مجلسی که مدارش بر احکام شریعت باشد. دوم جناح متشرعن راست افراطی که اساس مجلس و قانون موضوعه و هر چه اندک مغایرتی با قواعد دینی داشته باشد، مردود می‌شناخت. این دو جناح ظاهراً متمایز، در معنی بهم پیوسته بودند و جهت فعالیت‌شان به یک نقطه می‌انجامید که نفی مطلق سیاست مشروطگی و تأیید مطلق سیاست سیاسی بود.

اما مسئله این جاست که حتی ملایان مشروطه‌خواه مثل سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی و آن دسته از روحانیون نجف مثل شیعی عبدالله مازندرانی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی که به حمایت از مشروطه برخاسته بودند – به قول کسریو – «معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانون‌های اروپایی را نمی‌دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میان مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتن» نتیجه این که وقتی طرح متمم قانون اساسی آماده شد خود را در برابر هیولا‌یی غیرمنتظره یافتند. علاوه بر شریعت‌پناهان، که از آغاز سیاست مشروطگی رانفی می‌کردند، ملایان مشروطه‌خواه نیز – شاید بتوان سید محمد طباطبائی را تا حدی

۲- شاه و اطرافیان  
محمدعلی شاه به شدت با مشروطیت و مجلس ملي مخالف بود و درباریان که اکثریت آن‌ها با حکومت ملي مخالف بودند با تمام قوا شاه را بر ضد مجلس تشویق و تحریک می‌کردند. حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی این مخالفان را در سه رده یا طایفه جای می‌دهد: یکی رجال دربار ناصری مخالف با حکومت ملي که کامران میرزا نایب‌السلطنه، عمرو و پدرزن شاه، در رأس آن‌ها قرار دارد و دیگرانی چون مشیر‌السلطنه، مجdal‌الدوله، اقبال‌الدوله و امثال آن‌ها که پشت سر کامران میرزا هستند. طایفه دوم رجال درباری مظفر الدین شاه از قبل عین‌الدوله و امیر‌بها در جنگ و امثال آن‌ها که در زمان مظفر الدین شاه

در اسفند ماه ۱۲۸۵ شاه مشیرالدوله را مجبور به استعفا کرد. در نیمة اردیبهشت ۱۲۸۶ اتابک امین‌السلطان صدراعظم شد.

صدارت میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان دوران تازه‌ای در تاریخ مشروطه پدید آورد. این مرد با روی خوشی که نشان می‌داد و سوگنهایی که یاد می‌کرد، اندیشه‌ای جز برانداختن مشروطه در سر نداشت و اصولاً به همین منظور از طرف محمدعلی شاه به ایران احضار شده بود. جبهه مخالفان مشروطه در وجود او متحد تازه‌ای یافته بود. یکی از نیزه‌گاهای اتابک این بود که کسانی را از سران مجلس به کناره گرفتن از آن و ادارد و با ایجاد تفرقه مجلس را در انتظار بی‌قدر کند، تا موقع مناسبی آن را از اساس برهمنماید.

و این مصادف با وقتی بود که طرح متمم قانون اساسی تدوین شده و برای بحث به مجلس تقدیم شده بود. این طرح عده‌ای از مجلسیان را دچار بهت و وحشت و سرانجام دودستگی کرد، زیرا متنضم اصول کامل‌آغازهای بود:

۱- به موجب متمم قانون اساسی افراد کشور، صرفانظر از دین و مذهب و طبقه، متساوی حقوق هستند. با تصویب این اصل مسلمان همان اندازه حق دارد که غیر مسلمان و به اضافه کلیه امتیازهای اشرافی و روحانی لغو می‌شود.

۲- آزادی‌های عمومی از قبیل آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و جمعیت‌ها و همچنین آزادی‌های فردی رسم‌آعلام می‌شود.

۳- به موجب این قانون، قوای حکومت ناشی از ملت شناخته می‌شود و به سه رشته مجزا: قوه قانونگذاری، قوه قضائی و قوه اجرایی تقسیم می‌شود.

۴- با تصویب این قانون، حق قضاؤت از روحانیان و حکام

مستثنی کرد - رودرروی مشروطیت و مجلس قرار گرفتند. گروهی مثل شیخ فضل الله نوری علناً علم مخالفت برآفرانستند و بعضی مثل سید عبدالله بهبهانی در صف مشروطه خواهان ماندند ولی به مقاومت در برابر اصول متمم قانون اساسی ایستادند.

### کشمکش‌ها در اطراف متمم قانون اساسی

دانستان تصویب متمم قانون اساسی حکایت حدودشش ماه مجادله و مبارزة ترقی خواهان مجلس با جبهه متحد استعمار - شاه و روحانیون است که تنها با حمایت مردم موفق شدند، در حد امکان حاکمیت ملی را بر کرسی بنشانند.

قبل از بررسی این موارد اختلاف و کشمکش نگاهی به وضع دولت می‌اندازیم. از همان آغاز کار کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی، مخالفین حکومت ملی به برانداختن دولت مشیرالدوله همت گماشته بودند و شاه را به عزل او و انتصاب امین‌السلطان تشویق می‌کردند. به شاه می‌گفتند مشیرالدوله مسئول جنبش اصلاح طلبی است و صدارتش به ضرر قدرت شاه است. در حالی که اگر امین‌السلطان از اروپا بساید و مصدر کار شود بازی مشروطه را برمی‌چیند. شاه امین‌السلطان را از اروپا احضار کرد. در این میان واقعه‌ای بیش از پیش شاه را به عزل مشیرالدوله ترغیب کرد. اهالی اصفهان بر ضد والی، شاهزاده ظل‌السلطان، برخاسته و بر دولت سخت گرفته بودند. در اوآخر اسفند ماه به حکم مجلس شورای ملی ظل‌السلطان بعد از سی و شش سال حکومت در اصفهان معزول شد. شاه که مایل به عزل ظل‌السلطان نبود، بیش از پیش از مشیرالدوله دلتنگ شد و از طرفی ظل‌السلطان هم با دشمنان مشیرالدوله برای سعایت نزد شاه، همداستان شد.

چنین اعلام می‌کند:  
«قوای مملکت ناشی از ملت است، طریقه استعمال آن قوارا قانون اساسی معین می‌نماید» (اصل ۲۶)

این اصل دلالت دارد بر این که اراده مردم منشأ قدرت دولت است.  
مؤید اصل مزبور ماده دیگری از قانون اساسی است مبنی بر این که:  
«سلطنت و دیوهای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده» (اصل ۳۵)

بر لفظ «موهبت الهی» که بعداً به وسیله محمدعلی شاه به متن افزوده شد، اثر حقوقی و سیاسی مترتب نیست و خلع محمدعلی شاه از سلطنت به استناد همین ماده و به مأخذ این که سلطنت و دیوهای است که از جانب ملت تفویض به یک شخص شده، همان‌طور می‌تواند پس بگیرد، صورت گرفت.

### موارد عمدۀ اختلاف

اما ایراد شریعت طلبان به متمم قانون اساسی درباره چند نکته بود:  
— می‌گفتند اصل هشتم که همه مردم را در برابر قانون مساوی می‌شناشد برخلاف دین است و نباید در قانون اساسی گنجانیده شود.  
— می‌گفتند که مقررات اصل نوزدهم مبنی بر تحصیل اجباری برخلاف شریعت است.

— عقیده داشتند که اصل بیستم مبنی بر آزادی مطبوعات درست نیست و مطبوعات باید زیر نظر علماء باشد.

— اما مهم‌ترین ایراد مربوط به اختیار مجلس، به عنوان تنها مرجع قانونگذاری بود. شریعت خواهان می‌گفتند که قانون اساسی ما قرآن است و در مقابل به آن‌ها گفته می‌شد که قرآن اساس دین ماست

سلب می‌شود و به قوه قضائی، که یکی از سه رکن دموکراسی است، مستقل می‌گردد. به موجب این قانون، قضات در کار خود مستقلند، تشکیل دادگاه باید به حکم قانون باشد و دولت حق تغییر قضات را ندارد.

له به موجب این قانون، اوامر پادشاه وقتی قابل اجرا است که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد.

ع\_ طبق معمول همه کشورهای دموکراسی، وزیران در برابر مجلس مسئولند و غیره...

به خصوص روحانیونی که تا آن زمان به پیشرفت مشروطه می‌کوشیدند، نمی‌دانستند که حکومت دمکراسی الزاماً حکومتی است که در برابر مذهب بی‌طرف است، اما پس از آن که دانستند که لازمه مساوات، لغو کلیه امتیازهای روحانی است، ناراضی شدند. جمعی کوشش خود را متوقف کردند، جمعی سست شدند و برخی به مخالفت برخاستند و نخستین تفرقه جدی در میان ترقی خواهان و ملایان پدید آمد. خاصه که محمدعلی شاه و اتابک به دامن زدن به آتش تفرقه کمر بستند. این دو دستگی به میان نمایندگان مجلس نیز کشیده شد. عده‌ای سنگ شریعت خواهی به سینه زدند و گفتند که حکومت باید مشروعه باشد.

درواقع تمام مسائل و کشمکش‌هایی که تا تصویب متمم قانون اساسی پیش آمد، مظاهر برخورد سیاست عقلی و شریعت بود. برخوردی که در تدوین اصول متمم قانون اساسی تأثیر گذاشت اما تأثیری از جهت سیاست عملی مداوم نداشت.

ما به این مسائل مورد اختلاف و برخورد عقاید نظری می‌اندازیم. در جهت نفی مطلقيت، متمم قانون اساسی مفهوم حاكمیت ملی را

## نظرارت شرعی بر قوانین

شیخ فضل الله طرح اصل تازه مبنی بر نظارت مجتهدان بر قوانین مجلس را نوشتہ بود و به دست ملایان و طلبه‌های شریعت خواه داده بود که در میان مردم برای آن تبلیغ کنند. رونوشت آن را نیز به وسیله تلگراف به علمای نجف مخابره کرده بودند و فتوی می‌خواستند. قرار بود که روز ۲۸ اردیبهشت ۱۲۸۶ این طرح در مجلس خوانده شود. ولی نمایندگان آزادیخواه مجلس، از جمله نمایندگان آذربایجان و به خصوص تقی زاده، که می‌دانستند اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان، از ترس تکفیر روحانیون از طرفی و وعده و عیدها و تطمیع‌های امین‌السلطان از طرف دیگر، آن را تصویب خواهند کرد – به عنوان این‌که باید یک‌بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا به مجلس باید، جلوگیری کردن.

در این میان در آذربایجان حادثه‌ای اتفاق افتاد که ضدیت شاه و اتابک را با مجلس بیش از پیش علی کرد. و این قضیه رحیم‌خان چلپانلو بود که به روایت حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی چنین است: محمد‌علی شاه مقداری تفنگ در آذربایجان داشته که می‌نویسد آن‌ها را به تهران حمل کنند. روزی که تفنگ‌ها را بارگیری می‌کنند، مردم تبریز متوجه شده و از حمل آن‌ها جلوگیری می‌نمایند و می‌گویند اگر شاه مشروطه است دولت و ملت حافظ اوست و حاجت به اسلحه ندارد و اگر مشروطه نیست ما او را شاه نمی‌شناسیم. شاه از این واقعه فوق العاده خشمگین می‌شود و به وسیله رحیم‌خان که رئیس ایل و از ملازمین مخصوص او در تهران است، نقشه‌ای می‌کشد که پسر رحیم‌خان در تبریز اغتشاش کند و به انجمن ایالتی تبریز گوشمالی بدهد. پسر رحیم‌خان در تبریز بنای تاخت و تاز را می‌گذارد، یکی از

ولی قانون اصول دولت و حدود حکومت و حقوق ملت را معین می‌کند.

به هر حال دستگاه روحانی نسبت به تعرض فلسفه حکومت در حال دستگاه روحانی نسبت به تعرض فلسفه حکومت عقلی به قلمرو شریعت سخت هشیار و حساس بود. در حالی که در طرح متمم قانون اساسی که به مجلس عرضه شده بود، هیچ صحبتی از نظارت علما نبود، ملایان بر آن شدند که ماده‌ای مبنی بر نظارت هیأت مجتهدان بر قوانینی که مجلس وضع می‌کند، به قانون اساسی بیفزایند. دو پیشنهاد مورد توجه بود. یکی این‌که این نظارت از طریق حجج اسلام که در مجلس بودند اعمال گردد. این تازگی نداشت و در واقع وضع موجود را تثبیت می‌کرد. به این معنی که از آغاز تشکیل مجلس سه مجتهد به اصطلاح طراز اول (سید محمد طباطبائی، سید عبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری) که نماینده مجلس هم نبودند، در مجلس حاضر می‌شدند و یک نوع نظارت عملی در کار بود و اختلاف‌ها معمولاً به توافق‌جویی می‌گذشت. پیشنهاد دوم، که از شیخ فضل الله نوری بود، مبنی بر این بود که یک هیأت پنج نفری از علمای طراز اول تعیین شوند که همیشه بیرون از مجلس طرح تمام قوانین را مورد رسیدگی قرار دهند که هرگاه ماده‌ای با احکام شریعت مغایرت داشته باشد رد کنند و سپس طرح را به مجلس بفرستند.

مجلس بر نظارت شرعی سه ایراد مهم اصولی داشت: اول این‌که نظارت مغایر اختیارات قانونگذاری مجلس ملی است. دوم این‌که وکلای مجلس سمت وکالت مردم را دارند و مختار نیستند دیگری را به جای خود بگمارند. سوم این‌که اگر نظارتی لازم باشد باید علمای هیأت نظارت به رأی ملی انتخاب شوند.

که در تطبیق مواد قوانین با قواعد شرعی رأی بدھند. این ماده الحاقی که در واقع وضع موجود را ابرام کرد. حاصل توافق جویی دو موضوع متقابل بود: طرد مطلق مداخله شرعی در سیاست عقلی مشروطیت از یکسو و «مشروطیت مشروعة» اهل شریعت از سوی دیگر. این یک پیروزی شریعت خواهان بود و تصور می‌رفت که با پذیرفته شدن این اصل ملایان راضی شده و از دشمنی با مجلس و مشروطه دست برداشته‌اند. ولی چنین نبود.

### آغاز مبارزة علی شریعت خواهان

حاجی شیخ فضل الله نوری و همدستان او، که این زمان گروهی بودند و از دربار و دولت پول می‌گرفتند، از راه خود برگشتن و در مجالس و منابر علنی از مشروطه و مجلس بدگویی می‌کردند. روز ۲۹ خرداد (هشتم جمادی الاول) به عنوان این‌که روز ۱۳ جمادی الاول سال‌روز درگذشت دختر پیامبر است و باید یک دهه روضه‌خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی به مسجد جمیعه فرستادند که آن‌جا برافرازند و بهنام روضه‌خوانی به انجام مقاصد خود پردازنند. از این طرف مشروطه طلبان چون از نیت واقعی آن‌ها آگاه شدند، چند هزار نفر به مسجد رسیدند و جلوگیری کردند.

روز بعد عده‌کثیری از اعضای انجمن‌های تهران در مدرسه صدر که مرکز اتحادیه طلاب بود جمع شدند و درباره واقعه روز پیش صحبت کردند. عده‌ای رفتند و سید طباطبائی و سید بهبهانی را به مدرسه آوردند. تقاضای مردم از دو سید این بود که اجازه دهند جمعیت به خانه حاجی شیخ فضل الله بریزند و او و همدشان را از شهر بیرون کنند. طباطبائی بالای منبر رفت و گفت که شیخ فضل الله با

اعضای انجمن را با گلوله می‌کشد و چند نفر دیگر هم کشته می‌شوند. مردم تبریز به هیجان آمده بازارهای بندند و در تلگرافخانه متخصص می‌شوند. خبر به تهران می‌رسد و کلای آذربایجان برای کشته‌شدگان سوگواری می‌کنند بازار تهران بسته می‌شود و مردم در بهارستان اجتماعی می‌کنند. متخصصین تبریز تصویب متمم قانون اساسی را مطالبه می‌کنند. هیجان و آشوب به حدی می‌رسد که شاه معجوب می‌شود پسر رحیم خان را در تبریز از ریاست ایل معزول نماید و خود رحیم خان را به جرم این‌که از تهران به پسرش دستور اغشاش داده است دستگیر و باغل و زنجیر زندانی کند.

قران حاکی است که محمدعلی شاه نقشه‌ای برای بستن مجلس در آخر اردیبهشت ماه داشته است ولی جنبش تبریز و تهران از طرفی و طفیان شاهزاده سالارالدوله، برادر شاه، به طلب تاج و تخت از طرف دیگر، این نقشه او را برهم زد. به هر حال نمایندگان آذربایجان به تلگرافخانه رفته و خبر زنجیر کردن رحیم خان را به تبریزیان اطلاع دادند و خواستند که مردم بازارهای باز کنند ولی تبریزی‌ها نپذیرفتند و جواب دادند تا رسیدن قانون اساسی از تخصص تلگرافخانه خارج نخواهند شد.

این پیشامد هر چند به نیروی مجلس افزوده ولی ترقی خواهان مجلس به خطیری که از جانب جبهه متحد دربار و ملایان مشروعه خواه مستوجه مشروطه و متمم قانون اساسی بود، هشیار بودند. در جلسه ۲۴ خرداد ۱۲۸۶ عاقبت متن پیشنهادی شیخ فضل الله با تغییراتی که در آن داده شد به اکثریت آراء به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی پذیرفته شد.

به موجب این اصل توافق شد که از میان مجتهدان و فقیهان مطلع به مقتضیات زمان، مجلس پنج نفر را به سمت عضویت مجلس تعیین کند

نصب کردند و از او اخر تیر ماه نشریاتی با عنوان «لایحه» بیرون دادند. در این لایحه‌ها هدف‌شان تخطیه مشروطه و بازگرداندن مردم از آن بود. در همه‌جا مشروطه خواهان را «بابی» و «طبیعی» معرفی می‌کردند.

### اولین جشن سالگرد مشروطت

در این میان مجلس تصمیم گرفت که روز چهاردهم جمادی‌الثانی را که سالگرد مشروطه بود، به نام روز نخست مشروطه، روز عید اعلام کند و جشن گرفته شود. انجمن‌ها برای تدارک جشن بسیج شدند. از روز دوم مرداد (۱۲ جمادی‌الثانی) جشن و شادی بسیار باشکوهی با حضور سفرای خارجی، وزرا و رجال و قاطبه مردم آغاز شد.

چند سطری از نامه مفصلی که یک آذربایجانی از تهران درباره این جشن به تبریز به حاج آقا مهدی کوزه‌کنانی نوشته است نقل می‌کنیم: «در بهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از خیابان‌های بهارستان هزار میز گزارده شده مددود اعلام کردند. ظاهراً به دستور شاه این تلگراف‌ها مجانی مخابره می‌شد. در مقابل از طرف انجمن‌های طرفدار مشروطه تلگراف‌هایی بر ضد ملایان متخصص به شهرستان‌ها مخابره می‌شد.

مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ می‌شود. از پانصد هزار زبان به یک مرتبه صدای زنده‌باد مشروطه بلند می‌شود. چون حضرات حجج‌الاسلام و فقهاء نیز حضور داشتند موزیک و آلات طرب ممنوع است در عوض آن نغمه خوش‌الحانی داریم که از همه نغمات روح افزایر است و آن این است که بدون استثنای کف زده فریاد می‌کنند: زنده‌باد مشروطه.»

و بی‌مناسب نیست چند سطری از «لایحه» آخوندگان متخصص در حضرت عبدالعظیم را که به مناسب این اولین جشن سالگرد

من پیمان بسته که دیگر با مشروطه دشمنی نکند و من شخصاً تعهد می‌کنم که اگر دشمنی کرد او را شخصاً از شهر بیرون کنم.»

بر اثر این واقعه همان شب حاجی شیخ فضل‌الله و آخوندگان همدستش، چون میدان را به خود تنگ دیدند، از شهر کوچیده به حضرت عبدالعظیم رفتند. در تهران تصور این بود که این‌ها از ترس جان به آن‌جا پناهنده شده‌اند و از آن‌جا به قم یا عراق خواهند رفت ولی به تدریج دسته‌های دیگری از طبله‌ها و تیولداران و اویاش به آن‌ها پیوستند و تعدادشان به پانصد نفر رسید و به یک کانون آشوب مبدل شد. تا این موقع کشمکش بین مشروطه و استبداد بود ولی از این هنگام کشاکش علنی دیگری به نام مشروطه و مذهب آغاز شد.

شیخ فضل‌الله و همدستانش شروع به تلگراف زدن به عتبات و شهرهای بزرگ ایران کردند و مشروطه خواهان را زندیق و ملحد و بابی خواندند و حتی اصلی را که خود به متمم قانون اساسی افروزده بودند مردود اعلام کردند. ظاهراً به دستور شاه این تلگراف‌ها مجانی مخابره می‌شد. در مقابل از طرف انجمن‌های طرفدار مشروطه تلگراف‌هایی بر ضد ملایان متخصص به شهرستان‌ها مخابره می‌شد.

لازم به یادآوری است که از ابتدای حرکت مشروطت در تهران انجمن‌های فراوانی تأسیس شده بود که در واقع یک نیروی مشکل برای مقابله با ملایان شریعت خواه بود. در صحن حضرت عبدالعظیم حاجی شیخ فضل‌الله هر شب نماز جماعت می‌خواند و سپس به منبر رفته و به بدگویی از مشروطه و مجلس می‌پرداخت ولی چون این سخنان برد زیادی نداشت تصمیم گرفته شد که اعلامیه‌هایی چاپ و منتشر کنند چون چاپخانه‌های تهران هیچ‌کدام حاضر به چاپ نوشته‌های آن‌ها نشدند. یک چاپخانه سنگی خریدند و در همان‌جا

پاشیدن و نگارش این که مردم بی تربیت ایران سالی بیست کرور تو مان می بردند و قدری آب می اورند که زمزم است و قدری خاک که تربیت است و این که اگر این مردم وحشی و بربری نبودند این همه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمی کشند و قیمت آن را صرف پل سازی و راه پردازی می کردند و این که تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده دمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با همدیگر در آمیزند و به یکدیگر زن بدھند و زن بگیرند... هیچ دیده و شنیده بودید که رؤسائے روحانی شمارا عنفا در مجلس در قطار مادام‌های فرنگان کشیده و در ازدحامی که سراپا علی رغم اسلام و اسلامیان است حاضر و مستیشر داشته باشند آن بازار شام آن شیپور سلام آن آتش بازی‌ها آن ورود سفراء آن عادیات خارجه آن هورا کشیدن‌ها و آن همه کتبه‌های زنده باد زنده باد و (زنده باد مساوات) و (برادری و برابری).»

از طرفی مجلس که سرگرم بحث درباره طرح متمم قانون اساسی بود، برای جلوگیری از سماپاشی‌های حاج شیخ فضل الله و همدستانش به وزیر علوم فشار آورد که چاپخانه متحصصین را ضبط کند و او افرادی را فرستاد ولی بست نشینان مقاومت کردند و چون شاه در نهان از آن‌ها پشتیبانی می کرد کاری از پیش نرفت.

از طرف دیگر شیخ فضل الله تلاش بسیار کرد که آخوند ملام محمد کاظم خراسانی را در نجف با خود هم‌آواز کنند ولی موفق نشد.

### قتل اتابک و اثرات آن

در این ایام در تهران کابینه اتابک نزد مردم بی ارج گردیده و زبان‌ها به بدگویی باز شده بود. بسیاری حتی از مجلس به عنوان این که از اتابک هواداری می کنند، بد می گفتند. در آذربایجان نیز جنبشی علیه اتابک بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدند و

مشروطیت منتشر کردند بیاوریم:

«... در مجلس در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه نمی خواهیم و دیگر به رأی العین همه دیدیم و می بینیم که از بد و افتتاح این مجلس جماعت لاقید لا بالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن، بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند سنگ‌هاست که به سینه می زند و جنگ‌هاست که با خلق خدا می‌کنند و دیگر روزنامه‌ها و شبکه‌ها پیدا شد. اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و این که باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انساب نمود و آن قوانینی که به مقتضای یک‌هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحة مسکرات و اشاعة فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجهه روضه‌خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانچه‌ات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راه‌های آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل استهزاء مسلمان‌ها در حواله دادن به شمشیر حضرت ابوالفضل و یا به سر پل صراط و این که افکار و گفتار رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله از روی بخار خوراک‌های اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسмар و این که امروز در فرنگستان فیلسوف‌ها هستند خیلی از انبیاء و مرسیین آگاهتر و دانانتر و بزرگ‌تر و نستجیر بالله حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالیٰ فرجه را امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقوایی ادوای قمار به کار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدند و

زندگی آن‌هارا از کیسه خود می‌پرداخت، چاره‌ای ندیدند که به تحصین خود خاتمه دهند و بهانه‌ای – به کمک دو سید – پیدا کردند و به خانه‌های خود برگشتند.

پس از کشته شدن اتابک محمد علی شاه کابینه‌ای به ریاست مشیرالسلطنه تعیین کرد. مجلس که با انتصاب مشیرالسلطنه موافقت قبلی نکرده بود هیأتی را به دربار فرستاد که نظر مجلس را اعلام کند. شاه جواب داد که چند روزی است دولت نداریم و از طرف مجلس، هم اشاره و اظهار نشده است. لذا مجلس به احترام دستخط شاه روز ۲۴ شهریور کابینه تازه را در مجلس پذیرفت.

اما بحث و گفت‌وگو درباره متمم قانون اساسی در مجلس ادامه داشت. از عناصر مهم برخوردمسلکی در متمم قانون اساسی اصل آزادی مذهب بود. برخی از مدافعان آن هرگونه پیوستگی دین و دولت را مردود می‌شناختند بهمین جهت معارض بودند که قانون اساسی نمی‌بایستی هیچ مسئولیت رسمی برای دولت به عنوان مروج اسلام بشناسد. البته اعتراضی بر دین داری نداشتند، اما معتقد بودند که حامی و مروج بودن هر مذهبی مغایر مفهوم «آزادی مذهب» اتباع مملکت است. این مشرب آزادفکری مورد ایراد قرار گرفت.

از پردردسرترین مسائل مورد اختلاف، مساوات حقوق اجتماعی افراد بود. طرح متمم اصلاً مساوات حقوقی را به طور کامل برای تمام اتباع ایران، اعم از مسلمان و اقلیت‌های مذهبی می‌شناخت. ولی اصل مساوات حقوقی مطلق با احکام شرعاً تعارض داشت. از مجتهدان، سید محمد طباطبائی اصل مساوات همه افراد را از نظر حقوق سیاسی اعلام کرد. عاقبت ماده پیشنهادی کمیسیون حقوق اساسی به این صورت درآمد:

به وجود آمده بود و به عنوان یک مخالف کارشنکن در پیشرفت کار مجلس، برکناری او را مطالبه می‌کردند. اما اتابک در اندیشه کناره‌گیری نبود و برای آرام کردن مجلسیان دستخطی از شاه را مبنی بر احترام به مشروطیت و مجلس در جلسه علنی روز ۸ شهریور ماه ۱۲۸۶ خواند که در آن آمده بود: «... و مخصوصاً من نویسم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود.»

پس از پایان این جلسه وقتی اتابک و سید عبدالله بهبهانی از بهارستان خارج می‌شدند، اتابک به دست جوانی آذری‌بايجانی به نام عباس آقا، با سه گلوله کشته شد. کشته شدن اتابک اثرات قابل ملاحظه‌ای داشت.

اولاً درباریان و مخالفان مشروطه را به وحشت انداخت. ثانیاً آن عده از نمایندگان مجلس را که به ترقیهای اتابک به طرف او و به هوای خواهی او کشیده شده بودند نگران کرد. توضیح آن که اتابک از بد و انتصاب به صدارت به ایجاد دودستگی در میان نمایندگان مجلس کمریسته بود. یکی از بزرگ‌ترین لطمehایی که به مجلس زده بود در درجه اول وادار کردن میرزا جوادخان سعدالدوله، چهره درخشان مجلس اول، به استعفا از نمایندگی بود. سید عبدالله بهبهانی و بعضی دیگر از سردمداران مجلس را نیز با خود همراه کرده بود.

ثالثاً قتل او موجب شد که صنیع‌الدوله رئیس مجلس که چند بار مورد تهدید به قتل قرار گرفته بود از ریاست مجلس استعفا داد.

اما از نتایج مثبت این ترور سیاسی یکی بیرون آمدن شیخ فضل الله و همدستان از تحصین حضرت عبدالعظیم و دیگری انتخاب میرزا محمودخان احتمام‌السلطنه به ریاست مجلس بود. شیخ فضل الله و سایر بستنشینان بعد از کشته شدن اتابک که خرج

ترقی خواهان در مجلس علنی به مشاجره کشید. حتی سید عبدالله بهبهانی تمارض کرد و به مجلس نیامد و باز کار متمم قانون اساسی مدتی معطل ماند. اما فشار افکار عام برای گذراندن آن بسیار قوی بود. به این معنی که مردم به پشتیبانی مشروطه خواهان به هیجان آمدند در بهارستان اجتماع کردند و علیه ملایان شعار دادند.

در این مرحله دو عامل موجب موقتی ترقی خواهان شد. یکی از خارج مجلس و دیگری از داخل مجلس بود.

در خارج از مجلس مردم هجوم آورده بودند و برا اثر شور و احساسات به اصول جدید و تنفر از کارشکنی ملایان، صحبت و نطق می کردند و علماء به عواقب وخیم مخالفتشان تهدید می کردند. همان طور که قبل از اشاره شد تعداد انجمن های تهران به ۱۴۴ رسیده بود. از هر انجمن یک نفر انتخاب شد و منتخبین انجمنی تشکیل دادند به نام انجمن مرکزی که اختیار کلیه انجمن ها به دست همین انجمن مرکزی بود. افراد انجمن مرکزی در این ایام در مجلس بست نشستند و گفتند تا تصویب مواد متمم قانون اساسی از مجلس بیرون نخواهند رفت.

در داخل مجلس میرزا محمود خان احتمام السلطنه که بعد از استعفای صنیع الدوله به ریاست مجلس انتخاب شده بود، تصمیم داشت که کار متمم قانون اساسی را تمام کند. او که پیش از شروع حرکت مشروطه خواهی نیز بر سرنوشت اصلاحات بار و حائزون تصادم داشت – اکنون به علما پیغام فرستاد که: «غیر از محاکم و وزارت عدله، محکمه دیگری نباید باشد. مجتهدان جامع الشرایط قضاهم باید در عدله انجام وظیفه کنند و حقوق بگیرند». و پیغام معتبرضانه او به سید محمد طباطبائی به این مضمون بود:

«اهمالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود» (اصل هشتم) این ضابطه «در مقابل قانون دولتی» نقصی بر اصالت تساوی کامل افراد وارد نمی ساخت، چه به هر حال حقوق اجتماعی اتباع را همان «قانون دولتی» موضوع تعیین می کرد. اعلام این اصل توفیقی بود بزرگ در جهت روشنگری.

### عرفی ساختن نظام قضایی

اگر در قضیه مساوات افراد از نظر حقوق اجتماعی روی هم رفته روش علماء در مجلس تا حدودی آزادمنشانه بود، مسئله نظام قضایی مملکت که شامل اصول محاکمات و قوانین جزایی می گردید – با احکام شرعی و با نفع طبقاتی ملایان تصادم مستقیم پیدا می کرد و حل آن سخت دشوار می نمود. در این مرحله حتی آن مجتهدانی که از آغاز از مشروطیت جانبداری کرده بودند مثل ملایان مجلس و آخوند ملام محمد کاظم خراسانی به وحشت افتادند.

طرح پیشنهادی کمیسیون متمم قانون اساسی دلالت می نمود بر عرفی ساختن کامل دستگاه قضایی که استقلالی برای محاکم شرعی باقی نمی گذاشت و این به معنی بسته شدن دکان دیرین و پر منفعت ملایان بود. به این مناسبت در مقابل آن سخت به ایستادگی برخاستند. سید عبدالله بهبهانی می گفت:

«عدله کاری ندارد مگر اجرای قوانین و احکام شرعیه از این رو هر قانونی راجع به عدله می شود نخست باید به نظر علماء برسد و پس از ملاحظه و تنقیح علماء از کمیسیون عدله به مجلس برسد و غیر از این طور ممکن نیست.»

تعارض آن دو وجهه نظر ریشه دار بود. اختلاف آراء علماء

حفظ مقام اجتماعی شان در افکار عام. اگر از تزلزل اعتبار خویش در عقیده عمومی نمی‌هراسیدند، شاید از در سازش پیش نمی‌آمدند و به گذشت‌های مهم (خاصه در قضیه نظام قضایی عرفی) تن در نمی‌دادند. اما این خود نشانه بینش پیشوايان روحاني بود که دریافتند پایگاه اجتماعی شان همبسته به همراهی شان است با حرکت ملی. كما این‌که آنان‌که به جبهه ملیون پشت کردند، عزتی برایشان نزد مردم باقی نماند. از این رو با همه دلخوری‌هایی که روحانیت از روشنفکری داشت – باز در بحران‌های سخت بعضی علماء به دفاع مجلس و مشروطگی آمدند. هم‌چنان‌که با همه دلتنگی روشنفکران از ملایان، باز همکاری علماء جستند. در صمیمی بودن برخی از روحانیان نسبت به نهضت آزادی هم تردید نمی‌توان داشت.

«مگر چندی قبل باشما قرار نگذاشتم که حقوق ماهیانه بگیری و در دیوانخانه مشغول قضاویت باشی.» و چون مشاجره بر سر این قسمت از متمم قانون اساسی بالا گرفت احتشام‌السلطنه به مجتهدان تاخت و برخی علماء به فساد متهم کرد و با کمال شجاعت گفت: «این‌ها برای جلب منفعت قدم می‌زنند، اعمال غرض می‌کنند». حتی سید عبدالله بهبهانی را به اسم و رسم نام بردو گفت:

«آقا سید عبدالله رشوه می‌خورد حقوق مردم را پایمال می‌کند و نمی‌گذارد امور در مجرای حقانیت جاری گردد.» هیچ‌کس جز اوقات و قدرت چنان درستی را به مجتهدان نداشت. اما او از پشتیبانی مردم برخوردار بود. به هر صورت علماء سازش پیش آمدند و آن کشمکش‌ها به شناختن نظام قضایی عرفی انجامید. احتشام‌السلطنه در مدت کمتر از یک ماه ریاست مجلس کار متمم قانون اساسی را، با حمایت مردم، به پایان رساند.

متمم قانون اساسی روز ۱۵ مهر ۱۲۸۶ (۱۳۲۵ شعبان) به امضای محمدعلی شاه رسید.

فریدون آدمیت در این باره نتیجه گیری می‌کند که: «در نبرد قانون اساسی روی هم رفته ترقی خواهان و مدافعان سیاست عقلی پیروز گشته‌اند، رهبری قطعی افکار عام را همان گروه روشنفکران داشته‌اند، حالا همچون آغاز جنبش مشروطه‌خواهی فشار افکار ملی ملایان را به قبول قانون حکومت دمکراسی وادار کرد، از نفوذ و اعتبار سیاسی طبقه علماء پیش از سابق کاسته شد. به بیان دقیق‌تر رهبری فکری و سیاسی که با حرکت مشروطیت به دست تجدد خواهان افتاده بود در جریان تدوین قانون اساسی ثبیت گردید. نکته بسیار لطیف این است که علماء در کار قانون اساسی تسلیم نگشته‌اند مگر برای

## مجلس رودروری شاه

پس از آنکه متمم قانون اساسی، در ۱۵ مهر ۱۲۸۶، به امضار سید، کشمکش بر سر یک رشتہ مسائل حقوقی و سیاسی بین مجلس و شاه درگرفت که اهم آن‌ها مسئولیت دولت در برابر مجلس و اختیار مجلس در نصب و عزل هیأت دولت بود.

مجلس، حتی پیش از تصویب و توشیح متمم قانون اساسی، این هشیاری سیاسی را داشت که در تعیین دولت بایستی تمایل اجماع مجلسیان مورد ملاحظه باشد.

دو هفته بعد از قتل اتابک امین‌السلطان، که در تاریخ ۸ شهریور ۱۲۸۶ اتفاق افتاده بود، محمدعلی شاه، مشیر‌السلطنه را به ریاست وزرا انتخاب کرد.

مجلس که با این انتصاب موافقت نداشت، هیأتی را برای مذاکره با شاه و اعلام نظر مجلس، روانه دربار کرد.

شاه در جواب تذکر نمایندگان گفت که:

«چند روزی است هیأت دولت نداریم و در تعیین آن از طرف مجلس اشاره و اظهاری نشد، حال آنکه منتظر بودم از مجلس در

بعضی بدون سوء نیت، تنها به تلقین و پیروی گروه اول، این اقتدار قانونی مجلس را انکار کرده‌اند و عزل و نصب وزرا را از اختیارات شاه دانسته‌اند، تفاوت اینان، با امیر بهادر جنگ، وزیر دربار قلندر محمدعلی شاه، در این است که شجاعت و صراحةً او را نداشته‌اند و در مغالطه کاری خود پای متمم قانون اساسی را به میان کشیده‌اند.

مورد استناد این جماعت اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی است که می‌گوید:

«عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» جنبه تشریفاتی این اصل – وقتی در متن اصول قبل و بعد از آن قرار گیرد – به حدی روشن است، که تنها سوء نیت می‌تواند نتیجه گیری دیگری را سبب شود.

این اصل از ماده ۶۵ قانون اساسی بلژیک، مصوب ۷ فوریه ۱۸۳۱، گرفته شده است. اصولاً ترتیب و توالی مواد و اصول مربوط به اختیارات پادشاه، چه در قانون اساسی بلژیک و چه در متمم قانون اساسی ایران، هرگونه شباهی را درباره تشریفاتی بودن آن ماده و این اصل بر طرف می‌کند.

اصول ۴۴ و ۴۵ متمم قانون اساسی ایران، که اقتباسی از مواد ۶۳ و ۶۴ قانون اساسی بلژیک است، مبتنی است بر: میرابودن پادشاه از مسئولیت، و مسئولیت وزرا به جای او، و غیرقابل اجرا بودن فرامین پادشاه در امور مملکتی، مگر آن‌که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد تنها دو تفاوت در اصل و ترجمه این اصول به چشم می‌خورد.

یکی تفاوت فقط تحریری اصل چهل و پنجم متمم با ماده ۶۴ قانون اساسی بلژیک است.

اصل چهل و پنجم قانون اساسی ایران:

این خصوص چیزی اخطار شود. ناصرالملک و مشیرالدوله هم مسئولیت تشکیل دولت را نپذیرفتند... فعلًا چون دستخط صادر شده، این هیأت مشغول کار شوند، اگر قصوری یا تقصیری از آن‌ها مشاهده شد تغییر می‌دهیم.»

چون ملاحظه شد که محمدعلی شاه «اشاره و اظهار و اخطار» مجلس را در تعیین هیأت دولت، مخالف حقوق سلطنتی خود نمی‌شناشد، مجلس به حرمت دستخط شاه، و برای این‌که در تنگاتنگ توسعی متمم قانون اساسی، او را نرنجداند، دولت مشیرالسلطنه را پذیرفت. ولی کمتر از دو ماه بعد – یعنی پس از توسعی متمم – احتشام‌السلطنه، رئیس مجلس، موضوع عدم اعتماد به هیأت دولت را در مجلس به رأی گذاشت و این دولت به اکثریت کامل (۸۴ رأی) افتاد. رئیس مجلس، پس از اعلام رأی، اظهار کرد: حالا که این تصمیم به عرض همایونی بررسد، لابد خواهند فرمود که اطمینان مجلس به چه اشخاصی است.

به این ترتیب مسأله رأی تمایل مجلس در تعیین دولت، که مطابق با روح قانون اساسی بود، در عمل، تثبیت شد. و دولت بعدی، یعنی دولت ناصرالملک، که اوین دولت بعد از تصویب متمم قانون اساسی بود، بارأی مجلس منصوب شد.

ماهیت، وزیر مختار انگلیس در تهران، در گزارش ماهانه مورخ ۸ نوامبر ۱۹۰۷، به وزیر خارجه انگلیس می‌نویسد:

«روز ۲۶ اکتبر، کابینه جدیدی توسط مجلس شورای ملی تشکیل شد و مورد تأیید شاه قرار گرفت. اعضای کابینه جدید به شرح زیر است: ناصرالملک رئیس وزرا و وزیر مالیه...»

از آن زمان تا امروز، بوده‌اند و هستند، کسانی که، بعضی به غرض و

تفاوت دیگر که حکایت از هشیاری و ذکاآوت تدوین کنندگان متمم قانون اساسی ایران، در برابر واقعیت‌های مملکت ما – و احتمالاً به خاطر پیش‌گیری تفسیرهای غرض‌آلود – دارد، در اصل چهل و چهارم دیده می‌شود:

مادة ۶۳ قانون اساسی بلژیک به این صورت تحریر شده است:  
«شخص پادشاه از مسئولیت مبری است، وزرايش مسئول هستند.»  
و این ماده که به اصل چهل و چهارم متمم قانون اساسی ما مبدل شده، به صورت زیر درآمده است:

«شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.»  
که ملاحظه می‌شود:

اولاً ضمیر اضافه در «وزرايش» حذف و به «وزرای دولت» مبدل شده است. ثانیاً قید «در هرگونه امور» افزوده شده است. ثالثاً مسئولیت در برابر «مجلسین» مورد تأکید قرار گرفته است.

در اصل چهل و ششم، تدوین کنندگان متمم قانون اساسی کوشیده‌اند که جنبه تشریفاتی این اختیار پادشاه را به نحو روشن‌تری عرضه کنند. آن‌ها می‌توانستند ماده ۶۵ قانون اساسی بلژیک را که می‌گوید: «پادشاه وزراء را منصوب و معزول می‌کند»، عیناً در متمم بیاورند. اما به این نکته شاعر بودند که قانون اساسی بلژیک در حالی از طرف کنگره ملی تصویب شده است که همان کنگره وظيفة انتخاب پادشاه را عهده‌دار بوده است. در صورتی که آن‌ها در برابر پادشاهی قرار داشتند که از طریق وراثت به سلطنت رسیده بود و براساس سنت چند هزار ساله، نه تنها عزل و نصب، که حبس و قتل وزرا را هم از اختیارات شاه می‌دانست. به این ملاحظه این ظرافت را در تحریر

«کلیه فرامین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضاء وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحبت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

در حالی که ماده ۶۴ قانون اساسی بلژیک، این معنی را به صورت منفی آورده است:

«هیچ فرمان پادشاه اجرانمی شود مگر...»  
به قرائت بسیار، تدوین کنندگان متمم قانون اساسی ایران، تنها به ملاحظة ادب و احترام پادشاه وقت و احتراز از برخورد با حساسیت او این تغییر صوری و تحریری را در ترجمه داده‌اند ولی در واقع هیچ تغییر ماهوی از این برگردان عبارت حاصل نمی‌شود.

در اینجا تذکر نکته‌ای ضرورت دارد: در تمام نسخه‌های چاپی سال‌های اخیر، که نگارنده این سطور در اختیار دارد، دو میں کلمه اصل چهل و پنجم متمم قانون اساسی ایران، که «فرامین» است، اشتباهاً «قوانین» چاپ شده و این اشتباه حتی در مدرک معتبری، مثل «لغت‌نامه دهخدا»، تکرار گردیده است.

کسانی که نسخه دست‌نویس متمم قانون اساسی را دیده‌اند، می‌دانند که در متن اصلی این کلمه «فرامین» است و کسانی که ندیده‌اند، با یک بار دیگر خواندن اصل چهل و پنجم به این واقعیت خواهند رسید. زیرا اولاً «قوانین پادشاه» معنی ندارد. ثانیاً قسمت پایانی اصل: «مسئول صحبت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است»، جای ابهامی باقی نمی‌گذارد. چه اگر نویسنده‌گان متمم قانون اساسی، تصادفاً اصطلاح بسی معنی «قوانین پادشاه» را به کار برده بودند، می‌بایستی در قسمت آخر نیز از «مسئول صحبت آن قانون و دستخط» یاد می‌کردند.

مستوفی‌المالک وزیر جنگ، مخبر‌السلطنه وزیر عدله... که همگی از تحصیل کردگان و ترقی خواهان بنام بودند.

روابط دربار و مجلس به ظاهر آرام بود، هر چند در باطن محمد علی شاه و اطرافیانش فکری جز برآنداختن مشروطه در سر نداشتند و به وسیله ملایانی که با تصویب متمم قانون اساسی، بخش عمدہ‌ای از قدرت خود را از دست داده بودند، به مشروطه می‌تاخند.

شیخ محمد واعظ که دیدیم در جنبش تهران با دو سید همگامی داشت و داستان کشته شدن سید عبدالحمید بر سر دستگیر کردن او پیش آمده بود، از مشروطه برگشته و در منبرهای بدگویی از آن مشغول شده بود.

به هر حال مجلس نسبت به دربار رویه ملایمت در پیش گرفته بود. تا آن‌جا که وقتی روزنامه «روح القدس» در شماره ۱۴ آبان مقاله‌تندی علیه شاه و دربار منتشر کرد، از طرف مجلس توقیف شد.

**کم کردن بودجه دربار**  
مجلسیان به این واقعیت آگاه بودند که یکی از اولین قدم‌ها در راه استقرار دموکراسی، اصلاحات مالی و در درجه اول تنظیم یک بودجه متعادل است.

گزارش کمیسیون مالية مجلس که ریاست آن با وشوق‌الدوله بود، حکایت داشت که رقم درآمد دولت ۸ میلیون تومان و میزان خروج ۱۰/۵ میلیون تومان و میزان وام خارجی ۲۰ میلیون تومان بود.

در آبان ماه، کار کمیسیون مالی که از شش ماه پیش از آن آغاز شده بود پایان یافت. کمیسیون برای متعادل ساختن بودجه، ۴ میلیون تومان از مخارج را کم کرد. از جمله سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی

اصل چهل و ششم به کار برداشده: «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است» همان فرمانی که بدون امضای وزیر مسئول قابل اجرا نیست.

درک این معنی نه سواد حقوقی می‌خواهد و نه حتی سواد معمولی، که پادشاهی که هیچ «فرمان» او بدون امضای «وزیر مسئول» قابل اجرا نیست، چگونه می‌تواند فرمان عزل این وزیر مسئول را بدون امضای خود وزیر مسئول صادر نماید و این فرمان تا چه حد قابل اجرا خواهد بود.

### روزهای امید

آبان ماه ۱۲۸۶ فرار سیده بود و آزادی خواهان به پیشرفت کار مشروطیت امیدوارتر شده بودند.

از بعد از قتل اتابک، درباریان و دشمنان سر سخت مشروطه از ترس جان، موقعتاً از توطئه‌چینی علیه مشروطیت دست کشیده و به هوای خواهی از آن تظاهر می‌کردند. جماعتی از آنان از جمله امیر بهادر جان، به مجلس رفته و سوگند و فاداری به اساس مشروطیت، یاد کرده بودند.

متمم قانون اساسی به تصویب و توشیح رسیده بود. احتشام‌السلطنه در کمال توانایی مجلس را اداره می‌کرد. کابینه ناصرالملک که می‌توان آن را یکی از برجسته‌ترین کابینه‌های دوران مشروطیت به حساب آورده، روی کار آمده بود.

در این کابینه، از جمله، شخصیت‌های زیر شرکت داشتند: مشیر‌الدوله (حسن پیرنیا) وزیر امور خارجه، مؤتمن‌الملک (حسین پیرنیا) وزیر تجارت و گمرکات، صنیع‌الدوله وزیر معارف،

قانون اساسی پاد کرد، به تحریک و هزینه او ایادی اش در تبریز علناً می‌گرفت، هشتاد هزار تومان آن برای مخارج دستگاه ولیعهد بود که به تبریز حواله می‌شد و چون اکنون ولیعهد در تهران نزد پدر خود می‌زیست، کمیسیون دیگر موجبی برای پرداختن آن پول نمی‌دید. دویست و چهل هزار تومان خرج جیب مظفرالدین شاه بود که آن نیز حذف شد. شصت هزار تومان مخارج خلعت بود که آن را نیز قابل پرداخت تشخیص ندادند.

کمیسیون برای دربار سالانه پانصد هزار تومان مخارج پیش‌بینی کرد که سی هزار تومان برای خود شاه و بقیه برای اعضاء و راستگان و خدمتگزاران دربار بود. از طرفی کمیسیون مقرری شاهزادگان را که بعضی ۱۱۵ و ۷۵ و ۲۹ هزار تومان می‌گرفتند به سالانه ۱۲ هزار تومان کاهش داد.

لایحه بودجه در مجلس روز ۱۷ آبان ۱۲۸۶ تصویب شد، محمدعلی شاه به آن ایرادی نگرفت ولی برای بسیج هر چه بیشتر اطرافیان خود علیه مجلس، مقرری نوکران و قاطرچیان و فراشان دربار را کم کرد، در حالی که این سیصد و هشتاد هزار تومان از جاهای دیگر بریده شده بود و ربطی به مقرری خدمتگزاران جزء نداشت.

به هر حال شاه نمی‌خواست، تا موقع مناسب، رو در روی مجلس قرار بگیرد. و حتی قدمی در راه نزدیکی به نمایندگان مجلس برداشت؛ روز ۱۹ آبان، طبق قرار قبلی، به اتفاق ولیعهد و شاهزادگان به مجلس آمد و در حضور نمایندگان و اعضای دولت، سوگند مقرر در اصل سی و نهم قانون اساسی را پاد کرد.

ولی به طوری که خواهیم دید، این سوگند برای فریب مجلسیان و مردم بود. در همان ماه آبان که شاه سوگند وفاداری به مشروطت و

«کشیکچی باشی» داد و این شخص از آذربایجان هفتصد سوار مسلح به تهران طلبید.

موضوع سوار خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بر تدارک دربار علیه مجلس بود، در مجلس مطرح شد و بعضی از نمایندگان حملات تندي کردنده ولی مجلس در صدد بسیع مقابل نیروها بر نیامد. تنها کاری که شد این بود که انجمن‌های تهران در مدرسه سپهسالار اجتماع کردند و تصمیم گرفتند نامه‌ای به شاه بنویسند. در این نامه خواستار شدند که شاه امیر بهادر و سعدالدوله را از دربار اخراج کند و افزودند که اگر نکند خود مردم این کار را خواهند کرد. در این اجتماع انجمن‌ها، ملک المتكلمين و سید جمال واعظ منبر رفتند و از شاه و دربار بدگویی بسیار کردند.

### توطنه کودتای شاه

در این احوال دربار جماعتی از اویاشان را برای مقابله با مجلس تجهیز کرده بود. ناصرالملک، رئیس وزرا که آشوب را نزدیک می‌دید، روز ۲۲ آذر از کار کناره گرفت و موضوع را به شاه اطلاع داد.

اویاشان تجهیز شده، روز ۲۳ آذر ۱۲۸۶ دست به کار شدند. از صبح زود دسته‌ای از اویاشان محله سنگلچ به سرdestگی مقتدر نظام و گروهی از اویاشان چاله میدان به سرکردگی صنیع حضرت، هر کدام از محله خود به طرف مجلس حرکت کردند و جلوی مدرسه سپهسالار به هم پیوستند.

جلوی مجلس فریاد و عربده خود را بلند کردند و به مجلس و مشروطه ناسزا گفتند. مجلسیان در را به روی آنها بستند و اینان چند گلوله به در زدند و به سنگباران پرداختند. ولی چون یکی دو نفر از

اولین خیز محمدعلی شاه به طرف مجلس، روز ۱۵ آذر صورت گرفت. در این روز شاه نمایندگانی را از مجلس به دربار احضار کرد و دو مطلب را عنوان کرد:

یکی این که: مجلس طبق قانون اساسی باید فقط قانون وضع کند، در حالی که به کارهای قوه مجریه دخالت می‌کند. دیگر این که: انجمن‌های فراوان پایتخت موجب آشوب هستند. اگر این‌ها برای نگهداری مجلس هستند من خودم سوگند خورده‌ام و آن رانگه خواهم داشت.

این اتفاقات را که ظاهر قانونی داشت، سعدالدوله در دهان او گذاشته بود. البته این واقعیت بود که مجلس فقط به قانونگذاری اکتفا نکرده و به کارهای دولت یعنی قوه مجریه نیز دخالت می‌کرد. ولی این از ناچاری بود، دولت به تنها یعنی توانایی مقابله بالمور جاری راند اش و از طرفی این مجلس اولین مجلس و خود بنیانگذار مشروطه و قانون بود و نمی‌توانست به رفتار ساده سایر مجالس اکتفا کند، به خصوص در برابر حکومتی که محمدعلی شاه در رأس آن قرار داشت. اما انجمن‌ها حامی مجلس بودند و آزادی خواهان نمی‌توانستند از پشتیبانی آن‌ها بگذرند.

روز بعد موضوع در مجلس مطرح شد و پس از گفت و گوی بسیار، پاسخی به شاه نوشته شد که مجلس پا از حدود خود فراتر نگذاشته است و انجمن‌ها بر طبق قانون اساسی آزادند، اگر بسی قانونی کردند دولت باید جلوگیری کند.

نامه فرستاده شد و دربار عکس العمل تندي نشان نداده ولی در خفا در تدارک آشوب بود. از جمله در همان روز شاه به امیر بهادر جنگ، دشمن دیرین مشروطه، بدون اطلاع و زیر جنگ، عنوان

وقتی این دو نفر بار یافتند، محمدعلی شاه به آن‌ها فحاشی کرد و دستور داد علاءالدوله را به فلک بستند و چوب فراوان زدند، سپس هر دو را به قزاق‌ها سپرد و روانه مازندران کرد.

(جای یادآوری است که این علاءالدوله همان کسی است که در زمان حکومت تهران سید هاشم قندی بازرگان محترم را چوب زده بود.)

وقتی خبر به مجلس رسید، آزادی خواهان به شور و خروش برخاستند ولی احتشام‌السلطنه آن‌ها را آرام کرد. بعد از ظهر معلوم شد که شاه، ناصرالملک را بازداشت کرده است. ناصرالملک و وزیران روز پیش استعفا داده بودند و ناصرالملک به بهانه کسالت استعفای خود را به وسیله قاصد نزد شاه فرستاده بود ولی امروز به دربار احضار شده بود.

وقتی وزیران به دربار رسیدند شاه به رئیس‌الوزرا فحاشی بسیار کرد و ابتدا دستور داد چوب و فلک بیاورند ولی بعد منصرف شد و حکم کرد، او را در یکی از اتاق‌ها با غل و زنجیر زندانی کنند و تهدید کرد که همان شب او را به وسیله «قهوه قجری» خواهد کشته.

این خبر وقتی به مجلس رسید، هیجان تنگی را موجب شد. شش نفر از نمایندگان برای وساطت به دربار فرستاده شدند ولی شاه آن‌ها را نپذیرفت. ولی بر اثر شفاعت وزیر مختار انگلیس، ناصرالملک را بخشید و وزیران را مرخص کرد.

در این موقع چون روز رو به پایان می‌رفت، بعضی پیشنهاد کردند که نمایندگان در مجلس بمانند و سایر آزادی خواهانی که در بهارستان اجتماع کرده بودند به خانه‌های خود بروند. ولی مردم نپذیرفتند و جماعت کثیری، که تعداد آن‌ها بیست هزار نفر نوشته شده، شب را در مجلس مانندند و دسته بزرگی از جوانان داوطلب شدند که تمام شب بیدار بمانند و مراقب اوضاع باشند. ولی همه این جماعت بیش از

مجاهدان با تفنگ بالای مناره‌ها رفته و شروع به شلیک کردند، او باشان عربده کشان عقب نشستند و رو به میدان توپخانه (سپه) گذاشتند. زیرا در میدان توپخانه شترداران و زنبورکچیان و فراشان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیربهادر جمع شده بودند و چادرهای دولتی را می‌افراشتند و آشپزخانه بزرگی برپا می‌کردند.

این نقشه محمدعلی شاه بود که به دست این‌ها مجلس و مشروطه را براندازد. از آن طرف، در نتیجه هیاهو بازارها و دکان‌ها بسته شد و دشمنان مشروطه از هر طرف رو به میدان توپخانه گذاشتند و به این‌ها پیوستند. او باشان سنگلیح و چاله میدان هم رسیدند. عده‌ای از آخوندها و طلبه‌ها نیز وارد میدان شدند. وقتی چادرها افراشته شد و دستگاه سامانی گرفت روپه خوان‌ها به منبر رفته و علیه مشروطیت و مجلس سخن راندند و جمعیت را به تکرار این شعار واداشتند:

«ما دین نبی خواهیم — مشروطه نمی‌خواهیم.»

از آن طرف، در دربار حرکت و هیجانی بود. امیربهادر و سعدالدوله شاه را راهنمایی می‌کردند. کلتل لیاخوف، فرمانده روسی بریگاد قزاق هم به دربار آمده بود. او قزاقان را، به بهانه جلوگیری از آشوب، به میدان توپخانه فرستاده بود.

در مجلس، احتشام‌السلطنه، رئیس، و سید عبدالله بهبهانی و چند نفر دیگر که برای شرکت در کمیسیونی به بهارستان آمده بودند، از وقایع نتسیده و پراکنده نشدند. عده دیگری از نمایندگان هم به آن‌ها پیوستند.

احتشام‌السلطنه، دو برادر خود، علاءالدوله و معین‌الدوله را به دربار فرستاد که از پیش‌آمد آشوب، از طرف مجلس گله کنند و جلوگیری از آن را بخواهند.

از طرف دیگر او باشان به خانه‌های شیخ فضل الله نوری و حاجی میرزا ابوطالب یزدی و سایر ملایان مخالف مشروطه رفتند و آن‌ها را به میدان توپخانه آوردند.

با پیوستن آخوندهای او باشان دستگاه آن‌ها ارج بیشتری یافت. خیلی زود تعداد ملایان و طلبه‌ها به هزار نفر بالغ شد. شعار روضه‌خوان‌هایی که منبر می‌رفتند این بود: «ازنا بکن، دزدی بکن، آدم بکش، اما نزدیک این مجلس نرو!» او باشان هم با شعار «اما دین نبی خواهیم - مشروطه نمی‌خواهیم» در خیابان‌های اطراف به حرکت در می‌آمدند و هر کسی را که سر و وضع مرتبی داشت کتک می‌زدند و جیب و بغلش را خالی می‌کردند. همچنین به اداره روزنامه‌های طرفدار مشروطیت می‌ریختند و اثاث آن‌ها را تاراج می‌کردند و آتش می‌زدند. این شب راهم به عربده‌جويي و میخواری، در همسایگی آخوندها گذراندند.

روز ۲۵ آذر تعداد جمعیت طرفدار مشروطه در بهارستان و مسجد سپهسالار و مجلس زیادتر شد. تعداد تفنگ‌ها تا آخر روز به ۲۷۰۰ قبضه رسید.

مجلس نامه‌ای به سفارتخانه‌های خارجی فرستاد و کمک معنوی دولت‌های متبع آن‌ها را خواستار شد.

در میدان توپخانه هم جمعیت او باش با رسیدن دسته بزرگی از ورامین به سر دستگی شیخ محمود ورامینی تقویت شد. این‌ها چند بار عزم حمله به مجلس را کردند ولی شیخ فضل الله که مستظر اشاره محمدعلی شاه بود، به آن‌ها اجازه حرکت نمی‌داد و محمدعلی شاه ظاهراً دودل بود زیرا از موقوفیت خود اطمینان نداشت.

در این روز در میدان توپخانه یک نفر کشته شد. جریان دقیقاً دانسته

بیست تفنگ نداشتند و عجیب آن‌که محمدعلی شاه آن شب دستور حمله به مجلس رانداد.

شور و هیجان جوانان در دفاع از مجلس و مشروطیت یکی از صحنه‌های پرشکوه و افتخارآمیز نهضت ملی ایران است.

اما جماعت او باشان میدان توپخانه، که بسیاری از آن‌ها مسلح به تفنگ و تپانچه بودند، در پناه حمایت قراقوان و سربازان شب را به آسودگی و در ناز و نعمت به سر می‌بردند دیگر های پلو و خوراکی فراوان، او باشان دیگری را به آن‌جا جلب می‌کرد. به خصوص این‌که در پیشتر چادرها بساط باده‌خوری هم فراهم شده بود، می‌می‌خوردند و مستانه تیر به هواشیک می‌کردند.

روز بعد، ۲۶ آذر، طرفداران مجلس، دسته دسته رو به آن‌جا آوردند. بهارستان و مدرسه سپهسالار از اعضای انجمن‌ها و سایرین پرس شد.

شماره تفنگ‌ها هم بیشتر شد و تفنگدارانی در پشت‌بام‌ها و بر سر مناره‌ها و خانه‌های اطراف سنگر بستند. کمیته‌هایی برای تأمین جنگ‌افزار و خواربار انتخاب شدند. پرچم بزرگ مجلس را بر سر در مجلس برافراشتند و پرچم سفیدی نیز به نام صلح‌جویی کنار آن نصب کردند. جلسه مجلس تشکیل شد و صحبت از اعزام هیأتی به دربار پیش آمد. همان شش نفر نماینده دیروز را برای مذاکره با شاه فرستادند. بعد از ظهر نماینده‌گان اعزامی همراه عضد‌الملک قاجار برگشتند و از شاه نوشته‌ای آوردند به این مضمون که انجمن‌ها بهم بخوردند و نماینده‌گان پراکنده شوند تا شاه هم او باشان میدان توپخانه را پراکنده کنند، بعد به مذاکره بنشینند. شاه می‌خواست نیروی مشروطه خواهان را پراکنده کنند ولی مردم به نماینده‌گان صریحاً گفتند که نه ما به خانه می‌رویم و نه شمارا می‌گذاریم بروید.

نتیجه ملایان و او باشان به میدان توپخانه برگشتند و دوباره چادرها را برآفرانستند. در این ضمن - با آن که محمدعلی شاه به تلگرافخانه دستور داده بود، تلگراف به شهرستان‌ها مخابره نشد، کارکنان هواخواه مشروطه در تلگرافخانه، پنهانی موضوع را به شهرهای مختلف اطلاع می‌دادند.

انجمان تبریز با همگامی مجاهدان این شهر به مجلس اطلاع داد که چون محمدعلی شاه سوگند خود را شکسته باید از سلطنت برکنار شود. خمناً اعضای انجمان در تلگرافخانه بست‌نشستند و به شهرهای دیگر تلگراف زدند که آن‌ها نیز همین را مطالبه کنند.

تلگراف‌هایی که مبنی بر تقاضای خلع محمدعلی شاه از شهرهای دیگر به تهران رسید، محمدعلی شاه را سخت ترساند. تا حدی که دست به دامن نمایندگان روس و انگلیس شد. به خصوص این که می‌دانست عمومیش، ظل‌السلطان، در آرزوی تاج و تخت است. در نتیجه یک‌باره سپر انداخت و روز شنبه ۲۸ آذر مأمور فرستاد که چادرهای میدان توپخانه را جمع کردند و ملایان و او باشان با خفت و خواری پراکنده شدند. ولی از آنجایی که سران آزادی تبریز همچنان در تلگرافخانه مانده و خلع شاه را می‌خواستند، نمایندگان روس و انگلیس پا به میان گذاشتند و شفاعت او را کردند.

### آشتی شاه و مجلس

عقابت در جلسه روز ۳۰ آذر مجلس گفته شد که گفت و گو بین نمایندگان اعزامی مجلس و دربار به پایان رسیده و شاه و نمایندگان مجلس قرآن مهر کرده‌اند. سپس وزیران تازه با قرآنی که شاه پشت آن با خط خود سوگندنامه مبنی بر احترام و حفظ اساس مشروطیت و قانون

نشده است. مقتول بدقولی، به علت تظاهر به مشروطه‌خواهی و به قولی به‌خاطر پولی که در جیب داشته، به دست او باشان کشته شده است. روزنامه «احبل المتن» می‌نویسد که او باشان چون پول و زنجیر ساعت طلای او را دیدند ابتدا چند تیر به او زدند، بعد پسر سید نقیب جلو آمد و گفت: «مسلمانان شاهد باشید و روز قیامت پیش جدم شهادت پدھید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه‌طلبان را بیرون آوردم» و بعد با کارد چشم آن جوان را کنند. سپس او را شفه کردند و به درخت آویختند.

### شکست توطنه و عقب‌نشیتی دربار

طرف عصر تلگراف‌هایی از شهرستان‌ها به حمایت مجلس رسید که موجب نگرانی محمدعلی شاه شد.

از طرفی از آبادی‌های اطراف تهران گروه‌گروه افراد مسلح به یاری مجلس آمدند و تلگراف‌های دیگری از شهرستان‌ها رسید. محمدعلی شاه رویه آشتی پیش گرفت. نظام‌السلطنه مافی را که مورد توجه مجلسیان بود، به ریاست وزرا برگزید. وقتی وزیران انتخاب شدند آن‌ها را واداشت که با مجلس گفت و گوی آشتی را شروع کنند. همان هیأت شش نفری از مجلس به دربار رفتند که با وزیران به گفت و گو بنشینند. گفت و گو شروع شد در این موقع تلگراف‌هایی از تبریز به سربازان آذربایجانی می‌رسید که اگر از حمایت او باشان دست برندارند و دست به روی مجلس بلند کنند خانه و زندگی آن‌ها در آذربایجان به آتش کشیده خواهد شد. در نتیجه این گروه خود را کنار کشیدند.

ملایان و او باشان روز پنجم شنبه ۲۶ آذر از ترس به دربار پناه برداشتند که شب جمعه را آن‌جا بگذرانند ولی وزیران جدید، بودن آن‌ها را در دربار، در حالی که مذاکره با مجلس در جریان بود، صلاح ندیدند. در

اولین روزنامه عهد مشروطه، که بعد از گشایش مجلس در ایران پدید آمد، روزنامه «مجلس» بود که در ۴ آذر ۱۲۸۵ منتشر شد. مؤسس این روزنامه سید محمد صادق طباطبائی بود و اصولاً اخبار و وقایع مجلس شورای ملی را چاپ می‌کرد و ضمن بعضی مقالات، آزادی و تمدن را می‌ستود و با روحیه استبدادی مبارزه می‌کرد.

پس از انتشار «مجلس»، روزنامه‌های متعدد دیگری در تهران و شهرستان‌ها تأسیس شد. اهم روزنامه‌های تهران این‌ها بودند: مساوات، روح القدس، حبل المتنین و صوراسرافیل.

روزنامه «صوراسرافیل» که در تاریخ مشروطیت اهمیت بسیار دارد، یک نشریه چهار صفحه‌ای هفتگی بود که شماره اول آن ۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۶ و آخرین شماره – شماره ۳۲ – روز ۳۰ خرداد ۱۲۸۷، یعنی سه روز پیش از بمباران مجلس، منتشر شد.

این روزنامه را، که معروف‌ترین و مؤثرترین روزنامه دوران مشروطیت صنیع فضل الله و همدستانش آبرویی نمایند. مهمنهادله هم که به خواست مجلس باستی از شهر اخراج می‌شد، وقتی از دربار بیرون آمد به سفارت هلند رفت و متخصص گردید. در روزهای بعد بر اثر فشار مجلس سران او باشان، صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران دستگیر و به دادگاه فرستاده شدند. و در آنجا به مجازات شلاق و ده سال حبس در کلاس محکوم گردیدند.

اساسی، نوشته و امضای کرده بود، به مجلس آمدند. در مقابل نمایندگان مجلس نیز سوگند یاد کردند که تا وقتی شاه قوانین اساسی و حدود مشروطیت را محترم بدارد به اساس سلطنت او خبات نکنند.

در این پیشامد آخوندها از همه رسواتر شدند. این‌ها به خاطر خدمت به دربار ناچار شده بودند که شب‌هایی را با او باشان باده گسار همنشین بشوند. وقتی محمدعلی شاه به ناچار با مجلس آشتی کرد آن‌ها را الگدمال کرد و دیگر برای شیخ فضل الله و همدستانش آبرویی نمایند.

سعد الدله هم که به خواست مجلس باستی از شهر اخراج می‌شد، یک طرف و مجاهدان محله امیر خیز به سرکردگی ستارخان روی داد و عده‌ای کشته شدند.

محمدعلی شاه همچنان با مجلس به ظاهر سرآشتی داشت و می‌توان پنداشت که دیگر از نبرد با مجلس نامید شده و خواهناخواه به حفظ آن گردن گذاشته بود.

میرزا جهانگیرخان که در آغاز نهضت مشروطه خواهی به انجمن‌های سری و مجتمع مخفی راه یافته بود، بهزودی از ارکان عده‌ای آزادی طلبان شد و سال بعد از صدور فرمان مشروطیت فعالیت روزنامه‌نگاری را آغاز کرد. در اولین سرمهقاله «صوراسرافیل» هدف از انتشار آن را «تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و

**روزنامه صوراسرافیل**  
در این جالازم است به بعضی از روزنامه‌های این دوره که نقش مهمی در بیدار کردن افکار مردم ایفا کردهند فهرست وار، اشاره‌ای بکنیم.

نارنجک به طرف کالسکه او پرتاب شد که دو نفر کشته و چند نفر زخمی به جا گذاشت ولی به شاه آسیبی نرسید.

مجلس تلگرافی به شاه فرستاد، از حادثه ابراز تأسف و از سلامت شاه ابراز شادمانی کرد. محمدعلی شاه روزهای اول از خود خونسردی نشان داد و از این واقعه بهانه‌ای برای ابراز رنجش از مجلس نگرفت. جست‌وجوهای پلیس برای یافتن مسببین حادثه نتیجه‌ای نداد. البته در سال‌های بعد دانسته شد که نقشه این کار را حیدر عمو او غلى نوشت و نارنجک‌ها را هم خود او ساخته است. ولی جست‌وجوهای بی‌نتیجه پلیس و اعتراض آزادی خواهان به اقدامات خلاف قانون مأموران برای یافتن مسببین بمب‌اندازی، کینه روی کینه در دل شاه می‌انباشد.

واقعه مهم پایان سال ۱۲۸۶ و آغاز سال جدید، تشدید انتقادات نمایندگان تندری مجلس و روزنامه‌ها به ملایمت و نرمی احتشام‌السلطنه، رئیس مجلس، نسبت به محمدعلی شاه بود که موجب رنجش او شد و در هفتة اول سال ۱۲۸۷، از ریاست و نمایندگی مجلس استعفا کرد و او رئیس مجلسی بود که در تاریخ پارلمانی ایران تنها تالی اش میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک را می‌شناسیم.

مجلس در ۱۵ فروردین ماه اسماعیل خان ممتاز‌الدوله را به ریاست انتخاب کرد.

در این ایام محمدعلی شاه به پلیس سخت گرفته و پیدا کردن بمب‌اندازان را می‌خواست و پلیس به این دستاویز، مأمور به خانه‌های مردم می‌فرستاد و افرادی را دستگیر می‌کرد. عاقبت در ۱۹ فروردین افراد پلیس شبانه به کارخانه چراغ‌گاز ریختند و چهار نفر، از جمله حیدر عمو او غلى، را دستگیر کردند و به زنجیر کشیدند و هر چهار نفر

معاونت روستایان و ضعفا و مظلومین» توصیف نمود.

در چهارمین شماره «صور اسرافیل» حملات تندی به آخوندهای قشری و منفعت‌پرست کرد، به طوری که روزنامه توقيف شد و به مدت یک ماه و نیم از انتشار آن جلوگیری کردند. پس از گفت‌وگوهای بسیار قرار شد که آزاد شدن روزنامه منوط به نوشتن توبه‌نامه‌ای باشد و جهانگیرخان به این کار تن در نمی‌داد تا عاقبت تقی‌زاده، نماینده مجلس، مقاله‌ای تحت عنوان دفاع که دو شماره روزنامه را گرفت، نوشت و دوباره روزنامه منتشر شد و تابه توب پستن مجلس و قتل جهانگیرخان ادامه یافت.

میرزا علی اکبرخان دهخدا دو بخش از روزنامه را داشت. در بخشی به نام «چرند پرنده» با امضاهای مستعار دخو، خرمگس، اسیرالجواب و نخود هر آش، به شیوه طنز رژیم استبدادی و فساد رجال دولت و ظلم و ستم مالکین و اغنية و ریاکاری آخوندها را به باد انتقاد گزنده‌ای می‌گرفت. در بخش دیگر، طی سلسله مقالاتی جدی با امضای ع. ا. د. نظریه‌الغای نظام ارباب و رعیت را در ارتباط با اصول دموکراسی اجتماعی و الهام از نظریات سوسيال دمکرات‌های اروپا، بيان می‌کرد: عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» تیراز بعضی از شماره‌های «صور اسرافیل» را ۲۴/۰۰۰ نسخه ذکر می‌کند، که در مقایسه با تیراز هفته‌نامه‌های ایرانی، حتی در سال‌های بعد از شهریور ۲۰ رقم واقعاً قابل ملاحظه‌ای است.

### سوءقصد به جان شاه

روز ۸ اسفند ۱۲۸۶ واقعه تازه‌ای باز آب را گل آلود کرد: وقتی محمدعلی شاه به عزم گردش، عازم دوشان تپه بود و

شاهزادگان قاجار خود به فکر چاره‌جویی افتادند و روز ۹ خرداد در خانه عضدالملک، رئیس ایل قاجار، به گفت و گو نشستند. در این میان انجمن‌های تهران که از این اجلاس مطلع شده بودند نمایندگانی به آن‌جا فرستادند و کار بزرگ تر شد.

وقتی خبر به محمدعلی شاه رسید، آن را به تحریک عمومیش ظل‌السلطان – که داعیه سلطنت داشت – دانست و باز به وحشت افتاد. روز ۱۱ خرداد، عضدالملک به اتفاق مشیرالسلطنه، که بعد از نظام‌السلطنه به ریاست وزرا منصوب شده بود، نزد شاه رفتند و توصیه شاهزادگان قاجار را که اخراج امیربهادر جنگ و شاپشال روسی و چند نفر دیگر بود، به وی اطلاع دادند. محمدعلی شاه، که این روزها آخرین نقشه را برای برآنداختن مجلس می‌کشید، بر اثر این اجلاس منزل عضدالملک و پیغام شاهزادگان در فکر خود مصمم تر شد، ولی برای پرده‌پوشی بر تیت خود و خام کردن مردم، این درخواست را پذیرفت و دستور داد آن چند نفر از دربار بیرون بروند و رئیس‌الوزرا این موضوع را برای اطلاع عموم آگهی کرد.

همان روزها سفیر روس با وزیر مختار انگلیس مشغول مذاکره بود که او را راضی به اقدامی در جهت کمک به محمدعلی شاه کند. عاقبت هر دو روز ۱۳ خرداد، نزد مشیرالدوله وزیر خارجه رفتند و رسماً به او اخطار کردند که:

کار انجمن‌ها و ملیون‌به این‌جا کشیده که همه آرزو شان برکناری شاه است. اگر چنین واقعه‌ای رخ نماید روسیه ناگزیر به پادر میانی بوده و انگلستان نیز پشتیبانی خواهد کرد. نماینده انگلیس نیز این معنی را تصدیق نمود.

مشیرالدوله فوراً به مجلس رفت و گزارش این ملاقات را به رئیس

را صبح روز بعد به دربار برداشت که در آن‌جا از آن‌ها بازپرسی شود. وقتی خبر در شهر منتشر شد، انجمن‌های تهران به جنب و جوش افتادند و سروصدای اعتراض بلند کردند که چند اصل قانون اساسی زیر پا گذاشته شده است. (شب به خانه مردم ریخته و آن‌ها را برای بازپرسی به کاخ گلستان برده بودند).

بر اثر این اعتراضات روز ۲۱ فروردین دستگیر شدگان را از کاخ گلستان به عدیله برداشت و در آن‌جا با حضور بعضی نمایندگان مجلس بازجویی کردند و چون نتوانستند اتهامی بر گردن آن‌ها بگذارند، محمدعلی شاه به ناچار حکم بر آزادی آن‌ها داد. گذشته از این، انجمن‌ها مصراً محاکمه حاکم تهران و رئیس شهربانی را به گناه زیر پا گذاشتن اصول قانون اساسی، مطالبه می‌کردند که بعد از چند روز عاقبت سروصدایها خوابید.

### در تدارک کودتا

ماجرای بمب و جست و جوی بمب اندازان در این‌جا خاتمه پذیرفت. ولی از همین ایام بود که محمدعلی شاه بالیاخوف و نمایندگان سیاسی روس به گفت و گو پرداخت و نقشه‌کشی بمباران مجلس را آغاز کرد.

در ماه اردیبهشت عاقبت آخرین سرکردگان آشوب میدان توپخانه، از جمله شیخ محمود ورامینی، به مجازات رسیدند و لی در این ایام در هر گوشه ایران آشوبی برپا بود و حتی در اطراف تهران و در خود شهر اوباشان شب‌های لخت کردن مردم دست می‌زدند و محمدعلی شاه از بالا گرفتن شعله آشوب ناراضی نبود. نظام‌السلطنه مافی رئیس‌الوزرا چون دید کاری از پیش نمی‌رود استغفا کرد.

و کمیسیون خارجه مجلس داد.

فردای آن روز، پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷، محمدعلی شاه به بهانه گرمای هوای تهران، از کاخ گلستان کوچ کرد و به باغشاه رفت که هم وجود خود را از خطر حفظ کند و هم نقشه برآورد اختن مجلس را به پایان بررساند و به طوری که خواهیم دید، دو هفته بعد، نقشه خود را اجرا کرد.

## استبداد صغیر و پیروزی دوباره ملت

### شاه در باغشاه

رفتن محمدعلی شاه به باغشاه، با صحنه‌سازی غریبی همراه بود. صبح روز پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷، ناگهان غوغایی از مرکز شهر برخاست. یک دسته از سربازان سیلاح‌خوری، فریادکشان و نعره‌زنان به خیابان‌ها ریختند و آواز «بگیر و بیند» راه انداختند. به هر کسی که رسیدند مضر و بیالختش کردند. گاه تیرهایی به هواشیک می‌کردند. پشت سر آن‌ها دو فوج قزاق سوار، با یک عراده توپ در جهت مجلس شورای ملی به راه افتادند. همان موقع یک تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را اشغال کرد.

این سروصدایها و جنبش‌های غیرعادی همه را به وحشت انداخت به طوری که دکان‌ها بسته و مدارس تعطیل شد و مردم به طرف خانه‌های خود می‌دویندند.

در گرماگرم این آشفتگی، شاه نشسته در کالسکه شش اسبه سلطنتی از کاخ بیرون آمد. لیاخوف و شاپشاو، شمشیر به دست دو طرف کالسکه می‌تاختند و قزاق‌های سوار در جلو و عقب کالسکه حرکت می‌کردند.

از طرف دیگر مشیرالسلطنه رئیس وزرای جدید به مجلس آمد و وزیرانش را معرفی کرد:

مشیرالسلطنه، رئیس وزرا و داخله - مستوفی‌الملک، جنگ - علاء‌السلطنه، خارجه - صنیع‌الدوله، مالیه - مشیر‌الدوله، علوم - مؤتمن‌الملک، تجارت - محترم‌السلطنه، عدالیه.

روز بعد، ۱۸ خرداد، قزاق‌ها در شهر می‌گشتند و هر کسی را که اسلحه داشت خلع سلاح می‌کردند. در این روز دستخطی از طرف شاه نشان می‌داد که شاه در صدد برآنداختن مشروطه است.

زیر عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» چاپ و منتشر شد. در این دستخط محمدعلی شاه از این‌که منافع ملت آلت دست مشتی خائن شده شکایت کرده بود و ضمن اشاره به این‌که دولت ایران در عداد دول صاحب‌کنستیتوسیون محسوب می‌شود، تهدید کرده بود که مفسدین به شدت مجازات خواهند شد.

برای مخابرۀ این اعلامیه شاه به شهرها، سیم‌های تلگراف را که قطع کرده بودند دوباره وصل کردند، تا فرمانداران آن را چاپ و منتشر نمایند. مجلسیان وقتی از این دستخط اطلاع یافتند به فکر استمداد از رفته‌اند.

شهرستان‌ها افتادند و بهبهانی و طباطبایی تلگرافی برای شهرها تهیه کردند و برای مخابرۀ به تلگرافخانه قزوین فرستادند. محمدعلی شاه همین روز سرهنگ لیاخوف را به باغشاه خواست.

محمدعلی شاه گفت و گو درباره برآنداختن مجلس را با لیاخوف و سفارت روس مرتب‌آذیال کرده بود و لیاخوف و کارکنان سفارت مراتب را به پترسپورگ گزارش می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند.

قسمتی از مضمون گزارشی را که لیاخوف درباره این ملاقات ۱۸ خرداد با شاه، به پترسپورگ فرستاده است نقل می‌کنیم:

«اعلیحضرت شاه مرا با مترجم سفارت به باغشاه دعوت کرد و

شاه به این ترتیب به قزاقخانه رفت و از آنجا به باغشاه روانه شد.

آن دسته از قزاق‌هایی که به طرف بهارستان رفته بودند، از جلوی مجلس گذشتند ولی حمله‌ای نکردند. کم‌کم آرامشی پدید آمد و سربازان و درباریان هر جا بودند، دسته دسته به طرف باغشاه رفتند.

همان روز قورخانه و افزار جنگ به باغشاه برده شد. و سیم‌های تلگراف را قطع کردند که خبری به شهرستان‌ها نرسد. اوضاع و احوال نشان می‌داد که شاه در صدد برآنداختن مشروطه است.

در اوایل روز که وضع آشفته بود عده زیادی از اعضای انجمن‌ها با تفنگ یا دست خالی در مسجد سپهسالار اجتماع کردند ولی پس از آن که آرامشی پدید آمد، پراکنده شدند.

بعد از ظهر مجلس جلسه داشت و رئیس مجلس، به بعضی نمایندگان که از حرکات ناهنجار سربازان سیلاخوری شکایت می‌کردند، اطمینان داد که این اغتشاشگران مجازات خواهند شد و زیاد جای نگرانی نیست و اعلیحضرت هم برای هوانخوری به باغشاه رفته‌اند.

شب همان روز امیر بهادر جنگ که بعد از رانده شدن از دربار به سفارت روس پناهنده شده بود، بیرون آمد و به باغشاه رفت. دو روز بعد از آن به آرامش گذشت.

روز یکشنبه ۱۷ خرداد عضد‌الملک چند تن از درباریان را، که قبله در خانه‌اش برای اصلاح امور به شور و مشورت نشسته بودند، همراه خود به باغشاه بردو با شاه مذاکراتی کردند. اما موقع مراجعت از باعث قزاقان آن‌ها را محاصره کردند و سه نفرشان را دستگیر نمودند. وساطت عضد‌الملک برای آزادی آن‌ها سودی نداد. همان روز چند عراده‌توب دم دروازه‌ها کشاندند.

جمال الدین واعظ، بودند.

مجلس به این درخواست شاه گردن نگذاشت. محمدعلی شاه و... از امتناع مجلس مطلع شد، همان شب دستور داد که قراقوان به خانه سلیمان خان میکده ریختند و او را دستگیر و در باغشاه به غل و زنجیر کشیدند. از آن موقع هر شب عده‌ای از مجاهدین از خانه‌های کسانی که مورد خصوصیت شاه بودند زیر مراقبت گرفتند.

وقتی خبر این وقایع به تبریز رسید، اعضای انجمن ایالتی اجتماع کردند و روز ۲۰ خرداد تلگرافی مبنی بر تقاضای خلع محمدعلی شاه به مجلس فرستادند.

از شهرهای دیگر هم، به خواهش انجمن تبریز، تلگراف‌های تفرق از اقدامات شاه مخابره شد. ولی این تلگراف‌ها در مجلس خوانده نشد. نمایندگان هنوز امید به رفع اختلاف به وسیله مذاکره داشتند و تصور نمی‌کردند که شاه به روی مجلس اسلحه بکشد. عاقبت روز ۲۶ خرداد مجلس لایحه‌ای به عنوان شاه نوشت و به وسیله شش نفر از نمایندگان به باغشاه فرستاد.

مجلس در این لایحه از نقض اصول قانون اساسی و توطئه‌ها و بدخواهی‌های دریاریان مفسد شکایت کرده و افزوده بود که اگر تجاوز به قانون اساسی جبران نشود، وکلای ملت ناچار خواهند بود که به اقتضای وظیفه، عدم امکان تحمل این فشار را به موکلین خود اعلام نمایند.

در شهر گفته شد که محمدعلی شاه لایحة مجلس را گرفته و خوانده است و گفته است این کشور را پدران من با شمشیر به دست آوردم. من هم پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمشیر به دست می‌آورم. ولی در جلسه شب مجلس، رئیس مجلس به نمایندگان اعلام

موافقت خود را با پیشنهاد سابق، که به عرض جنابعالی رسانده‌ام، اعلام کرد. شرط او این بود که طوری عمل شود که تبدیل حکومت مشروطه به استبداد قدیمی، مورد اعتراض دول اروپا قرار نگیرد. دیگر این که هرقدر ممکن است خونریزی کمتر باشد. من در جواب گفتم که خونریزی در این جنگ احتراز ناپذیر است. وقتی از باغشاه برگشتیم من و مترجم مذکور، همان شب در سفارت ترتیبی برای معامله آینده با آشیانه دزدان که در این شهر مجلس نامیده می‌شود معین نمودیم...<sup>۷</sup>

### سنتی‌های مجلس

روز ۱۹ خرداد افراد انجمن‌های تهران دوباره به جنب و جوش افتادند و باز در مدرسه سپهسالار، با تفنگ و تجهیزات اجتماع کردند. ملک‌المتكلمين و سید جمال واعظ منیر رفته و از نقض قانون اساسی از طرف شاه سخن گفتند.

روز جمعه ۲۲ خرداد شاه به مجلس پیغام فرستاد که افراد را پراکنده کنند تا خود او با مجلس مذاکره و رفع سوءتفاهم کند. اما در همان موقع به دستور شاه چند عزاده توب به دروازه‌های دوشان تپه و شمیران کشاندند.

با وساطت بعضی نمایندگان مجلس، مردم مدرسه سپهسالار را تخلیه کردند. مجلسیان امیدوار بودند که این اقدام، محمدعلی شاه را آرام سازد و به مذاکره بنشینند ولی نتیجه عکس داد. شاه روز بعد پیغام فرستاد و تبعید چهار نفر را خواستار شد که یا از ایران بروند یا تحويل او گردند. از این چهار نفر، دو تن از روزنامه‌نگاران: میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر «صوراسرافیل» و سید محمد رضا مساوات مدیر روزنامه «مساوات» و دو تن از خطبا: ملک‌المتكلمين و سید

گفت باید باور کرد. پس این عقل را برای چی تو کله ادم ندارد، مردیکه یک من ریش توی رویش است، ببین دیروز به من چی می‌گوید؛ دولت می‌خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را به توب بیندد. خدا یک عقلی به تو بددهد یک پول زیادی به من. آدم برای یک عمارت پی و پاچین در رفته از پشت دروازه تهران تا آن سر دنیا اردو می‌زند؟ آدم برای خراب کردن یک خانه پوسیده عهد سپهسالاری آنقدر علی بلند، علی نیزه، لبویی، جگرکی، مشتی و فعله و حمال خبر می‌کند؟ به به! احمق گفت و ابله باور کرد. خدا پدر صاف و صادق بچه‌های تهران را بیامزد.

یکی دیگر می‌گوید می‌خواهد اول با این قشون همه باعشاه را بگیره. بعد قشون بکشد برد مهرآباد را بگیره، بعد قشون بکشه بره ینگی امام را بگیره و بالاخره همه ایران را بگیره... شمارا به خدا این را هیچ بچه باور می‌کند که آدم پول خرج بکنه قشون و قشون‌کشی بکنه لک ولک بیفتند تو عالم و دنیا که چه خبر است می‌روم مملکت خودم را که از پدرم به ارث به من رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سر نو بگیرم. این هم شد حرف؟ البته این‌ها نیست. این‌ها پولتیک است که دولت می‌زند. این‌ها نقشه است، این‌ها اسرار دولتی است. آخر بابا هر حرفی را که نمی‌شود آشکارا گفت من حالا محض دل قایمی بعضی وکیل‌ها هم شده باشد می‌گویم، اما خواهش می‌کنم مرگ من، سبیل‌های دخورا تو خون دیدید، این حرف‌هارا به فرنگی‌ها نگویید که بردارند زود بنویسند به مملکت‌هاشون و نقشه دولت ما را به هم بزنند.

می‌دانید دولت می‌خواهد چه بکند؟ دولت می‌خواهد این قشون‌ها را یواشکی به طوری که کسی تفهمد، همان‌طور که عثمانی به اسم

کرد که شاه لا یحه را خوانده و گفته است که کمال همراهی را با مجلس مقدس خواهم داشت.

روز ۲۷ خرداد باز چند عزاده توب از میدان توپخانه به باعشاه کشاندند.

در این ایام چون محافظت از منازل آزادی خواهان مشکل می‌نمود، بنا به توصیه یک کمیسیون مخصوص مجلس، قرار شد همگی در مجلس متخصص شوند زیرا حفاظت مجلس در برابر هجوم سربازان، آسان‌تر می‌نمود.

روز شنبه ۳۰ خرداد مجلس جلسه داشت ولی تدبیری برای مقابله با توطئه شاه اندیشیده نشد.

روزهای ۳۱ خرداد و اول تیر روزنامه‌های چاپ نرسید. ولی می‌دانیم که در این دو روز که نیت باطنی شاه بر آزادی خواهان معلوم شده بود، علی‌رغم محافظه کاری مجلس، جماعت‌کثیری با تفنگ و فشنگ برای دفاع از مجلس، در مدرسه سپهسالار و بهارستان گردآمده بودند و در انتظار رسیدن قوای کمکی از شهرها بودند. مخصوصاً به مجاهدان تبریز که از چند روز پیش از آن به تجهیز قوا پرداخته بودند، چشم امید داشتند. ولی آزادی خواهان تبریز خود گرفتار مبارزه با انجمان اسلامیه و تحریکات ملایان و لوتیان مسلح محله دوچی بودند.

#### مقاله دهخدا

در اینجا بی مناسبت نمی‌دانیم که قسمت کوتاه شده‌ای از مقاله «چرند پرنده» دهخدار را که با امضای «دخو»، در آخرین شماره روزنامه «صور اسرافیل»، مورخ ۳۰ خرداد ۱۲۸۷، منتشر شد، نقل کنیم:

«ای بابا برو پی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کسی هر چه

آن‌ها در بالاخانه عمارت شمالی مجلس – که بعدها چاپخانه مجلس شد – یا در پشت بام‌های مجلس و مسجد و بالای مناره‌های مسجد سنگر گرفته و به محافظت مجلس، همت گماشته بودند.

یک دسته دیگر که آذربایجانی‌ها بودند در پشت بام خانه «انجمن آذربایجانیان» که در نزدیکی مجلس بود سنگر بسته بودند. ولی از آن‌جا که فرماندهان کارآزموده و کارآمدی نداشتند، در نهایت بسی احتیاطی شب‌ها به خانه‌های خود می‌رفتند و فقط ۷۰ نفر برای نگهبانی می‌ماندند.

شب سه‌شنبه هم هفتاد نفر مانده بودند، که روز بعد وقتی جنگ شروع شد همان‌ها بودند و بقیه که به خانه‌ها رفته بودند به مجلس نیامدند و یا نتوانستند بیایند. ولی بعد از شروع جنگ جماعتی از مردم برای دفاع از مجلس خود راه طور بود به بهارستان رساندند، جماعتی که متأسفانه غالباً فاقد اسلحه بودند.

روز سه‌شنبه ۲ تیر ماه ۱۲۸۷ از صبح زود، قراقوان و سربازان اطراف مجلس و مسجد سپهسالار را گرفتند و راه‌هارا به روی آمد و شد بستند و چند عراده توب را رو به مجلس گذاشتند.

جنگ از ساعت هفت و نیم صبح تا نزدیک ظهر به طول انجامید. در آغاز پیروزی با مجاهدان بود و تعداد زیادی از قراقوان لیاخوف کشته شدند ولی عاقیت آتش توب‌های تازه‌ای که با عجله از با غشان آورده شده بود و از چند طرف شلیک می‌کردند مقاومت آزادی خواهان را در هم شکست.

فداکاری و جانبازی مجاهدانی که دفاع از مجلس و مشروطه را به عهده گرفته بودند، از صفحات درخشان تاریخ مشروطیت ایران است.

مشروطه طلب‌های شهر و ان قشون جمع کرد و یک دفعه کاشف به عمل آمد که می‌خواهد با روسیه جنگ کند، دولت ما هم می‌خواهد بواشکی این قشون‌ها را به اسم خراب کردن مجلس، ملک‌المتكلمين و آقا سید جمال و هر چه مشروطه طلب، یعنی مفسد است جمع کند... آن وقت این‌ها را دودسته کند، یک دسته را به اسم مطیع کردن ایل قشقایی و بختیاری بفرستد به طرف جنوب، یک دسته راهم به اسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد به طرف شمال. آن وقت یک شب توی تاریکی آن دسته اولی را در خلیج فارس بواشکی بریزد توی ده بیست تا کثر جی و روانه کند به طرف انگلیس و از این طرف این یکی دسته راهم همین طور آهسته و بی صدا باز دمدمه‌های صبع قُلقلک و باروینه سفره نان و هر چه دارند بار کند روی چهل، پنجاه تا الاغ و از سر حد جلفا از بیراهه بفرستد به طرف روسیه، آن وقت یک روز صبع زود، ادوارد هفتم در لندن و نیکلای دویم در پطرزبورغ یک دفعه چشم‌هایشان را واکنند، بینند که هر کدامشان افتاده‌اند گیر بیست تا غلام قرچه‌دانگی...»

### روز کودتا

دو شنبه اول تیر ماه، که آخرین روز مشروطه و مجلس بود، شاه تلگراف زیر را برای فرمانروایان شهرها فرستاد:

«این مجلس برخلاف مشروطیت است. هر کس منبعد از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود.»

عاقبت چشم‌های آزادی خواهان به روی واقعیت تلغی باز شده بود و در روزهای آخر به سیچ نیروها پرداخته بودند. روز اول تیر ماه کمایش ۶۰۰۰ تفنگدار آماده مقابله با حمله شاه شده بودند. یک دسته از

قالی‌های بزرگ قدیمی قیمتی را که نمی‌توانستند حمل کنند قطعه قطعه کردند و هر قطعه را یکی از غارتگران برد.

در و پنجره‌ها راشکستند. یکی از اعضای سفارت هلند می‌نویسد که به چشم خود دیده که مردی لنگه دری را روی دوش، از عمارت مجلس بیرون می‌برد. ظرف مدت کوتاهی بهارستان و خانه‌های اطراف آن ویران شد.

### جنایت فجیع

اما پارک امین‌الدوله که سران مشروطه‌خواهان به آن پناه برده بودند، ساعتی بعد به وسیله تعداد کثیری از قزاقان و سربازان محاصره شد. از جمله کسانی که به خانه امین‌الدوله پناه برده بودند، سید عبدالله نفر از نمایندگان مجلس، و چند تن از آزادی‌خواهانی که از پیش در مجلس متحصّن بودند، به ناچار دیوار شمالی مجلس را خراب کردند و به پارک امین‌الدوله که در همسایگی مجلس بود پناه برdenد. در آنجا به قاسم خان صور، مدیران روزنامه «صور اسرافیل» بودند.

درباره این که حضور این گروه آزادی‌خواهان را چه کسی به اطلاع شاه رسانده است، روایت‌های مختلف وجود دارد. پروفسور براون می‌نویسد که امین‌الدوله به قزاقخانه تلفن زد و اطلاع داد که آقایان در خانه من هستند. مستشار الدوله که خود جزء پناهندگان بوده است می‌گوید: امین‌الدوله گفت: «اجازه می‌دهید من به خانه نیرالدوله بر روم و برگردم؟» گفتم بروید، ولی نمی‌دانم آیا از آنجا تلفنی کرده است یا نه. مهدی ملک‌زاده مؤلف «تاریخ انقلاب مشروطیت» به نقل قول از شاهد عینی، محمدعلی ملک‌زاده و میرزا علی اکبرخان ارداقی روایت می‌کند که: سید محمد طباطبائی به امین‌الدوله گفت: «جان ملک‌المتكلّمين در خطر است باید او را حفظ کرد». امین‌الدوله جواب

«مامون‌توف»، خبرنگار روسی که شاهد عینی جنگ بوده است می‌نویسد:

«باید اعتراف کنم که هیچ وقت تصوّر نمی‌کردیم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشدات کند که چند نفری در مدت کوتاه این جنگ از خود نشان دادند. یکی از زخم‌داران که سه گلوله در سینه و دو تابه دست چیز خورده بود، دویاره به صف برگشت. و دیگران در زیر باران گلوله، یا فشنگ می‌آوردند یا به کمک رفایشان که کشته یا زخمی شده بودند می‌رفتند.»

وقتی آخرین مقاومت مجاهدان در هم شکست و هجوم قزاقان و سربازان به طرف مجلس آغاز شد. سران مشروطه‌خواهان، یعنی چند نفر از نمایندگان مجلس، و چند تن از آزادی‌خواهانی که از پیش در مجلس متحصّن بودند، به ناچار دیوار شمالی مجلس را خراب کردند و به پارک امین‌الدوله که در همسایگی مجلس بود پناه برdenد. در آنجا به سرنوشت بدی گرفتار شدند که خواهیم دید.

از تلفات این جنگ چهار ساعته آمار قابل اطمینانی در دست نیست. تعداد تلفات قزاقان ۱۰۰ کشته و ۱۵۰ مجروح ذکر شده است و روس‌ها تلفات آزادی‌خواهان را تا هزار و دویست نفر نوشته‌اند.

قرزاقان و سربازان سیلانخوری و به دنبال آن‌ها جماعت اویاش وقتی به ملک‌های اطراف که سنگر مجاهدان بود وارد شدند، دست به غارت و تخریب زدند. هر چه را دیدند اگر توانستند برdenد و اگر نتوانستند خرد و نابود کردند. اشیای قیمتی که از زمان میرزا حسین‌خان سپهسالار در عمارت بهارستان مانده بود، همه دستخوش یغما شد. تمام چلچراغ‌ها، جارهای بزرگ، آینه‌های قدی را خرد کردند. تابلوهای نقیس را پاره کردند، حتی قاب‌های سقف‌های راشکستند،

که وقتی اسیران با بدن‌های مضروب و مجروح به قزاقخانه رسیدند، قزاق‌ها میرزا جهانگیرخان را در اتاق جداگانه‌ای زندانی کردند و در همان موقع باقر بقال و حمزه سرباز را در برابر چشم سایرین تیرباران کردند.

تصور نگارنده این سطور این است که باقر بقال مورد اشاره همان مشهدی باقر بقال نماینده صنف بقال و رزاز و میوه‌فروش، در مجلس اول – که در قسمت‌های گذشته به فهم و شعور و دلستگی اش به مشروطیت اشاره‌ای داشتیم – باشد. به هر حال هر دو گروه سران مشروطه خواه را بعد از ظهر به باغشاه رساندند. ملک‌المتكلمين و میرزا جهانگیرخان رازنگیر بر گردن میان دو صفت قزاق و فراش به حضور محمدعلی شاه بردند. ولی آن دو به کمال شجاعت با شاه سخن گفتند. فرداي آن روز – چهارشنبه سوم تیر ماه – اعلام برقراری حکومت نظامی به فرمانداری سرهنگ لیاخوف در شهر متشر شد. و همان روز دستخطی از طرف شاه خطاب به مشیرالسلطنه، رئیس‌الوزرا صادر شد که ضمن آن گفته شده بود که چون مجلس از مفسدین در مقابل قشون دولتی حمایت و مقاومت مسلحانه کرده است به مدت سه ماه مجلس را منفصل می‌کند که پس از آن وکلای دیگری انتخاب شوند. این دستخط‌نویسی و وعده انتخابات جدید مجلس، دنباله نقشه‌ای بود که بالیاخوف و سفارت روس کشیده بود که جلوی ایراد دولت‌های بیگانه گرفته شود.

و روز بعد ضمن دستخط دیگری اعلام عفو عمومی کرد. این دو دستخط را به سفارتخانه‌ها فرستادند ولی در شهر هم چنان در تعقیب آزادی خواهان بودند و همین روز در باغشاه، ملک‌المتكلمين و میرزا جهانگیرخان شیرازی را به حکم شاه، باطناب خفه کردند.

داد یک حیاط خلوت کوچکی در گوشة باغ دارم ایشان را آن‌جا پنهان می‌کنم. بعد شخصاً ملک‌المتكلمين و میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم‌خان صور و محمدعلی ملک‌زاده و میرزا علی‌اکبرخان ارداقی و چند نفر دیگر را به آن خانه برداشت و در را قفل کرد. چند دقیقه بعد، علی‌خان نامی که از نوکران امین‌الدوله بود از پشت بام داخل حیاط خلوت شد و گفت من نزدیک تلفن بودم و به گوش خود شنیدم که امین‌الدوله به محمدعلی شاه تلفن کرد که ملک‌المتكلمين و چند نفر دیگر از مشروطه خواهان را در محل مناسبی نگاه داشته‌ام و منتظر امر مبارک هستم.

در نتیجه این چند نفر با کمک علی‌خان در حیاط را شکستند و از راهی که او نشان داده بود از پارک امین‌الدوله خارج شدند ولی کمی بعد بیشتر شان به وسیله قزاقان دستگیر شدند. قزاقان آن‌ها را پس از ضرب و شتم بسیار به قزاقخانه بردند.

از طرف دیگر قزاقان و سربازان در پارک را باز کردند و به دیگر پناهندگان حمله بردند. یکی از اولین کسانی که به دست آن‌ها کشته شد حاجی میرزا ابراهیم آقا، نماینده‌سی و دوسره مجلس بود که در تمام مدت جنگ با کمال شجاعت از مجلس دفاع کرده بود. در پارک امین‌الدوله نیز اسلحه به دست آماده دفاع بود و لوله تفنگ را به طرف اولین صف مهاجمین گرفت و به آن‌ها امر کرد که از باغ خارج شوند ولی بر اثر شلیک گلوله‌ای بر زمین افتاد و جان داد.

قزاقان و سربازان همگی را – جز چند نفری که موفق شدند خود را در گوش و کنار باغ پنهان کنند – دستگیر کردند و بعد از ضرب و جرح شقاوت باری، به باغشاه بردند.

محمدعلی ملک‌زاده که جزء گروه اول بوده است، حکایت می‌کند

وکلای تبریز، مخصوصاً تقی زاده و مستشارالدوله و حاجی میرزا ابراهیم آقا، با موکلین خود در تماس مستمر بودند و آن‌ها را از وحامت او ضماع مطلع کرده بودند. مستبدین تبریز که از طرف علمای آن شهر رهبری می‌شدند، «انجمن اسلامیه» را که، زیر نظر سید هاشم و حاجی میرزا حسن مجتهد بود، مرکز تجمع قوای مسلح خود قرار داده بودند. با محمدعلی شاه در تماس بودند و دستور می‌گرفتند و قنصل روس از آنان حمایت می‌کرد. در برابر آنان، مشروطه خواهان که عده‌ای افراد مسلح در اختیار داشتند در اطراف انجمن ایالتی و مراکز ملی گردآمده بودند، شهر تبریز به دو قسمت شده بود. نیمی از آن در تصرف مستبدین و قداره‌کشان و تفنگچی‌های آنان بود و نیم دیگر را آزادی خواهان داشتند.

محمدعلی شاه بعد از چیره شدن بر مشروطه خواهان و مجلس، موضوع را تلگرافی به میر هاشم اطلاع داد. در این تلگرام می‌خوانیم: «با کمال قدرت فتح کردم» و لی پیش از رسیدن این تلگراف، همان روز ۲ تیرماه که جنگ در تهران آغاز شد، در تبریز هم دولتیان و مستبدان جنگ را آغاز کردند و بر مجاهدان تاختند. مجاهدان در شهر سنگر گرفته و در مقابل آنان ایستادگی می‌نمودند. در بخشی باقرخان و در بخش دیگری ستارخان فرماندهی مجاهدان را بر عهده داشتند.

اعلامیه‌ای از طرف سران مستبدین منتشر شد مبنی بر این که: کسانی که از مشروطه طلب‌ها و بابی‌ها و کفار بیزارند و می‌خواهند جان و مالشان در امان باشد باید یک بیرق سفید بالای سر در خانه خود نصب کنند.

مردم تبریز سخت وحشت کردند و ظرف چند ساعت به استثنای یک چهارم شهر، بقیه پرچم سفید بالا برداشتند.

خبر قتل این دو تن در شهر منتشر شد و عده زیادی از آزادی خواهان به سفارت انگلیس پناه برداشتند. بهبهانی و طباطبائی از تهران تبعید شدند.

ولی از آنجا که از طرف سفرای خارجه مقیم تهران، به وسیله وزیر خارجه، یادداشت اعتراض آمیز شدیدی راجع به قتل ملک‌المتكلمين و میرزا جهانگیرخان، برای محمدعلی شاه فرستاده شد. شاه به توصیه دوستان روسی اش دستور تشکیل دادگاهی در باغشاه را صادر کرد که هر کس را می‌خواستند از بین ببرند به حکم دادگاه باشد.

دادگاه به ریاست شاهزاده مؤید‌السلطنه و عضویت سید محسن صدرالاشراف (که بعد از شهریور ۱۳۲۰ نخست‌وزیر شد) و چند نفر دیگر تشکیل شد. سوالات از دستگیر شدگان مربوط به ماجراهی مجلس و مشروطه نبود و به خصوص می‌پرسیدند: بمب را به شاه چه کسی انداخت یا تفنگ به مجاهدان چه کسی داده است یا فکر اجتماع خانه عضد‌الملک از چه کسی بوده است؟

در فاصله جلسات دادگاه، شب‌ها، بساط شکنجه برای گرفتن اقرار، برقرار بود.

در همین ایام، سلطان‌العلمای خراسانی مدیر روزنامه «روح القدس» را پس از شکنجه به انبار دولتی برداشت و با طناب خفه کردند و در چاه انداختند.

### عکس العمل تبریز

کودتای محمدعلی شاه مردم شهرها را غافلگیر کرد. ولی خوشبختانه مشروطه خواهان تبریز غافلگیر نشدند و به همین جهت موفق شدند سرپا باشند و در مقابل استبداد پایداری کنند.

واز روز بعد، درحالی که به کمک مجاهدان خود که از بیست نفر هم کمتر بودند، به پایین آوردن بیرق‌های سفیدی که مردم از ترس بر سر در خانه‌ها افراسته بودند، دست زده و این اقدام متهرانه او باعث امیدواری و دلگرمی مردم و حرکت آنان شد و مجاهدانی که از ترس پنهان شده بودند دوباره تفنگ‌ها را برداشته و آماده جنگ شدند. جنگ هم چنان ادامه یافت و چون مجاهدان اطلاع یافتند که محمدعلی شاه در کار تجهیز لشکری بزرگ برای اعزام به تبریز است، به سازماندهی نیروها پرداختند. انجمان ایالتی را با اعضای تازه‌ای دوباره برپا کردند.

واخر مرداد، عین‌الدوله که به حکومت آذربایجان منصوب شده بود، رسید و چون در انتظار رسیدن نیروهای اعزام شده از تهران بود، در آغاز کار با واسطه، به مذاکره با سران آزادی خواهان پرداخت و به آن‌ها پیشنهاد کرد که اسلحه رازمین بگذارند و از شاه پوزش بطلبند، در مقابل او قول می‌دهد که مشروطه را از نو برای مردم از شاه بگیرد که البته نتیجه‌ای نگرفت.

در این ایام دسته‌های سواره و پیاده و توپخانه، از جمله سپاهی به سرکردگی محمدولی خان تنکابنی (سپهبدار اعظم) از تهران رسیده بود و نیروی بزرگی برای دولتیان فراهم می‌شد. ولی در این زمان مشروطه خواهان هم نیرومندتر شده بودند و از ایرانیان قفقاز و استانبول نیز به آن‌ها کمک می‌شد.

علمای سه‌گانه نجف نیز که بعد از توب بستن مجلس تلگراف‌هایی به پشتیبانی از مشروطه به تهران مخابره کرده بودند، در این موقع فتوی دادند که حمله به تبریز به منزله جنگ با امام زمان است.

در این میان سپاهیان ماکو مرکب از سه هزار نفر همراه با پنج عراده

جمعی از مشروطخواهان نیز ترسیدند و سنگرها را خالی کردند، به خصوص این‌که قنسول روس به مشروطخواهان پیغام می‌فرستاد که مقاومت در حکم خودکشی است و بهتر است تسليم شوند و از طرف دیگر مجتهدان طرفدار استبداد علیه مشروطخواهان اعلام جهاد دادند.

ولی ستارخان و باقرخان با شجاعتخانی کم نظری به مقاومت ادامه دادند. در همین ایام از تهران خبر رسید که شاه مخبرالسلطنه را از حکومت آذربایجان عزل کرده و عین‌الدوله، دشمن قدیمی مشروطیت را به جای او منصب کرده است. مخبرالسلطنه دیگر در تبریز نمایند و عازم اروپا شد. روز ۲۲ تیر ماه رحیم‌خان با سواران خود برای تقویت نیروی پسرش، که کاری از پیش نبرده بود وارد تبریز شد. از سوی دیگر فوج ملایر که از تهران اعزام شده بود، به داخل شهر آمد. مردم از ترس تاراج به سر در خانه‌ها بیرق‌های سفید زدند و مجاهدان ناچار این جا و آن‌جا پنهان شدند. از طرف جانشین حاکم تلگراف پیروزی به محمدعلی شاه مخابره شد.

ولی در این میان ستارخان با دسته کوچکی از همراهان خود در کوی امیرخیز ایستادگی می‌کرد.

روز ۲۴ تیر ماه بار دیگر دولتیان به کوی امیرخیز و سنگرهای ستارخان تاختند ولی نتیجه‌ای نگرفتند.

روز بعد قنسول روس به دیدن ستارخان رفت و پیشنهاد کرد که بیرقی از قنسولگری بفرستد که او بر سر در خانه خود بزند تا زیر حمایت دولت روس، از گزند مصون بماند. ستارخان جواب داد: «جناب قنسول، من می‌خواهم هفت دولت زیر بیرق ایران بسیاید، من زیر بیرق بیگانه نمی‌روم.»

محمدعلی شاه، دعوت کردند و طومار دیگری به عنوان عریضه به محمدعلی شاه تهیه کردند که شاه بالای آن جواب بنویسد و آن را چاپ و منتشر کنند.

شاه بالای این طومار نوشت که به تقاضای قاطبه مردم از خیال گشایش مجلس کاملاً منصرف شده است. ولی به فکر افتاد که جمعیتی از درباریان و اعیان را با نام «مجلس شورای کبرای دولتی» برای گفت و گو در کارهای دولتی جانشین مجلس شورای ملی سازد و به این منظور پنجاه نفر را به انتخاب شاه، به عنوان عضویت این مجلس دعوت کردند که هفته‌ای دو روز جلسه تشکیل دهند.

اما در این ایام، مقاومت تبریزی‌ها در برابر قشون شاه و پیروزی‌های مجاهدان آذربایجان که موجب بهم خوردن انجمان اسلامیه و فرار جمعی از سرکردگان محله دوچی به تهران شده بود، مردم تهران را به حرکت درآورده و با همه سختگیری‌ها مردم مشروطه خواهی نشان می‌دادند و از محمدعلی شاه و شیخ فضل الله علناً بدگویی می‌کردند. در روز ۱۹ دی جوانی به نام کریم دواتگر به قصد کشتن شیخ گلوله‌ای به او زد که تنها او را مجروح کرد.

### انقلاب گیلان

در این اوقات مشروطه خواهان گیلان کمیته «ستار» را تشکیل داده و به کمک انقلابیون حزب سوسیال دمکرات قفقاز در کار تدارک اسلحه بودند و یفرم خان ارمنی که با رؤسای کمیته ستار هم پیمان شده بود موفق شد در زمان کوتاهی یک گروه از جوانان انقلابی و آزادیخواه ارمنی را برای کمک به انقلاب آماده کند. اعضای کمیته ستار با محمدولی خان سپهبدار که در بازگشت از تبریز، اردوی مسلحی در

توب به تبریز حمله برد و لی از مجاهدان شکست سختی خورده و فرار کردند.

پس از این پیروزی مجاهدان، سپهبدار اعظم تلگرافی به محمدعلی شاه فرستاد و او را اندرز داد که مجلس را باز کند ولی شاه پاسخ تندی فرستاد و تأکید کرد: «همان است که گفته‌ام تا این اشارة تنبيه نشوند و پدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستم.» در همین ایام بود که سپهبدار از هواداری دولت منصرف شد و با افراد خود از تبریز به تنکابن رفت. ولی جنگ در تبریز ادامه یافت.

**طومارسازی علیه مشروطه**  
محمدعلی شاه برای بستن زبان دولت‌های اروپایی، وانمود کرد که با مشروطه مخالف نیست و تنها مجلس را بسته است که پس از سه ماه دوباره بازخواهد شد. ولی وقتی سه ماه پایان یافت، افتتاح مجلس را به دو ماه دیگر موکول کرد. چون مهلت دو ماهه هم رو به پایان می‌رفت در ۱۶ آبان جماعتی از متندین تهران را به مجلسی در باغشاه دعوت کرد و گفت که چون موعد نزدیک است باید نمایندگانی برای مجلس انتخاب شوند. طبق قرار و مدار قبلی، شیخ فضل الله نوری و دیگران اعتراض کردند که مشروطه با «شروعت» سازگار نیست و تلگراف‌های فراوانی را که به اشاره شیخ، از شهرها در مخالفت با مشروطه مخابره شده بود، نشان دادند. نتیجه این که طومار بزرگی به عنوان عریضه به شاه نوشته شد که از مشروطه چشم پوشد و همه حاضران آن را امضا و مهر کردند.  
روز ۲۸ آبان دوباره مردم را به اجتماع دیگری این بار با حضور

پانصد نفری - که هر یک تحت ریاست یکی از رهبران انقلاب قرار گرفت - تقسیم کردند. کلیه رؤسای گروه‌ها تحت ریاست عالیه سپهبدار بودند.

اردوی دولتی از قزوین، ۳۰ کیلومتر به طرف رشت پیش روی کرد، ولی چون در همین وقت خبر رسید که اردوی رشیدالممالک در حاشیه دریا از مجاهدان شکست خورده منهزم شده است، این اردو نیز به قزوین عقب‌نشینی کرد.

پس از این عقب‌نشینی قشون شاه، سران ملیون مصلحت دیدند که به طرف تهران حرکت کنند.

از طرف دیگر اصفهان در نیمه دیماه به تصرف افراد ایل بختیاری و مشروطه خواهان اصفهان درآمد و صمصام‌السلطنه بختیاری بلاfacile انتخاب انجمن ایالتی را بر طبق قانون اساسی شروع کرد که مردم افراد صالحی را برگزیدند.

بعد از انقلاب اصفهان، جمعی از آزادی خواهان تهران با وجود موافقی که در راه‌ها بود به اصفهان رفتند و به صمصام‌السلطنه و سردار اسعد - که به تشویق آزادی خواهان مهاجر از پاریس برگشته بود - اطمینان دادند که قاطبه مردم تهران طرفدار مشروطه و دشمن محمدعلی شاه هستند و کمیته‌های سری برای مبارزه با دستگاه استبداد تشکیل شده است.

### قشون روس در تبریز

در فروردین ماه ۱۲۸۸ در تبریز جنگ‌های سختی درگیر بود و دولتیان راه آذوقه به شهر را بسته بودند. سفیران روس و انگلیس در تهران با محمدعلی شاه گفت و گو کردند که در تبریز شش روز آتش بس

تنکابن تشکیل داده بود مذاکراتی کردند و او راضی شد که پس از انقلاب رشت، به آن جا باید و فرماندهی نیروی انقلاب را در دست بگیرد. در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ انقلابیون با تدارک قبلی، سردار افخم، حاکم، را کشتن و شهر را به تصرف آوردند. سه روز بعد، سپهبدار به اتفاق جمعی از افراد مسلح وارد رشت شد. پس از آن تمام گیلان به تصرف آزادی خواهان درآمد. بلاfacile انجمن ایالتی، طبق قانون اساسی تشکیل شد. این انجمن طی اعلامیه‌ای که رونوشت آن را برای سفرای خارجی مقیم تهران فرستاد، اظهار می‌کرد که نزاعی با شاه ندارد و منظور استقرار مجلد حکومت ملی است.

صداهای انقلاب رشت در تمام ایران و کشورهای آزاد جهان طنین انداز شد و بیش از همه آزادی خواهان تبریز را، که با قشون استبداد دست به گریبان بودند، امیدوار کرد. تلگراف‌های مهیجی از طرف ستارخان و انجمن تبریز به سپهبدار و سران انقلاب گیلان مخابرہ شد و در تهران مشروطه خواهانی که در سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم و سفارت انگلیس متحصن شده بودند، این خبر را جشن گرفتند.

محمدعلی شاه برای سرکوبی انقلاب رشت به سرعت یک قشون پانصد نفری مرکب از قزاق و سرباز به قزوین فرستاد و کمی بعد این اردو را با اعزام یک فوج قزاق و شش عراده توپ و چند توپ کوهستانی تقویت کرد.

انقلابیون پس از اطلاع از ورود قشون دولتی به قزوین دانستند که شاه سر جنگ دارد، لذا با اشکالات بسیاری که، به خصوص از فقدان سرمایه، داشتند، اردویی مرکب از دو هزار و پانصد مجاهد مجهز به اسلحه جدید و چند عراده توپ تشکیل دادند. افراد را به چند گروه

وطن را گذکوب نکند.

و این در حالی بود که نیروهای مجاهدین از هر وقت تواناتر بودند ولی عشق و علاوه‌شان به وطن آن‌ها را به این حد از خود گذشتگی رسانده بود.

محمدعلی شاه به عین‌الدوله دستور داد که راه آذوقه را باز کنند. اما قشون روس به تبریز وارد شد و آرزوی مردم تبریز پس از یازده ماه جنگ پر مصیبت بر باد رفت. ولی قیام مردانه آنان ملت ایران را تکان داد و به انقلاب گیلان و اصفهان که در نهایت موجب سرنگونی شاه مستبد شد، منجر گردید.

جمعی از سران آزادی خواهان، از جمله ستارخان و باقرخان که از طرف روس‌ها در خطر بودند، به اصرار انجمن ایالتی در قنسولگری عثمانی متحصن شدند.

### عقب‌نشینی شاه

محمدعلی شاه که در این موقع سعدالدوله را به ریاست وزرا منصب کرده بود، بر اثر انقلاب‌های مختلف در کشور و حرکت اردوی انقلابی گیلان به طرف تهران و قیام ایل بختیاری و اشغال اصفهان و نهضت عموم شهرها به نفع مشروطیت، اجباراً در هفته اول اردیبهشت ماه اعلامیه‌ای صادر کرد و به سفرای خارجه قول صریح داد که پس از خارج شدن متحصنین تهران، از سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم، بر طبق قانون اساسی مجلس شورای ملی را مفتوح و مشروطیت را با همان کیفیت در ایران برقرار می‌کند.

پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس، نمایندگان سفارت روس به اصفهان و قزوین رفتند. سردار اسعد و سپهبدار را ملاقات کردند و به نام

اعلام شود که مقداری آذوقه به شهر برسد و در این مدت دو سفير استوانه برای پایان کشمکش اقدامی بکنند و متعهد شدند که مشروطه خواهان را راضی به این آتش‌بس کنند. سپس به قنسول‌های خود در تبریز دستور دادند که با انجمن ایالتی در این باب گفت و گو کنند. مجاهدان پذیرفتند ولی شاه با آن که گفت به عین‌الدوله دستور داده است خواربار را به شهر راه بدهند، در تبریز اثربنده نشد و راه‌ها بسته ماند. در نتیجه دولت‌های روس و انگلیس از او نومید گردیدند و با رضایت انگلیس، روز ۶ اردیبهشت قشون روس، مرکب از سه فوج سریاز و چهار فوج قراقق – مجهز به توپخانه، از پل جلفا گذشت و به طرف تبریز حرکت کرد.

همان روز قنسول انگلیس نامه‌ای به انجمن نوشت که چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری می‌کند، دولت‌های روس و انگلیس تصمیم گرفته‌اند که خود راه را باز کنند.

این خبر چون صاعقه‌ای بر سر آزادی خواهان فرود آمد. از قنسول خواستند که از دولت خود، از طرف آنان، بخواهد که اقدامی نکند تا مشروطه خواهان خودشان با محمدعلی شاه کنار بیایند و راه باز شود. همان موقع اعضا انجمن ایالتی به تلگرافخانه کمپانی رفتند و تلگرافی به محمدعلی شاه مخابره کردند که: «شاه به جای پدر و ملت به جای فرزند است. اگر رنجشی میان پدر و فرزند پیش آید نباید همسایگان پابه میان بگذارند. ما از آن‌جهه می‌خواستیم می‌گذریم و شهر را به اعلیحضرت می‌پریم. هر رفتاری که می‌خواهند با ما بکنند اما دستور دهنده راه آذوقه باز شود که جایی برای ورود سپاه روس به خاک ایران نماند.»

ستانخان می‌گفت که آماده است از ایران برود که قشون روس خاک

به حرکت به طرف تهران کرد.

وقتی سردار اسعد و اردوی بختیاری به قم رسید، قنسول‌های روس و انگلیس از اصفهان خود را به قم رساندند و به او اندرز آمیخته به تهدید کرد، دادند که از رفتن به تهران و جنگ با شاه خودداری کند ولی او جواب داد که با شاه سر جنگ ندارد و به تهران می‌رود تا او را به وفائی به عهد و اعاده مشروطه وادارد.

محمدعلی شاه امیر مفخم بختیاری را با اردویی از بختیاری‌ها به مقابله با سردار اسعد مأمور کرد. امیر مفخم در ارتفاعات حسن‌آباد موضع گرفت و توب‌های متعددی مستقر کرد.

سردار اسعد کوشید که امیر مفخم را از جنگ و جدال منصرف کند ولی گفت و گوهایش با او حاصلی نداد. در نتیجه برای این‌که با اردوی امیر مفخم برخورد نکند، به رباط کریم رفت که دو اردو، یعنی اردوی بختیاری و اردوی ملیون گیلان، به هم ملحق شوند و متفقاً از راه شمال به طرف تهران بروند. اردوی سردار اسعد عاقبت به اردوی سپه‌دار که پس از جنگ‌های پیروزمندانه‌ای با قوای دولتی در کرج و علی‌شاه عوض، به نزدیکی تهران رسیده بودند، ملحق شد. روز ۳ تیرماه در این موقع روس‌ها، سربازان زیادی وارد گیلان کردند و به

محمدعلی شاه اطلاع داده بودند که اگر بتواند حرکت ملیون به تهران را آن می‌رفت که محمدعلی شاه مواضع دفاعی تهران را بیشتر تقویت کند، سرداران ملی شبانه اردوی دولتی را دور زدند.

دروازه‌های تهران به توب مجهز شده بود و نیروهای دولتی همه راه‌هایی را که حدس می‌زدند قوای ملیون از آنجا به تهران حمله کنند سنگربندی کرده بودند.

در این میان سفارتخانه‌های انگلیس و روس برای بازداشت ملیون

دولت‌های متبعه خود به آن‌ها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده مجلس با همان شرایط و مقررات قانون اساسی باز بشود، بهتر است ملیون منتظر افتتاح مجلس بشوند. آن‌ها جواب دادند ما با کسی جنگ نداریم و جز اعاده مشروطیت چیزی نمی‌خواهیم. به تهران می‌رویم ناظر افتتاح مجلس باشیم. اگر محمدعلی شاه به وعده خود عمل کند، ما پس از افتتاح مجلس اسلحه را کنار گذاشته به شهرهای خودمان بر می‌گردیم.

در این موقع خبر رسید که تفنگداران نیروی دریایی انگلیس در بوشهر پیاده شده‌اند.

محمدعلی شاه در تاریخ ۱۴ اردیبهشت فرمان انتخابات را صادر کرد که روز ۲۸ تیرماه انجام گیرد و متعاقب آن دستخطی بیرون داد که همان قانون اساسی و متمم آن دقیقاً مورد عمل خواهد بود.

ولی سپه‌دار و نیروهای ملیون گیلان همان روز به قزوین رسیدند و شهر را پس از یک جنگ بیست و چهار ساعت تصرف کردند.

روز ۳۱ اردیبهشت سردار اسعد بختیاری با هزار سوار به طرف تهران حرکت کرد.

در این موقع روس‌ها، سربازان زیادی وارد گیلان کردند و به محمدعلی شاه اطلاع داده بودند که اگر بتواند حرکت ملیون به تهران را عقب بیندازد، قشون روس بهزودی خود را به قزوین می‌رساند و از حرکت آنان به تهران جلوگیری می‌کند.

سپه‌دار بعداز صدور فرمان افتتاح مجلس از طرف شاه، در رفتن به تهران دودل بود ولی حرکت سردار اسعد از اصفهان – تلگراف‌هایی که از انجمن سعادت اسلامبول و مهاجرین مقیم اروپا رسید و هم‌چنین اصرار میرزا محمدعلی خان تربیت و یفرم خان ارمنی، او را مصمم

ملی، عده‌ای از وزیران، شاهزادگان و اعیان و اشراف مشروطه خواه و تجار و اصناف بودند.

### خلع شاه

مجلس عالی در میان شادی و هلهله هزاران نفر، که برای اطلاع از تصمیم آن اجتماع کرده بودند، افتتاح شد و با استناد به اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی که مقرر می‌دارد «سلطنت و دیوهای است که بهمراهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده»، محمد علی شاه را از سلطنت خلع کرد و کمیسیونی برای تهیه لایحه خلع شاه تشکیل شد. روز بعد لایحة کمیسیون به شرح زیر در مجلس عالی در میان طوفانی از احساسات تصویب شد:

«چون احوال و اوضاع حاضرة مملکت ایران معین و مسلم نمود که اعاده نظم و امنیت و استقرار حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت مقدور نخواهد بود و پادشاه سابق انججار طبایع را در حق خود به درجه کمال یافته و در سفارت محترم دولت بهیه روس به حمایت دولتين فخیمین انگلیس و روس پناهنه شده بالطبع شخص خود را از تخت و تاج ایران بی‌نصیب و مستعفی نموده علیه‌ذا در غیاب مجلسین سنا و شورای ملی، مجلس عالی فوق العاده بر حسب ضرورت فوری روز جمعه ۲۷ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ در تهران در عمارت بهارستان تشکیل یافت و اعلیحضرت فویشوت اقدس سلطان احمد میرزا و لیعهد دولت علیه را به سمت شاهنشاهی ایران منصوب و نیابت سلطنت را عجالتاً به حضرت مستطاب اشرف عضد‌الملک تفویض نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنایه ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.»

از ورود به تهران در تلاش بودند. خصماناً محمد علی شاه برای این‌که نیروهای ملیون نتوانند پایتخت را تصرف کنند، با هشت هزار قشون مجهز و توپخانه سنگین و هزاران الواط و ارادل شهر، تهران را به دژ مستحکمی مبدل کرده بود.

### فتح تهران

عقبت نیروهای ملی روز ۲۲ تیر ماه ۱۲۸۸ دروازه بهشت‌آباد را گشودند و از آن طریق وارد تهران شدند. بهارستان و محلات شمالی را تصرف کردند و چون عمارت بهارستان ویران بود و اتاق‌ها در و پنجره نداشت مسجد سپهسالار را مرکز ستاد خود قرار دادند. دولتیان که سربازخانه‌ها را در دست داشتند هم چنان مقاومت می‌کردند و محمد علی شاه که به سلطنت آباد رفته بود، سه هزار سرباز و شانزده عراده توب آن‌جا متمرکز کرده و قصد مقاومت داشت.

جنگ و زد و خورد در شهر سه روز ادامه یافت و روز ۲۵ تیر ماه محمد علی شاه به سفارت روس پناهنده شد و خود را تحت حمایت روسیه قرار داد. امیر بهادر جنگ و سایر درباریان نیز به او تأسی کردند. پس از پناهنده شدن شاه به سفارت روس لیاخوف و قراقان نیز، با شفاعت نماینده سفارتین روس و انگلیس تأمین گرفته و تسليم شدند. لیاخوف در مسجد سپهسالار شمشیر خود را تسليم سرداران ملی کرد. پرچم ملی بالای عمارت ویرانه مجلس شورای ملی و ساختمان‌های دولتی بالا رفت و شهر یک پارچه شادی و شادمانی شد. ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۶ تیر ماه مجلس مسهمی به نام «مجلس عالی» مرکب از حدود پانصد نفر، تشکیل شد. شرکت‌کنندگان در این مجلس وکلای دوره اول مجلس شورای ملی، سرداران قشون

در این ایام ستارخان و باقرخان که در قنسولگری عثمانی متخصص بودند، ضمن تلگرافی به سپهبدار اعظم اطلاع دادند که روس‌ها به دولت عثمانی فشار آورده‌اند که آن‌ها را از قنسولگری اخراج و یا به اسلام بدل اعزام نماید. سپهبدار جواب داد که در صورت تمایل می‌تواند به تهران بیایند.

از طرفی چند نفر به نمایندگی از طرف مجلس عالی به سفارت روس رفتند و لایحه انتخاب سلطان احمد میرزا و لیعهد به سلطنت را، به او تقدیم کردند.

احمد میرزا که آن موقع طفل بود و نمی‌خواست از پدر و مادرش جدا شود، اشکاریزان همراه نمایندگان مجلس عالی به سلطنت آباد رفت و از آنجا در معیت سران ملیون در میان استقبال مردم به کاخ سلطنتی وارد شد.

## مجلس دوم

مجلس عالی بلاfacسله به تدارک انتخابات مجلس شورای ملی پرداخت.

در این روزها مفاخر الملک، حاکم تهران و آجودان باشی و صنیع حضرت در دادگاه انقلابی محاکمه و به اتهام ضرب و جرح و قتل ملیون به اعدام محکوم و بهدار آویخته شدند. هم‌چنین میر‌هاشم، که در تبریز مرتکب جنایت‌های بسیار شده بود محاکمه و اعدام شد.

از طرفی چون اداره امور مملکتی از طرف مجلس عالی که مرکب از پانصد نفر بود، مشکل می‌نمود، بنابر پیشنهاد سرداران و رهبران ملی، تصمیم گرفته شد که مجلس عالی منحل شود و به جای آن یک هیأت مدیره، تا انتخاب مجلس شورای ملی زمامدار مملکت باشد. پیشنهاد

لایحه بلاfacسله چاپ شد و به وسیله تلگراف به شهرستان‌ها مخابره گردید و به اطلاع سفراخ خارجه مقیم تهران رسید. ضمناً مجلس عالی برای برقراری نظم و امنیت و رسیدگی به امور مملکتی سپهبدار تنکابنی را به سمت وزیر جنگ و سردار اسعد بختیاری را به وزارت داخله منصوب کرد.

مجلس عالی خلع محمد علی شاه را طی نامه‌ای به اطلاع او رسانید. دو روز بعد به دعوت مجلس عالی کلیه آزادی خواهان در آرامگاه شهدای راه آزادی، میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتكلمين و سایر شهدا حضور یافتند و نسبت به آن‌ها ادای احترام کردند. همان روز برای تشکیل هیأت دولت اشخاص زیر، از طرف مجلس عالی به وزارت برگزیده شدند:

- ناصرالملک، خارجه - مستوفی‌الممالک، مالیه - فرمانفرما، عدليه -
- سردار منصور، پست و تلگراف - موثق‌الدوله، دربار - صنیع‌الدوله،
- معارف - خصم‌آفراز خان ارمنی به ریاست نظمیه کل (شهربانی) -
- صخصام‌السلطنه به حکومت اصفهان - مخبر‌السلطنه به حکومت آذربایجان منصوب شدند.

در اینجا باید یادآوری کرد که عین‌الدوله - برخلاف اکثر رجال مستبد و درباریان فاسد که پس از فتح تهران در یکی از سفارتخانه‌های بیگانه پناهنده و متخصص شدند - به اتفاق چند نفر از بستگانش، پیاده، از میان گروه‌های مجاهدان مسلح گذشت و خود را به بهارستان رساند به تالاری که سرداران ملی و سران مشروطه جمع بودند وارد شد و اظهار داشت: من می‌توانستم برای حفظ جانم در یکی از سفارتخانه‌ها متخصص بشوم ولی این ننگ را قبول نکردم، آمده‌ام خود را تسليم ملت نمایم. سرداران ملی او را با احترام پذیرفتند و تازنده بود گزندی به وی نرسید.

نطق شاه بهوسیله سپهدار اعظم خوانده شد و روز بعد در اولین جلسه، مؤمن‌الملک پیرنیا به ریاست انتخاب گردید.

مجلس عضد‌الملک نایب‌السلطنه موقت را به اکثریت قریب به اتفاق به نیابت سلطنت انتخاب کرد.

سپهدار و سردار اسعد مایل بودند که کنار بروند، ولی مجلس نپذیرفت و سپهدار را به سمت ریاست دولت انتخاب کرد و او کابینه خود را به شرح زیر تشکیل داد:

سپهدار، رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ - سردار اسعد، داخله، صنیع‌الدوله، معارف - وثوق‌الدوله، مالیه - مشیر‌الدوله، عدله - علاء‌السلطنه، خارجه - سردار منصور، پست و تلگراف - مستوفی‌الممالک، دربار.

### پایان سخن

از آنجاکه ما - از آغاز - پایان استبداد صغیر و افتتاح مجلس دوم را حد این مرور تاریخی قرار داده بودیم، سخن را در اینجا قطع می‌کنیم. ولی تذکر این نکته ضروری است آن‌چه در این مختصر رفت، در واقع یاد کردی فهرست وار از وقایع عمده بزرگ‌ترین جنبش ملی ایران است و حق مطلب به هیچ وجه ادا نشده است.

امید ما این بوده و هست که این یادآوری، شور و شوقي به دانستن در جوانان ایجاد کند و این شور و شوقي آنان، اهل تخصص را به حرکتی در جهت تدوین یک تاریخ کامل و دقیق مشروطیت ایران وادارد.

به اتفاق آرا در مجلس عالی تصویب شد و یک هیأت مدیره ۱۲ نفری جانشین آن گردید:

سپهدار اعظم، سردار اسعد، صنیع‌الدوله، تقی‌زاده، وثوق‌الدوله، حکیم‌الملک، مستشار‌الدوله، سردار محیی، میرزا سلیمان‌خان، حاجی سید نصرالله تقی، حسین‌قلی‌خان نواب و میرزا محمد علی‌خان تربیت. روز ۳۱ تیر شیخ فضل‌الله نوری دستگیر شد و پس از محاکمه در دادگاه انقلابی به اعدام محکوم و حکم در میدان توپخانه اجرا شد.

روز ۳۰ مرداد به تقاضای عضد‌الملک، نایب‌السلطنه، هیأت مدیره از اعضای مجلس عالی دعوت کرد که به انتخاب ولی‌عهد مبادرت کنند. مجلس عالی محمد‌حسن میرزا، برادر احمدشاه، را بر طبق اصول ۳۶ و ۳۷ متمم قانون اساسی به ولی‌عهدی انتخاب کرد.

محمدعلی شاه کوشش بسیار کرد که در ایران بماند ولی هیأت مدیره که ماندن او را در ایران موجب بروز فتنه و فساد می‌دانست، زیر باز نرفت. عاقبت شاه مخلوع روز ۱۸ شهریور ۱۲۸۸، زیر نظارت نمایندگان روس و انگلیس، به اتفاق چهل نفر اعضای خانواده و همراهان خود از سفارت خارج شد و به روسیه - شهر اوDSA - عزیمت کرد.

عمارت بهارستان که در موقع بمباران مجلس ویران شده بود، زیر نظر ارباب کیخسرو و به دست شیخ حسن معمار - که از مشروطه‌خواهان بنام بود و در جنگ سه‌روزه فداکاری بسیار کرده بود - تعمیر و آماده شد.

روز ۲۳ آبان ۱۲۸۸ مجلس دوم بهوسیله سلطان احمد شاه افتتاح گردید. مجلس نسبت به شاهی که از طرف نمایندگان ملت برگزیده و منصوب شده بود، ادای احترام کرد.

## منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ مشروطه ایران، نوشته احمد کسری.
- ۲- تاریخ بیداری ایرانیان، نوشته نظام الاسلام کرمانی.
- ۳- ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت.
- ۴- حیات یحیی، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی.
- ۵- خاطرات و خطرات، حاجی محیرالسلطنه هدایت.
- ۶- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران (مجموعه اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان)، استخراج و تهیه حسن معاصر.
- ۷- قانون اساسی ایران و اصول دمکراسی، مصطفی رحیمی.
- ۸- «قانون اساسی و متمم آن چگونه تدوین شد»، دکتر عبدالحسین نوابی، مجله یادگار، شماره بهمن ۱۳۲۶.
- ۹- تاریخ مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده.
- ۱۰- شرح زندگی من، عبدالله مستوفی.
- ۱۱- شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد.
- ۱۲- ترجمة احوال مشیرالدوله، باستانی پاریزی.
- ۱۳- از صباتانیمه، یحیی آرین پور.

از همین نویسنده در این سری:  
مروری در تاریخ انقلاب فرانسه  
مروری در تاریخ انقلاب روسیه